خلافت علیٰ منہاجِ نبوّت

و نظامش در عصرِ حاضر



ڈاکٹر اسرار احمد

تحریکِ خلافت پاکستان

خلافت علی منهاج نبوّت

و نظامش در عصر حاضر

مجموعه ای از چهار خطبات که شامل اصل حقیقت خلافت و پس منظر تاریخی آن و طرح اجتماعی' اقتصادی' قانونی و آئینی خلافت در زمان حاضر و تشریح روش کار در استقرار خلافت که از سنت نبوی (ص) اخذ شده است



از

داکتر اسرار احمد

داعی تحریک خلافت پاکستان

از انتشارات

مرکزی انجمن خدام القرآن لاهور

۳۶ کے۔ ماڈل ٹاؤن لاهور

شمارۂ تیلیفون : ۳-۵۸۶۹۵۰۱

نام کتاب ——— خلافت علیٰ منہاج نبوت و نظامش در عصر حاضر

طبع اول (فروردین ۱۹۹۸ء) ——— ۲۲۰۰

ناشر ——— ناظم مکتبہ مرکزی انجمن خدام القرآن لاہور

مقام اشاعت ——— ۳۶۔کے' ماڈل ٹاؤن لاہور ۵۴۷۰۰

فون : ۳۔۵۸۶۹۵۰۱

مطبع ——— شرکت پرنٹنگ پریس' لاہور

قیمت ——— ۸۴ روپے

ترتیب

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم

دردولت خداداد پاکستان من آغاز تحریک خلافت پاکستان را در رابطه با استقرار نظام خلافت در ستامبر ماه ۱۹۹۱م طی یک مصاحبه مطبوعاتی که در کانون مطبوعاتی کراچی برگزارشد کرده بودم بیانیه نوشته شده که درآن جاتوزیع شده بود بعدازان تحت عنوان نظام خلافت در پاکستان' چه؟ چرا؟' وچطور؟ به تعدادزیادی چاپ شده توزیع گردیده است۔

طبق مقوله زبان عربی یعنی "الفَضلُ لِلمُتَقَدِّم" وحدیث مبارکه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم "مَن لَم یَشکُرِ النَّاسَ لا یَشکُرُاللّٰهَ" لازم می دانم که ازگروه های که برای بدست آوردن این عنوانی در مورد هدف مبارزه سی ساله خودم برای استقرار نظام اسلامی به من رهنمودی کرده بودندتشکر نمایم۔

اگرچه قبل ازیں ہم در پاکستان اشخاص بعضی بعنوان خلافت کارمی کردند ودرزمانی یک نظم اجتماعی اش هم برقرار شده بود که بمن هم افتخار داده شده بود که درآن اجلاسیه شرکت کنم ولی افسوس که طبق گمان من این افراد هیچ تصورات روشن پیش روی خودنداشتند وراه معین عملکردی هم نداشتند۔

من اولین بار تحت تاثیر حزب التحزیر آمدم که یک نهضت اعراب فلسطین واردن بوده ولی زیر نفوذ آنها بیشتر جوانان شبه

قاره مقیم انگلستان وامریکا هم که مخلص وسرشار از جنب و جوش خاصی بودند فعال شده بودند۔ این جماعه مطبوعات زیادی هم که طبق نظرات وتصورات ایشان بوده چاپ کرده بود۔ ولی درجانبی که من ازعمل کردن ایشان بسیار متاثر گردیده بودم درجانب دیگر با بیشتر نظرات آنها توافق نداشتم۔ ولی این را فهمیدم که ما باید بطور هدف مادی جهاد احیای اسلام اصطلاح خلافت را بکار ببریم۔ کنفرانس خلافت (حزب التحریر) که در زمان خود بسیار معروف شده بود درآغاز اوست ماه ۱۹۹۴ء درناحیه ویمبلی ایرینا' لندن برپا شده بود ومن هم بنابه دعوت ایشان درآن کنفرانس حضور داشتم ورسانه های بین المللی هم سخنرانی بنده را بسیار اهمیت داده بودند و درنتیجه این کار بنده را از فرودگاه دوبی پس گردانده بودند۔

من بارها عرض نموده ام که اگرچه من اولا یک عاطفه مبهمی از شعرملی علامه اقبال" یافته بودم ولی ازنوشته های مولانا مودودی لوازم بدست آورده رنگ زدم۔ مولانای مرحوم درزمان تاسیس حزب جماعت اسلامی تعبیر از هدف خود از اصطلاح همین حکومت الهی کرده بودند۔ که این اصطلاح را اولا مولانا ابوالکلام آزاد وبعدا برادران خیری وعلامه مشرقی بکاربرده بودند۔ ولی بعدا وقتیکه مولانا امین احسن اصلاحی عضواین جماعت شدند وموج افکار قرآنی ایشان هم شامل موج اندیشه های مولانا مودودی" شد آنوقت برای تعبیرش اصطلاحات اصیل قرانی یعنی "شهادت علی الناس ..." "فریضه اقامت دین" و "غلبه دین حق" درمیان مردم مستعمل گردید۔

پس من در سال ۱۹۵۷م وقتیکه حزب جماعت اسلامی را ترک گشتم ودر سال ۱۹۶۵م تلاش های شخصی راآغاز کردم — نه تنها همان اصطلاحاتی را بکار بردم آنها را بیشتر مدلل و مبرهن هم نمودم۔ وعلاوه ازین درباره حتمی شدن فریضه جهاد فی سبیل الله ازقرآن وسنه استدلال کامل برقرار ساختم۔

وطرح کامل مراحل ولوازم آن را هم از سیره النبی ﷺ اخذ نموده روشن ساختم۔ ولي این احساس پا برجا بوده که ازین اصطلاحات مشکل افراد باسواد که تا حدي مي توانند بعد از رنج معمولی انس بگیرنند ولی ممکن نیست که در اذهان وقلوب مردم عامه جای بگیرند۔ من درهمین فکری بودم که ذهنم برای حل۔ "مشکلات مردم عامه به اصطلاح خلافت انتقال یافت۔ وازین راه به این حقیقت هم متوجه شدم که یاد بود درخشنده "خلافت راشده" درتحت الشعور اجتماعی تمام انسانها همان یک رویای طلایی موجود است لهذا می توانیم ازین راه به اذهان وقلوب مردم عامه به اسانی برسیم۔ پس من برای این کار تحت عنوان "تحریک خلافت پاکستان" یک اداره ای راکه از جانب دولت هم به ثبت رسیده بود باز کردم وکار را آغاز کردم۔

بعدا تا حالا تلاش های که من و حزب من یعنی "تنظیم اسلامی" در این باره کرده ایم ثمر اصلی این می باشد که فعلا بحمد الله درمیان حلقه های حامل شعور دینی پاکستان این تحریک معرفی پیدا کرده است وهم می دانند که همان طوری که نام حزبی که برای تاسیس پاکستان مبارزه کرده بود مسلم لیگ بود همان طوری اسم جماعتی که برای تحریک خلافت پاکستان

تلاش های عملی راانجام می دهد تنظیم اسلامی می باشد۔ وحالا تحت عنوان خلافت درپاکستان وخارج ازپاکستان اگریک اداره را می شناسند۔ آن اداره "تحریک خلافت پاکستان" است که افتخارداعی بودن آن اداره نصیب بنده شده است۔

هویدا است که این نتیجه ایثار مالی و معنوی تمام رفقا و کارکنان تنظیم اسلامی و تحریک خلافت می باشد۔ البته مساعی شخصی بنده دراین اموربه دوصورت مهم جلوه گرشدکه باوجود کسالتی که به درجه معذور بودن وسالخوردگی رسیده مظهر تایید و توفیق وفضل وکرم اختصاصی "خداوند متعال می باشد۔

اول اینکه من ازتمام پاکستان دیدن کردم ودوران این بازدیددر شهرهای لاہور' فیصل آباد' سرگودها' میانوالی' دیره اسماعیل خان' بنون' پیشاور' راولپندی' گجرات' گوجرانواله' سیالکوت' رحیم یار خان' کویته و کراچی درمیادین بزرگ اجلاسیه های مردمی برگزار شد۔ که درین اجلاسیه ها من دوساعت یادووینم ساعت استاده باجنب وجوش سخرانی ها ایراد کردم ودر نتیجه این کارزانوهای من که قبلا هم متاثر گردیده بوداز کار رفت ولی من این ایثارجسم وجان رابرای خودم یک سعادت بحساب می آوردم۔ بعدا من دریک جانب درشهرهای مردان' دیر' ایبت آباد' و هری پورودرجانب دومی درشهرهای جہلم' پندی گھیپ ومظفر آباد ودھیرکوٹ ودرجانب سومی درشهرهای ساهیوال' ملتان' خانیوال' بورے والا' حیدر آباد' سند روی چوکی یعنی (کرسی) نشسته دراجلاسیه های مردمی سخرانی ابراد کردم۔

دوم این که من درمراکزبزرگ فرهنگی پاکستان درسالون ها و

مجتمع های علمی پاکستان که محیط آنها بسیار آرام بخش بود خطابه های خلافت را در مورد نظام خلافت با استدلال علمی و عقلی سعی کردم- و این کوشش های بنده بود که درباره حل مسایل و مشکلات این کار انجام دادم- تا اذهان مخالفین بالعموم وموافقین هم ازین مسایل ومشکلات نجات پیدا کنند-

من این خطابه های راکه معمولا چهار روز یا درجا های سه روز طول می کشید ازسالون خالق دینا کراچی آغاز کرده بودم- که درآن سالون درآغاز این قرن علیه رہبران "تحریک خلافت" دعوی یاغی شدن ارائه شده بود- یعنی آغاز مسافرت این کاروان ازهمان جا شد که درآن محل از ترقی ان جلوگیری بوجود آمده بود- واختتام این کاروان در لاهور شد که در آنجا در سال ۱۹۴۰ م قرارداد پاکستان به تصویب رسیده بود-

علاوه از کراچی و لاهور این خطابه ها در راولپندی وپیشاورو کویته و ملتان هم ارائه داده شده بود ولی در ضمن ترتیب دادن کتاب متن آخرین خطابه ها یعنی خطابه های سالون جناح لاہوررا ازکیست ہا (نوار) پیاده کرده ونوشته های تکراری را حذف نموده مجددا ترتیب داده اند-

من شخصا فرصتی نداشتم که دوباره این ها را بخوانم- پس اهل علم و اصحاب دانش باید این را "عرض داشتی برای استصواب" ملاحظه بفرمایند- من از آن تمام بزرگان و عزیزان بسیار تشکر خواهم نمود که در ضمن کجی افکار و آرای من اشتباهاتی را روشن می سازند- وخداوند متعال را گواه خود کرده وعده می دهم که روی تبصرها وپیشنهادات ایشان با توجه کاملی دقت خواهم کرد-

درآخر از خداوند متعال خواستار هستم که به این کوشش بنده شرف قبولیت عطا بفرمایند و در این کشور خداداد پاکستان استقرار نظام خلافت علی منهاج النبوت را که بزرگ ترین مظهر رحمت للعالمین بودن نبی اکرم صلی الله علیه وسلم می باشد تمهید نقطه آغازی مبارزه برای استقرار و تنفیذ در تمام جهان بسازد۔ و ماذٰلک علَی اللّٰہِ بِعَزِیز!

خاکسار اسرار احمد عفی عنه
داعی تحریک خلافت پاکستان

لاهور۔ ۲/اوکتوبر ماه ۱۹۹۶م

1

خطبہ اول

نوید خلافت
بین المللی

فہرست عنوانات

متعلقہ خطبہ اول

نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّى عَلٰى رَسُوْلِهِ الْكَرِيْمِ

أَمَّا بَعْدُ فَأَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ ○ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

﴿ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ ، وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ، يَعْبُدُوْنَنِي لاَ يُشْرِكُوْنَ بِيْ شَيْئًا ، وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُوْنَ ● ﴾ (النور : ٥٥)

﴿ يُرِيْدُوْنَ لِيُطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ، وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ ● هُوَ الَّذِيْ أَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰى وَدِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهٗ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهٖ ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ ● ﴾ (الصف : ٨، ٩)

صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِيْمُ

بسم الله الرحمن الرحیم

تعارف اجمالی آیہ استخلاف

آیا تہای مبارکہ کہ در ابتدا خطابم تلاوت کردہ ام از آن جملہ آیہ اول از سورہ نور در شمارہ (۵۵) ارشاد ربانی است :

﴿ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۠ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا ۭ يَعْبُدُوْنَنِيْ لَا يُشْرِكُوْنَ بِيْ شَيْئًا ۭ وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰۗىِٕكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝ ﴾

"وعدہ دادہ است اللہ آنانرا کہ ایمان آوردہ اند از شما و کردند عملہای نیکو کہ البتہ خلیفہ سازد ایشا نرا در زمین چنانکہ خلیفہ ساختہ بود آنان را کہ پیش از آنان بودند وتا جای دہد (قوت دہد) برای ایشان دین ایشان را آنکہ پسندیدہ است برای ایشان والبتہ بدل دہد ایشا نرا بعد از ترس ایشان ایمنی پرستش می کنند مرا شریک نمی سازند بمن چیزی را وہرگاہ ناسپاسی کرد بعد از آن پس آن گروہ ایشانند نافرمان"۔

درین آیہ کریمہ خداوند کریم با مسلمانان کہ حق ایمان وعمل صالح را ادا کردہ اند وعدہ فرمودہ اند کہ آن ذات مقدس آنہا را در زمین حتما خلافت عطا می فرمائید۔ درین جا مراد از خلافت حکومت مسلمانان است۔

در ضمن این وعدہ وضاحت مزید چنین فرمودند کہ ا

خلافت ویا حکومت به امت مسلمه (آنکه امت محمد صلی الله علیه وسلم است) همان طوری عطاء می شود به آن طوریکه ازین قبل به امت مسلمه (بنی اسرائیل) عطاء شده بود[1]

درین آیه اشاره می شود که ما آن امت سابقه را نیز حکومت عطاء کرده بودیم- چنانچه درقرآن حکیم ارشاد است :

﴿ يَا دَاوِدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِي الْأَرْضِ ﴾

"ای داود! ماشمارادرزمین خلیفه[2] ساختیم"

گویاکه بحواله تاریخ گفته می شودکه ای امه مسلمه!

کسانیکه از شما حق ایمان و عمل صالح را اداء می کنند ما آنهارالازما خلافت عطاء می کنیم به آن طرحیکه قبل از شما آنها را عطاء کرده بودیم-

حین مطالعه این آیه مبارکه یادداشت این سخن ضروری است که وعدئیکه خداوند کریم با مسلمانان فرموده اند درلغت عربی برای تاکید آن اسلوب موثر وبلیغیکه ممکن بود سه بار اعاده کرده شده است-

(i) ﴿ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ﴾

"البته خلیفه سازدایشان رادرزمین"

نیزبهیمن اسلوب فرمودند :

(ii) ﴿ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنَهُمْ ﴾

"وتاجای دهد(قوت دهد) برای ایشان دین ایشان را"

بعدارشادشد :

(iii) ﴿ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ﴾

"والبته بدل دهدایشانرابعدازترس ایشان ایمنی"

ببینید این تکرار همین یک مضمون است لیکن صورت

تکرار قرآن مجید شان عجیبی دارد؛ در قرآن حکیم یک مضمون به اسالیب مختلف بیان کرده می شود ولی در آن تکرار در تاثیر و حسن کلام به جای کاهش در افزائیش بیشتری درمی آید۔ وبعد اینکه فرمود "برای ایشان جای و قوت دهد دین ایشان را آنکه پسندیده است" پس این همان کلام است که در سوره المائده آمده است :

﴿ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا ﴾ (المائده : ۳) -

"امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما احسان خود را و پسندیدم برای شما اسلام را دین" (تا قیام قیامت)

ظاهر است! دینیرا که خداوند ذوالجلال را پسندیده است مغلوب نخواهد شد بلکه او غالب و متمکن میگردد۔ گویا که این تاکید دوم وعده استخلاف است همین سخن بار سوم به چنین طرح بیان فرمودند :

﴿ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا ﴾

"حال خوف آنها را (آنکه درین وقت بر آن ها طاری است) لازما به امن مبدل می سازیم"۔

این آیا تهای سوره (النور) در اواخر سال پنجم هجری و یا در اوائل سال ششم هجری نازل شده بودند؛ وطوریکه معلوم است که در همین سال پنجم هجری غزوه احزاب واقع شده بود که قوت مجموعی عرب تا در حدود یک ماه و چند روز مدینه را در محاصره در آورده بود۔ و لشکر دوازده هزار نفری روی شهر کوچک مدینه هجوم آورده بود در اطرف مدینه یهود هم جداگانه مشغول توطئه ها بودند۔ این ساعت آزمائش شدید مسلمانان خود قرآن حکیم

می فرماید :

﴿وَزُلْزِلُوْا زِلْزَالاً شَدِيْدًا﴾ (الاحزاب : ۱۱)

"وجنبانیده شدند جنبانیدن شدید"

نتیجه این صورتحال سنگین چنین برآمد که نفاق منافقین بر زبان های آنان هویدا گردید گویاکه خبث آنها ظاهر شد درآن وقت چنین محسوس گردید طوریکه دریک بیابان' یک چراغ روشن است که برای خاموش ساختن آن از هر طرف باد تندی می وزد- احساس خطر می شد که الان از طرف قبیله بزرگ هوازن حمله می شود یا قبائل نجد حمله می آورند' ویا یهود خیبر حمله نه کنند' ویا ازجانب جنوب قریش حمله نه کنند- این اوضاعی بود که درآن بشارت داده شد که (کیفیت خوف آنها رابه امن مبدل میسازد)

این بخش آیه مبارکه مذکوره سوره (النور) نهایت اہم است که : ﴿يَعْبُدُوْنَنِيْ لاَ يُشْرِكُوْنَ بِيْ شَيْئًا﴾ یعنی (درحالیکه من به آنها غلبه عطای فرمایم) درآن حال نیز عبادت وبندگی من رامی کنند وهیچ کسی رابا من شریک نمی سازند- دریں جا این سوال پیدا می شود که مسلمانان گرچه قبل ازیں نیز درهمین حالت خوف بودند مگر بندگی همین یک الله جل جلاله را می نمودند پس اکنون خاتمه خوف وغلبه دین راچرابه بندگی اوتعالی معلق ساختند' جواب این است که توحید تاآن وقت ناقص است تاکه غلبه دین خداوند(ج) ثابت نگردد که آنرا قرآن حکیم به چنین طرح فرموده اند : ﴿وَيَكُوْنَ الدِّيْنُ كُلُّهُ لِلّٰهِ﴾ یعنی "دین کاملابرای الله جل جلاله باشد" حاکمیت غیرالله به کلی نفی گردد چراکه تصور حاکمیت غیر الله درواقع ازهمه کلان شرک است- درسوره (المائده) وارداست :

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ..... الْفَاسِقُوْنَ.....

الْكَافِرُوْنَ﴾ به خاطر همین حکم است که تا نظام خلافت قائم نمی شود تا آن وقت افراد موحد شده می توانند لیکن بهرحال نظام مشرکانه و کافرانه به جای خود باقی می ماند۔ چنانچه درحقیقت تکمیل توحید آن وقت می شود که ایفاء این سه وعده ها صورت گیرد۔

حقیقت فسق و کفر

اختتام آیه مبارکه سوره نور به این طور می شود که : ﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُوْنَ﴾ (وہر که نا سپاسی کرد بعد ازان پس آن گروه ایشانند نافرمان) دراین آیه کریمه فاسق بعینه بہمان معنی آمده است که درسوره کهف به آن معنی به ابلیس گفته شده است : ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه﴾ (آن از جنات بود پس به خلاف حکم پروردگار خویش سرکشی اختیار نمود"۔ گویا که فسق دریں جا بمعنی سرکشی وبغاوت آمده است۔

واینکه ارشاد شده است : "بعد از آن کسی که کفر کرد" پس دریں آیه نیز فهمیدن مفهوم کفر ضروری است کفر دراصل برای دو معنی می آید۔ یکی کفر اصطلاحی است که مطلب آن انکار از اسلام و انکار ار توحید و انکار از رسالت و یا انکار از یکی از ضروریات دین می باشد٬ دیگر کفری است که درمقابل شکر می آید۔ چنانچه درقرآن حکیم می آید :

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِيْدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِيْ لَشَدِيْدٌ۝﴾

(ابراهیم : ۷)

"که اگر شکر کنید زیاده دهم شما را و اگر ناسپاسی کنید (هر آئینه) عذاب من سخت است"۔

کاملا بہمین طرح در سوره لقمان نیز کفر درمقابل شکر آمده است چنانچه فرمودہ شده :

﴿ وَمَنْ يَّشْكُرْ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهٖ ۚ وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيْدٌ ۝﴾ (لقمان : ۱۲)

"وهر که شکر کند پس جزاین نیست که شکر می کند برای نفع خود و هر که ناسپاسی کند پس (هر آئینه) الله تعالی بی نیاز ستوده کار است"

ولی درباره آیتی سوره نور که گفتگو درآن است ہر دو معانی کفر درآن مقصود است۔ چنانچه این معنی نیز مقصود است که :

(۱) وقتیکه غلبه اسلام به میان می آید اگر درآن وقت نیز کسانیکه بر حالت کفر برقرارمی مانند گویا که آنہا مجسمه شیطنت اندی چراکه درحالت غلبه کفر چیزی عذرشده می تواند که عباره ازمجبوری است۔ وتحت فشار اوضاع است۔ ظاہر است که درهمچو حالات فقط ارباب همت میتوانند که دامن گیر دین باشند وهمین اشخاص می توانند که با نظام باطل همت مقاومت وتصادم رابکنند۔ مگر بعد ازآنکه غلبه دین به میان می آید به اکثر مردم گرفتن راه دین به آسانی می باشد چنانچه بعد از غلبه دین اگر کسی بر کفر برقرار بماند گویا که درآن شخص ماده خیر اصلا وجود ندارد۔

(۲) ومفہوم دومیکه زیاده متعلق به ما است که با وجود این وعده های محکم از جانب خداوند بزرگ ہم شما کمر همت نمی بندید گویا که قدر شناسی وعده ہای ما را نمی کنید۔

البته یادآوری باید کرد که وعده های مذکوره درین آیه مقدسه مشروط به ایمان و عمل صالح است گویا که این وعده بہمراه

مسلمانان سطحی واسمی نیست۔ بلکه مسئولیت ایمان و عمل صالح راشما تکمیل می نمائید و حق آن را شما اداء می نمائیدبعدازآن وعده اعطائی خلافت راایفاء میفرمایم۔ [۳]

تعارف اجمالی آیاتہای سورۃ الصف

اکنون به متعلق آیات شماره ۸ الی آیه شماره ۱۴ سوره الصف نیز چند سخنہای باید عرض کرد اولا برآن آیات باید مکرر انگاه کنیم

﴿ يُرِيْدُوْنَ لِيُطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ ۚ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ ○ هُوَ الَّذِيْٓ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰى وَدِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهٗ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهٖ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ ○ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰى تِجَارَةٍ تُنْجِيْكُمْ مِّنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ○ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَتُجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ ۚ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً فِيْ جَنّٰتِ عَدْنٍ ۚ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ○ وَاُخْرٰى تُحِبُّوْنَهَا ۚ نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيْبٌ ۚ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ○ ﴾

"می خواهند که گل کنند نور خدا را به دهنہای خود وخدا تمام کننده نور خود است اگرچه بددانند کافران، اوست آنکه فرستاده است پیغمبر خود را به ہدایت و دین راست تا غالب کند آن را برہمه ادبان گرچه بددانند مشرکان، ای مومنان آیا دلالت کنم شما رابرتجارتی که نجات دهد شما راازعذاب دردناک ایمان آریدبه الله ورسول او وجہاد کنید در راه خدا باموال خود و نفسہای خود این بہتر است برای شما اگر میدانید، (اگر چنین کنید) بیامرزد برای شما گناهان

شما را و در آرد شما را به بوستانهائی که میرود زیر (درختان) آن جویها و خانه هائی پاکیزه و دربوستان های جاوید این است کامیابی بزرگ! وبدهد چیز دیگر که دوست میدارید آنرا (آن چیز) نصرت از جانب خدا و فتح نزدیک است"

دشمنان نور خدا

ازین آیات مبارکه آیه کریمه اول نهایت اہم است چنانچه به متعلق این آیه میخواهم تا دو سخنای نهایت ضروری را باقدری وضاحتی بیان کنم اول اینکه (یریدون) "میخواهند" فاعل درین جا کیست واشاره "آنها" به طرف کیست؟ درباره چه کسانی گفته می شود که آنها در تعقب خاموش ساختن نور خدا به پف های دهن خویش هستند؟ قبل ازین آیه در سوره صف تذکره امت مسلمه سابقه یعنی تذکره یهود شده است که آنها باسیدنا حضرت موسی علیه السلام چه رفتاری کرده اند وبا حضرت عیسی علیه السلام چه برخورد داشتند، واینکه اکنون با محمد علیه الصلوه والسلام چه معامله رااختیار کرده اند، این ذکر ادوار سه گانه امت سابقه است که در رکوع اول صوره صف باجامعیت کامل بیان شده است۔ پس گویا که درین اشاره به طرف یهود کرده شده است وفرموده اند : "که آنها میخواهند تا به پف های دهن خود نور خداوند متعال را گل سازند"۔ [5]

پس این سخن درباره یهود چرا گفته شده است که آنها نور خداوند متعال را میخواهند گل کنند، برای معلوم کردن جواب این سوال ضروری است که در جزیره نمای عرب دشمن مسلمانان درآن وقت چه کسانی بودند برآنها یک نگاهی باید انداخته شود۔

ازآنجمله یکی مشرکین بودندکه سرخیل آنها قریش مکه بودند مگر اینها نہایت دلاورو مردم صریح بودند۔ بالمقابل حملہ می نمودند' درحالیکه دشمن دیگری یہود بود۔ اینها نہایتا ترسوبودند که درباره آنہا در سوره حشر آمده است که : "اینہا ہرگزدرمیدان رویا روی بمقابله نمی پردازند بلی ازداخل قلعه ها مخفیانه سنگ بارانی می نمایند۔ گرچه ابوجہل به خاطر دین خودش توانست تا گردن خود را بیراند۔ مگر ہمت این را ہرگز نداشت فقط به پف دهن میخواست کاری رابه انجامدزیراکه غیر ازتبلیغات وتوطئه هااینہاهیچ ندارندمگردرجواب تبلیغات و توطئه های اینہا ارشادخداوندی است :

﴿ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ ﴾ [٦]

"الله جل جلاله تمام کننده نورخود است گرچه بد میبرند این راکافران"

بر این آیه کریمه توجه زیادی به این سبب میدهم که در حالات امروزه مشاہده آن صورتحال کرده می شود ع (ترجمه ازاردو)

آتش است' اولاد ابراهیمی و نمرود ہست
آیا دوباره کسے را امتحان مقصود ہست

بعینه همین کیفیت از یہود امروز نیز است۔ دریں وقت به آن طرحیکه صیہونیت درفکر گل کردن این نور است وبه آن سرعتیکه توطئه های خودرا روبه عمل می کشند اندازه این سخن را ازیں نکته بفہمید که بربالای حکومت بزرگ ترین دنیا ہم همین ها سوار هستند اینہا درتمام دنیا باد بنیاد گرائی اسلامی ساخته و گسترش داده اند۔ این تمام چنیرهارا امروز نیز بین السطوراین آیه بخوانید۔

مقصد بعثت رسول الله ﷺ

ازین به بعد ارشاد می شود:

﴿ هُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی وَدِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ كُلِّهٖ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ ۝ ﴾

"اوست آن که فرستاده است پیغمبر خود را به هدایت و دین راست تا غالب کند آن را بر همه ادیان گرچه بد بدانند مشرکان"

دزین آیه کریمه مقصد بعثت نبی کریم ﷺ بیان کرده شده است این حقیقت نهایت اہم است که تاوقتیکه از مقصد بعثت نبی اکرم (ﷺ) فہم صحیح و صحیح حاصل نه باشد سیرت النبی درفہم آمده نمی تواند' ونه فہم عمیق وادراک کامل ازقرآن حکیم حاصل شده می تواند۔ اصلا من این سخن را بحواله امام الہند حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی" تقدیم می نمایم که آنہا این آیه مبارکه راعمود تمام قرآن قرار داده اند ظاہر است که به خاطر متعین کردن کارنامه ها و کردار با ارزش یک شخصیت بزرگ و موازنه اثرات آن بطور صحیح ضروری است که اولا مقصد آن متعین کرده شود بعد ازاں شما میتوانید تا تجزیه کنید که آن شخص در حصول مقصد خودش تاچه حدی کامیاب مانده است و تاچه حدی ناکام' و نیز انیکه آن هدف خود راچه طوری و تاچه حدی حاصل نمود۔ مقصد بعثت نبی اکرم ﷺ تنہا تبلیغ نیست بلکه غلبه دین حق است۔ درمابین این دو سخنہا زمین تا آسمان فرق است اگر فقط تبلیغ کردن می بود پس شاید آنحضرت (ﷺ) شمشیر را ہرگز بدست نمی گرفتند مگر به خاطر غلبه دین حق

بدون از شمشیر گرفتن بدست خود چاره نیست۔ به منکشف ساختن این حقیقت بطور کلی سخن واضح میگردد که تبلیغ را گدایان مذہب بودا ہم می کنند آخر این مکانزم مبلغان مذہب مسیحی ہم ازکجا به کجا میرسد۔ مگر تبلیغیکه به آن سطحی می کنند درین ضرورت به ہیچ تصادم به پیش نمی آید۔ چراکه تقاضا ہای محض تبلیغ چیز دیگری است در حالیکه تقاضا ہای غلبه دین حق چیزی دیگر می باشند۔ مقصد اساسی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فقط غلبه دین حق است۔ به این اساس فرمودند که این کار به مشرکین نہایت دشوار می باشد۔ وضاحت این سخن نیز ضروری است که مشرک آخر کیست؟ : ہر آن کسی ویا اداره که در مقابل دین حق کدام نظام دیگری را در خدمت شما پیش می کند آن مشرک است مگر ما شرک را به چند عقائد محدود فکر کرده ایم۔ بقول علامه اقبال" (ترجمه از اردو)

بود توحید یکے قوت زنده به جہاں
نیست امروز بجز مسئله علم کلام

جہادو قتال وغلبہ دین

دین الله ضرورا غالب خواہد بود' مقصد بعثت نبی اکرمؐ فقط غلبه دین است' لیکن این مراحل سرفروشی' جانفشانی' جہاد' وقتال فقط مومنین صادق طی خواہند نمود۔ چنانچه فرمودند :

﴿ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰی تِجَارَةٍ تُنْجِیْكُمْ مِّنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ ○ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَتُجَاهِدُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ ﴾

(الصف : ۱۰-۱۱)

"ای مومنان دلالت کنم شما را بر تجارتی که نجات دهد شما را از عذاب دردناک ایمان آرید به الله و رسول او و جهاد کنید در راه خدا به اموال خود و نفسهای خود این بهتر است برای شما اگر میدانیده"

براین آیه سوره صف باکمی توقف برائی ما لازم است تا توجه خود را مرکوز سازیم۔ که در آیه سوره نور برائی استقرار نظام خلافت ذکر دو شرائط شده بود۔ یعنی (وعده ایمان و عمل صالح) درین مقام نیز ذکر دو شرائط آمده است یعنی ایمان و جهاد فی سبیل الله۔ آن ایمان ' آن عمل صالح' آن جهاد کدام است که بتوسط آن این وعده ہا تکمیل شده می توانند؟ افسوس که در اذهان ما معنائی ایمان 'عمل و جہاد بسیار محدود و مسخ گردیده است به این لحاظ به ادراک حقائق آن بطور صحیح ضرورت ناگزیر است۔

وعدہ ہائی دنیوی و اخروی

در آیات مذکوره بالائی سوره صف دو وعده مذکور اند' درحالیکه در آیه شماره ۵۵ سوره نور سه وعده ہا ذکر شده بودند۔ مگر ذکر وعده ہائیکه در سوره نور آمده تعلق آن با دنیا است۔ یعنی ای مسلمانان ما به شما خلافت عطا می فرمائم' که در دنیا دین شما غالب می شود۔ و کیفیت خوف شما در دنیا به امن (سکون) بدل کرده می شود۔ درحالیکه در آیات مذکوره بالائی سوره صف نتیجه آخرت اولا بیان گردیده۔ یعنی ای اہل ایمان! اگر شما بر الله جلاله و بر رسول او ایمان حقیقی داشتید و بر جہاد فی سبیل الله پابند بوده باشید۔ پس او تعالی گناهان شما را می بخشد' و شما را

دربہشت ہا داخل می فرماید' ودر باغات ہمیشہ برپا شمارا نہایت مسکن پاک عطا می فرماید۔ وہمین کامیابی را نتیجہ اخروی قرارداده فرمودند : ﴿ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۝﴾ وہمچنان معیار خیر وشر ما نیز درست کرده شده است کہ کامیابی اصلی در دنیا نمی باشد بلکہ در آخرت می باشد۔ بہ این اساس کمی بہ پیش رفتہ درصورت تقابل فرمودند : ﴿وَاُخْرٰی تُحِبُّوْنَهَا﴾ (ویک چیز دیگر کہ پسندیده شما است) بر این موقع امام رازی" در تفسیر کبیر صراحتا نوشتہ است کہ (درین مقام درحقیقت مذمت این سخن کرده شده است کہ این تقاضائی بشریت شما است کہ شما فتح و کامیابی دنیا را اہمیت می دہید مگر درنگاه آن ذات بی چون این ہیچ اہمیت ندارد۔ اگر اہمیتی داشتہ بود پس بہ (اہل ایمان) بہ ہر واحد آن فتح عطا می فرمود۔ مگر درنگاه آن ذات بی چون اہمیت ازمایش وامتحان شما زیاد است اکنون این باید دیده شود کہ از ازمایش کیست کہ بطور کمال بیرون می آید۔ حضرت حمزه" کہ منظر فتح مکہ را بہ چشم خود دیده نتوانست آیا آن ناکام شد؟ چہ جائیکہ حضرت سمیہ " و حضرت یاسر " در سرزمین مکہ المکرمہ شہید شدند' برری آنہا دیدن دارالامن مدینہ ہم نصیب نہ شد۔ لذا کامیابی اصلی استقامت است دردوران ادا کردن حق ایمان وعمل صالح جان را بہ جان آفرین تسلیم نمودن درحقیقت فرز عظیم است۔

بعد ازان واضح کردن اہمیت کامیابی اخروی ذکر وعده ہای دنیا شده است : ﴿وَاُخْرٰی تُحِبُّوْنَهَا' نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيْبٌ' وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ۝﴾ یعنی از جانب اللہ مدد میسر میگردد' وفتح قدمبوسی شما را میخواہد۔ وای نبی! بندگان مومن ما را بشارت

(خوشخبری)ده که زمانه ازمایشهائی شدید شما اکنون به اختتام می رسد شما حق ایمان و عمل صالح را ادا کرده اید' وهمچنان تقاضائی جہاد رانیز تکمیل کرده اید۔

ازمطالعه قرآن حکیم این حقیقت واضح میگردد که وقتیکه ازجانب الله ج آزمایش به انتہامیرسد' واهل ایمان درآن دوران نیز مظاہره استقلال و ثابت قدمی رانشان می دهند پس در آن وقت نصرت بلا تاخیر الله ج برای دستگیری آنہا می آید۔ تحت این اصول درین آیه نیز خوشخبری فتح و نصرت به مومنین شنوانده شده است۔

تکمیل اول وعدهٔ استخلاف

بیائید تا اکنون ببینیم که به اعتبار تاریخی این وعده استخلاف ونصرت تاچه اندازه به زودی ایفا گردید۔ آیات مذکوره بالا دراواخر پنجم هجری و یا در اوائل شش هجری نازل شدند۔ درماه ذی القعده شش هجری صلح حدیبیه به میان آمد و قرآن اعلان فرمود ﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِيْنًا ﴾ (الفتح : ١) "ای نبی! ما به شما فتح مبین [٤] عطا فرمودیم" بعد از صلح حدیبیه که ٦ هجری قرار یافته بود فورا در سنه ٧ هجری خیبر فتح شد عسرت مسلمانان فقر سلمانہا دور شد بعدا درهشتم ہجری خود مکه فتح گردید و درجزیره نمائی عرب اعلان کرده شد ﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ إِلَى الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴾ (التوبه : ١)یعنی مشرکین بایدبا گوشہائی شنوابشنوند که بعد از امروز با انہا هیچ نوع معاہده وجود ندارد چنانچه دردوران یک سال خاتمه کفروشرک ازجزیره نمائی عرب بعمل آورده شد۔ در سورة التوبه اعلان عملیات قلع وقمع کرده

شد۔ واضح است کہ بعد از فتح یک منطقہ در بعض از مواضع آن سنگرہائی مزاحمتی و دفاعی باقی می ماند، بعد از فتح مکہ تصفیہ آن سنگرہائی مزاحمتی و دفاعی در سنہ ۹ ہجری بمیان آمد بعد از آن تا آواخر ۸ ہجری ویا تا اوائل ۱۰ ہجری مصداق ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ (بنی اسرائیل : ۸۱) بہ چشم سر مشاہدہ گردید۔ وتا حدود جزیرہ نمائی عرب غلبۂ دین عملا بمیان آمد وعدہ نظام خلافت ایفاء گردید۔ بعد از وفات نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم در جریان ۲۴ سال از دریای آمو الی بحر اوقیانوس نظام خلافت غالب گردید۔ گویا کہ بعد از نزول آیات استخلاف در دوران ۳۰ سال بریک منطقہ عظیم و معروف دنیا آن کیفیتہا تکمیل گردیدند کہ در ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ......... وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ بہ اسلوب بلیغی بیان فرمودہ شدہ بود۔

کاروان سخت جان منزل بہ منزل

این بود تکمیل اولی نصرت وعدہ استخلاف البتہ اینکہ ازان بہ بعد چہ شد از آن وقت تا بہ این وقت ما از کدام کدام مراحل و از چہ نوع وادی ہا گزور کردہ ایم این تاریخ سیزدہ صد وسی سالہ است در سال ۶۳۲ھ وفات نبی کریم واقع شد۔ ومدت ۳۰ سال را دیگر کم کنید کہ بہ این حساب ہزار وسہ صد وسی ویک سال می شوند[۸] اگر ما بہ کوشش خود این ہمہ داستان را نہایت مختصر کردہ۔ بیان کینم ہنوز ہم سخن نہایت طویل می گردد لیکن این بلاغت کلام نبوی ﷺ است کہ ما این تاریخ طویل را در ضمن یک حدیث نبوی ﷺ می فہیم۔

نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فقط دریک حدیث شریف از زمانه مبارک خویش الی روز قیامت ذکر ادوار پنجگانه را فرموده اند۔ تاریخ مکمل ما درین حدیث مبارک گنجانیده وارد گردیده است۔ از مسند احمد بن حنبل" روایت است که از آن نعمان بن بشیر" روایت فرموده اند : ((تکون النبوۃُ فیکم ماشاءاللّٰہ ان تکون ' ثمَّ یرفعها اللّٰہُ اذا شاء ان یرفعَها)) "(ای مسلمانان!) درمابین شما نبوت می ماند تاوقتیکه الله خواسته باشند بعدا وقتیکه الله بخواهد نبوت را بالا می فرمایند"۔ بعدا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر دور دویم را فرمودند [۹] : ((ثُمَّ تکونُ خِلافةٌ علٰی مِنهاجِ النُّبُوَّةِ)) (بعدا خلافت میباشد مطابق منهاج نبوت)

خلافت علیٰ منہاج النبوۃ

-- این الفاظ نهایت قابل غور هستند۔ برائی دور حاضر در نزد ما اصطلاح معروف (خلافت راشده") است درحالیکه این اصطلاح در حدیث به این طرح وارد نگردیده۔ بلی الفاظ ((خلفاء راشدین)) دارد گردیده اند: طوریکه حدیث مشهوراست: ((عَلیکم بِسُنَّتِی وسُنَّةِ الخُلفَاءِ الرَّاشِدینَ المَهدِیّین)) (اتباع کردن از سنت من و اتباع کردن از سنت خلفاء راشدین من بر شما لازم است) لیکن در روایت تحت مطالعه حضرت نعمان بن بشیر" صفت خلافتکه آمده است در عصر حاضر آن قدر مشهور نیست۔ این توفیق را الله برای ما بخشیده اند که بذریعه تقاریر و مطبوعات خویش این صفت را عام می نمایم ۔ معنی خلافت علی منهاج النبوۃ این است که ((بعینه خلافت بر نقش قدم نبوت)) این لفظه ((بعینه)) حامل اهمیت خصوصی می باشد' چراکه درخلافت راشده آن نظامی که

محمد عربی صلی الله علیه وسلم به نفس نفیس قائم فرموده بودند آن بعینه وبتمامه وبکماله مطابق قائم ماند۔

مثال دور صدیقیؓ

درین سلسله صرف بیان یک مثال کافی میدانم۔ درآغاز عهد مبارک حضرت ابوبکر صدیق ؓ فتنه مانعین زکوه برانگیخته گردید، ومثل حضرت عمر ؓ یک شخص عظیم نیز مشوره مصلحت اندیشی را اراده نمودند، چراکه درین مرحلهٔ هنوز در جبهه ازابتداء باز شده بودند، حضرت ابوبکر صدیق ؓ بریک جبهه به خاطر جنگ با رومیها جیش اسامه ؓ راچنین فرموده سوق کرده بود: که تصمیم سوق این لشکر را خود نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرموده بودند پرچم این لشکر را خود آنحضرت ﷺ بدست مبارک خویش بسته بودند پس من آن را به کدام جرات بتوانم باز نمایم۔ وجبهه ثانی برخلاف مدعیان کاذب نبوت باز شده بود که درمورد کفر آنان گنجائش اندک شک هم وجود نداشت بناء با آنها جنگ یک امر ضروری بود، نظر به این صورتحال حضرت عمر ؓ فرمودند که : "اکنون یک جبهه سوئیمین نه باید کشود" براین سخن عکس العمل حضرت ابوبکر صدیق ؓ نهایت شدید بود تاآنکه آنها حضرت عمر ؓ را بدرجه ملامت قرار داده بودند۔ واین مقام حضرت ابوبکر صدیق ؓ میباشد که چون هستی حضرت عمر ؓ را میتوانستند تا ملامت قرار دهند۔ وغیر ازان این مقام به دیگر صحابه ؓ حاصل نه بود۔ حضرت ابوبکر صدیق ؓ فرمودند: ای عمر ؓ تو در زمانه جاهلیت که نهایت سخت تر بودی اکنون در اسلام آمده ترسو گشتئی؟ "اَ جبَّارٌ فِی الجاهِلیَّةِ وخوارٌ فِی الاسلام؟" وسخن

دیگری که آن درین مرحله فرموده اند که به خاطر آن سخن این همه واقعه را نقل کرده ام. فرمودند: "اَیُنقصُ الدِّینُ و اَنَا حیٌّ؟" (آیا در دین کدام کمی واقع می شود درحالیکه خودم زنده میباشم) ومزید برآن فرمودند: "قسم برالله! اگر درزمانه حضور صلی الله علیه وسلم شتران زکوه با ریسمانهای که به آن بسته می بودند داده می شدند مگر اکنون ازدادن آن ریسمانها کسی انکار می کند هنوز من با آن جنگ" می کنم که اکنون قصه پارینه گشته است' لیکن آغاز سقوطش از ترامیم در مورد نظرات شان به میان آمده بود. گوینده گان می گفتند که کمیونزم برجائی اینکه حیثیت یک نظریه جهانی داشت اکنون یک کوشش ملی گرائی روسیه در برگرفته است. چنانچه یک خشت کج تحریف آنها تماما وکاملا عمارت شان رازمین بوس ساخت نظر به این مثال دورحاضر برموقف حضرت ابوبکر صدیق" تامل که باید کنیم آن" دراظهار مافی الضمیر از حد فصاحت و بلاغت کارگرفته فرموده بودند. ورنه کجا شتر و کجا رسمان آن' لیکن به جناب صدیق اکبر" این قدرمداهنت ویاترمیم نیز قابل عمل نه بود. اندازه شدت جذبات آن" ازاین فهمیده می شود که آنها اعلان فرموده بودند" قسم برالله جل جلاله که به همراهم کسی میرود و یانمی رود خودم تن وتنها میروم و باآنها جنگ می نمایم. آخر اعتراف است در حق آن رضی الله عنه که "افضلُ البشرِ بعدَ الانبیاءِ بالتَّحقیق" بلاشبه بعدازانبیاء مقام اعلی در تمام انسانها در فضیلت کدام سخن عادی نمی باشد. به مثل آن" انسان رقیق القلب درهمچو موقع به مثل کوه همالیه در عزیمت و استقلالش ثابت می گردد. بهرحال از تمام بحث مذکوراین سخن واضح گردید که معنی خلافت علی منهاج

النبوه حقیقتا چه بود وازین فی الواقع مقصود چیست۔ وبه همین خلافت در عرف عام خلافت راشده گفته می شود۔ حضور صلی الله علیه وسلم در حدیث مبارک خویش مزید فرمودند که این نظام نیز تا آن وقت می ماند تاوقتیکه الله جل جلاله خواسته باشد۔ بعد ازان این نیز به اختتام میرسد۔ پیش از آنکه به پیش برویم باید دراین نکته بسنجیم که آیا خود دور حضور صلی الله علیه وسلم نیز دور خلافت بود ویا نه؟ یقینا دور آنحضرت (ﷺ) نیز همین دور خلافت است۔ ہر نبی خلیفه الله ج میباشد۔ خود قرآن حکیم می فرماید : ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنٰكَ خَلِيْفَةً فِي الْاَرْضِ﴾ "ای داود! ما شمارا در زمین خلیفه گردانده ایم"۔ بلکه دور خلافت آن حضرت (ﷺ) اکنون دارائی حیثیت یک نمونه امتیازی میباشد۔ طوریکه ارشاد است ﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴾ (الاحزاب : ۲۱) (برای شما در رسول الله نمونه بهترین است) چنانچه اکنون تا قیامت هر نظامیکه بوده باشد بهمیں حواله چرخ داده می شود۔

بعد از آن نبی اکرم صلی الله علیه وسلم ذکر دور ثالث را به این طرح فرموده اند : ((ثمَّ یکون مُلکًا عَاضًّا فتکون ما شاءَ اللّٰهُ اَن تکون ' ثمَّ یر فعها اللّٰهُ اذا شاءاَن یر فعَها)) "یعنی بعد ایک دور ملوکیت می آید۔ که آن ملوکیت گزنده می باشد۔ این دور نیز تا آن وقت می ماند تا که الله جل جلاله خواسته باشد۔ پس الله جل جلاله هر گاه بخواهد اُن را نیز برمیدارد"۔

دورِ ملوکیت ظالمانه (دورِ ستم شاہی)

بعد از خلافت راشده ویا خلافت علی منهاج النبوه هر آن

نظامیکه درعرف عام خلافت نامیده می شود در حدیث نبوی آن به نام ملوکیت موسوم کرده شده است۔ بلی ما آن دور را به این معنی خلافت گفته می توانیم که در آن اقلا بالادستی مکمل کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ بطور نظری تسلیم کرده شده باشد که به این قسم بالادستی در دور خلافت بنو امیه نیز موجود بود و در دور خلافت بنو عباس نیز' و در دور خلافت عثمانیه نیز همین طور بالادستی قائم ماند۔ گرچه صورت انتقال اقتدار و نظام تقسیم دولت عملا تبدیل گردیده بود۔ ردور ۹۰ ساله بنو امیه در اصل زمان عبوری است۔ از دور خلافت علی منهاج النبوه تا دور ملوکیت کار یک روزه نه بود چنانکه ملوکیت اصلی در دور بنو عباس شروع شده است۔

مظالم بنو امیه

بهرحال حکومت بنو امیه نیز یقینا ظالم بود۔ هر چه که در میدان کربلا با حضرت حسین بن علی* شده است از آن صورتحال هر یک طفل امت واقف است' چراکه تذکره آن واقعات با اهتمام خاص به اندازه زیاده کرده می شود' ولی هم چنین رفتاری با حضرت عبدالله بن زبیر در حرم مکه بعمل آمد' با بی دردی کامل آن* ذبح کرده شد و تا سه روز جسد آن رضی الله عنه بدون از گور و کفن به تخته دار آویخته نگاه کرده شد و حرمت حرم مکی داغدار شد۔ در همین دور واقعه حره نیز به پیش آمد۔ در این واقعه تا سه روز در مدینه منوره غارت کرده شد۔ بی حرمتی زنان کرده شد و به دست حجاج بن یوسف صدها تابعین شهید کرده شده اند' مگر به نزد من نسبت به آن همه مظالم ظلم کلان این بود که محمد بن قاسم را از منطقه

سند واپس خواستند و شهید ساختند۔ آن نوجوانی بود آنقدر پارساکه هندوہا آنرامطابق عقیده ومعیار خود اله قرار دادند واز آن مجسمه ساخته وپرستش آنرا شروع کردند۔ اگر به چنین حاکم عادل موقع میسر می شد هندوستان بطور کامل فتح می گردید' لیکن به این کار خطر کلان به اداره ملوکیت لاحق می شد۔ معیار سنجیدگی در ملوکیت همین بوده می باشد که عزیز و محترم گشتن یک کسی خطر به تخت شاہی خویش می دانند۔ جرم محمد بن قاسم نیز همین بود که آن در پہلوی مخالف آن گروهی از بادشاہان قرار داشت که در کشمکش اقتدار به میان آمده بودند۔ هر چیزیکه با محمد بن قاسم کرده شد بعینه همان رویه بہمراه موسی بن نصیر کرده شد۔ آنہا منطقه اکثر وبیشتر افریقه شمالی را فتح کرده بودند۔ طارق بن زیاد ازادنی ترین قوماندانان موسی بن نصیر بود۔ موسی بن نصیر نیز چنان ذلیل کرده شد که در آفتاب شدید گرم استاد کرده شد چنانچه از لحاظ عمرش سالخورده بود بی ہوش شده بر زمین افتید۔ این هر دو مردان حق به بادشاهی خویش خطره دانسته شدند۔

عیاشی بنو عباس

این حالات دور بنوامیه است۔ ازان به بعد هر چیزیکه در دور بنو عباس شده آن نیز بخش تاریخ است۔ آن محافل رقص وسرودیکه آراسته کرده شدند' آن به ہمه معلوم است۔ همه حسن نسوانی کره قاف در محلات بغداد کشیده آورده می شد۔ این است دور سویم که آن را نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از ملوکیت گزنده تعبیر فرموده اند۔

ملوکیت مبنی بر جبر

درباره دور چهارم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: ((ثُمَّ تکون ملکًا جبریًا' ثمَّ یرفعُها اللّٰهُ اذا شاء اَن یرفعَها)) یعنی "بعداً یک ملوکیت دیگر می آید که آن ملوکیت جبری می باشد۔ بعداً آنرا نیز هرگاه الله جل جلاله بخواهد برمیدارد"۔ درمابین این هر دو ملوکیتها چه فرق است؟ در جواب این سوال ما شهادتی درین امر نداریم که از حضور صلی الله علیه وسلم درین باره کدام سوال کرده شده است' ونه این معلوم کرده شده است که درآن زمانه درما بین آن دو دور ملوکیتها چه فرق فهمیده شده است مگر در حالات امروزه در پیش روی ما به مثل روز روشن واضح است که از آن چه مرا داست۔ دوراول ملوکیت آن بود که ملوک بهر حال مسلمان بودند لیکن آن ملوکیت که آزان به بعد برما مسلط شد از غیر مسلم بود۔ این دور استعمار غرب است۔ ما غلامان بریطانیه' غلامان فرانس' غلامان اتلی و غلامان ولندیزیها گشته رفتیم۔ این دور چهارم است که ازین دورزدر حدیث مبارک خبر داده شده است۔

دورِ غلامی بالواسطہ

این دور اکنون به اختتام نه رسیده۔ غلامی مستقیم گرچه به پایان رسیده است لیکن بالواسطه یعنی غیر مستقیم برقرار است۔ هنوز هم همه امت مسلمه در شکنجه هائی آن قرار دارد اقتصاد ووسائل ما درتصرف آنهامی باشد۔ ذهن ما درکنترول آنها ست۔ به اعتبار ذهنی' فکری وتهذیبی ما غلامان آنها هستیم۔ در علم تکنالوجی گدایان هستیم۔ به طور جزوی اصلاً این دور چهارم

به اختتام رسیده ولی به اعتبار معنوی دوام دارد آن بخش بردگی که باقی است شدائد و مصائب آن تلخ تر از سابق بلکه چندین مراتب زیاده خواهد بود۔

نوید جان فزائی دورِ سعادت

طوریکه ذکر کرده شده' بمطابق حدیث مبارکه بهرحال اختتام این دور ضروری است و از آن به بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تذکره دور آخری را فرمودند:((ثُمَّ تکونُ خِلافةً علٰی مِنهاجِ النُّبوَّةِ)) "بعد ادور خلافت علی منهاج النبوه می آید" این است آن نوید جان فزا' آن خوشخبری که به خاطر حالات مایوس کن موجوده نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به سمع امت رسانده اند۔ راوی این حدیث مبارکه حضرت نعمان بن بشیر می فرماید که : ((ثُمَّ سَکَتَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی اللّٰه علیه وسلم)) یعنی از آن به بعد رسول الله ﷺ سکوت اختیار فرمودند۔ همین حدیث مبارکه را مولانا مودودی مرحومؒ باقدری تفصیل در کتاب خویش (تجدید و احیائی دین) نقل کرده اند۔ دراین روایت مضمون اضافی این است که:

"هر گاه خلافت علی منهاج النبوه قایم شود پس معاملات ذات البیتی یا سنت محمد صلی الله علیه وسلم مطابق می شود و اسلام پرچم هائی خود را در زمین نصب میسازد۔ اہل آسمان هم راضی می شوند و اہل زمین نیز اسمان ہر ہر قطره مبارک خویش رابه شکل مسلسل می بارد۔ و زمین نیز تمام خزانه هائی معدنی و نباتی را می رویاند"۔

گویا که درین حدیث مبارکه آن نظام خلافت شان اضافی آن وارد شده است۔ افسوس که مولانا مودودی مرحومؒ درین مورد ذکر ماخذ

رانه کرده است۔ ومن نیز تا حال با وجود کوشش امکانی خود ماخذ رادریافت کرده نتوانسته ام۔

اگر حالات معروضی این دور دیده شود۔ پس این بشارت بطور کلی ناممکن الوقوع به نظر می رسد۔ این تقاضائی ایمان ما است که بر گاه نبی اکرم ﷺ را تسلیم کردیم که آن (ﷺ) صادق المصدوق هستند پس ایمان بر هو خبر آن (ﷺ) لازم است۔ حدیث صحیح است۔ لهذا ایمان آوردن برآن یک امر لازمی است۔ گنجائش شک و شبه اصلا وجود ندارد۔ ما یقین بکنیم ویا نه کنیم واقع آن می شود که آنحضرت ﷺ ازآن خبر داده اند۔

اہمیتِ تاریخی قرن بیستم

اکنون چند سخنها به حواله قرن بیستم نیز عرض خواهم نمود۔ درتاریخ انسانی از قرن بیستم زیاده۔ دورپراغتشاش هیچ نه گزشته۔ دراین قرن از دو ممالک عظیم چنان خاتمه به قوع پیوست که ازنام ونشان آن نماند۔ درآغاز قرن سلطنت عثمانیه که برسه قاره حاوی بود نابود گردید' چنانچه براختتام این قرن اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید وافسانه دیرینه به مثل خواب گشت چه تعجب است از این که درهمین قرن قدرت دیگری سوپمی نیز بهمین طرز محو گشته بماند۔ اصحاب عقل و فراست می دانند که این انجام امریکا دور نمی باشد۔ اقتصاد امریکا شدیداً دچار بحران گشته است۔ اقتصاد آنها اصلا بدست یهودیها قرار دارد۔ یهودیها هر وقت اگر بخواهند به یک جنبش همه چیزهای آنها نیست و نابود کرده میتوانند۔ من این حقائق را مانند دو جمع دو مساوی چهار میدانم۔ آن وقت دور نیست که آنها

مسجد اقصیٰ را منہدم ساختہ وبہ جائی آن ہیکل سلیمانی را تعمیر نمایند۔ از کشورہای اسلامی یکی از آن ہم در راہ آنہا مزاحم نیستند۔ اگر مزاحم بودہ باشد ہم این امریکا مزاحم آنہا خواہد بود۔ فلہذا اولا آنہا خاتمہ امریکا را می نمایند۔ آن کسانیکہ مطالعہ حالات مغرب را درپس منظر عزایم تحریک صیہونی یامی نمایند انہا با یقین کامل میگویند کہ این انجام امریکا دور نمی باشد۔ در قرن بیستم میلادی دو جنگہای عظیم واقع شدہ کہ درآن دوران جنگہا ملیونہا انسان مقتول شدند۔ چرا یک سوئم جنگ دیگر شدہ نمی تواند؟ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در احادیث مبارکہ خبر (الملحمۃ العظمی) را بیان فرمودہ اند، آن را جنگ عظیم نہ بلکہ جنگ اعظم می گوئیم بہ خاطر اینکہ عنقریب حرکت اعظم است۔ حالات بہ زودی بہ آن طرف سوق می کنند۔ در اصل این جنگ صلیبی سوئم [10] می باشد۔ علاوہ ازین احادیث مبارکہ بالا آوری و تذکرہ این در بائبل نیز موجود است۔

عجوبہ سویم قرن بیستم

وعجوبہ دیگری از عجایب قرن بیستم این است کہ قوم یہود کہ از مدت دو ہزار سال در حالت دربدری بہ سر می بردند کہ بہ آنہا در ہمین قرن موجودہ حالت بہتر گردید۔ اسرائیل بہ وجود آمد، وآن ہم بہ کدام شان و شوکت؟ از ۷۰ میلادی یہودی بی خانہ بود۔ تائیتس رومی بر یروشلم حملہ کردہ بود کہ در یک روز، صد ہزار یہودی بہ قتل رسیدہ بودند و ہیکل سلیمانی ہموار کردہ شد کہ تا حال بہ ہمان حال خود افتیدہ است۔ بہ این لحاظ یہودیان آن را در

تاریخ خود دورپراگندگی می گویند۔ درحال حاضرصورتحال این است که تعداد یهودیہا درہمہ دنیا زیادہ از چہار دہ ملیون نمی باشدبرعکس این ازجملہ امت مسلمہ صرف اگرتعداد عرب ها دیدہشود دوصدوپنجا ملیون نظربہ تعداد آنہا موجودمی شوند لیکن حقیقت معنوی آنہا پیش ہمہ است من فکر میکنم کہ شاید تسلط واستیلاء موجود یہودیہا قبل ازخاموش شدن چراغ شان شعلہ آخری آن خواہد بودو ہست۔ بعد ازان شاید این قوم ملعون ومغضوب تباہ وبرباد کردہ می شود۔

طلوع وغروب اہل ایمان

اگر درآغاز این قرن خاتمہ خلافت عثمانیہ بہ وقوع پیوست چرا بر اختتام این قرن احیاء نظام خلافت شدہ نمی تواند؟ چنانچہ ما این منظر رابہ قول علامہ اقبال می بینیم کہ ع (ترجمہ از اردو)

چون آفتاب صاحب ایمان زندہ است
این جا غروب بود و بآن جا طلوع گشت

این شاعری سطحی نیست' بلکہ حقائق تاریخی می باشند۔ درحالیکہ در اندلس (اسپین) آفتاب حکمرانی ہشت صد سالہ مسلمانان غروب می شد درآن حال آفتاب اسلام در شرق درطلوع بود۔ بقاء اسلام تا قیامت حتمی است۔ حدیث مبارکہ حضور ﷺ است کہ :((اَنَا آخِرُ الْمُرسَلِین واَنتم آخِرُ الاُمَم)) "من رسول آخری ہستم وشما امت آخری ہستید" این امت مبنی بر کدام یک نسل نشد۔ اللہ تعالی عربہا را معزول ساختند۔ پس پرچم دین خود را بدست ترکان داد اکنون اگر ترکان معزول گشتہ اند چہ عجب

است که اکنون این پرچم اسلام اگر بدست اہل هند باز گردد چنانچه علامه اقبال گفته اند ع (ترجمه ازاردو)

دوباره از عطائے حق به مومن می شود حاصل
شکوه ترکمانی' ذہن ہندی' نطق اعرابی

این منظر را تاریخ انسانی سابقا نیز دیده رفته است ع (ترجمه از اردو)

شد عیاں از یورش تاتاریاں
کعبه از بت خانه یابد پاسباں

همچنان ع (ترجمه ازاردو)

چه شد گر کوه غم افتاد بر ترکان عثمانی
که خون صد ہزار انجم نمود صبح را باید

هیچ بعید نیست که آفتاب خلافت در آغاز این قرن غروب شده است و به اختتام آن طلوع شود۔

استحقاق مسلمانانِ شبه قاره پاک وہند

سخن آخری بحواله قرن بیستم این است که هر گاه اداره برائی نام خلافت نیز به سازشها و توطئه های اغیار و به اساس نادانیهائی اهلش ختم کرده شده۔ پس عکس العمل از کجا ظاہر گردید؟ فقط و فقط در شبه قاره پاک وہند صدائی اعتراض و احتجاج بلند شد اداره خلافت چون نشان وحدت تمامی عالم اسلام بود بنابر آن لازم بود تا اشکہائی غم در تمام جہان اسلام ریختانده می شد۔ لیکن در هیچ جائی عکس العمل ظاهر نه گردید۔ به خاطر به حال شدن اداره خلافت اگر تحریک قائم شده آن هم از این صنم خانه هند بود که به شدت به فعالیت درآمد تاکه گاندی نیز درین

تحریک شریک گردید۔ گاندی این رامحسوس کرده بود که اگر درین موقع با مسلمانان نه سازد و همکارنه گردد در آینده همکاری آنها ہرگز وهیچ وقت میسر نخواہد شد۔ پس تمام شبه قاره پاک وہند ازاین نغمه سرشار گردید ع (ترجمه ازاردو)

گفت مادر محمد علی را
پسر من بر خلافت فدا شو

چنانچه حسب بالا اشاره کرده شد که این اداره برائی نام خلافت به اساس غداری خویشا وندان شاه منسوخ گردیده بود۔ بقول اقبال ع (ترجمه ازاردو)

ترک کرده ترک اعتصائی خلافت یا عجب
سادگیٔ او به بین' عیاری اغیار بین!

مصطفٰی کمال درین وقت به نمائندگی صیہونیت کردار ادا کرد [11] از ۱۹۲۴ء آلی ۱۹۹۳ء که ۷۰ سالی گزشته است۔ لیکن در تمام دنیا اداره برائی نام خلافت نیز وجود ندارد۔ در تاریخ امت مسلمه ازین قبل هیچ وقت همین طور نه شده است۔

خلافتِ جہانی

طوریکه قبل ازین نیز گفته شده است که نظام خلافت یک بار دیگر قائم وبرپا می شود لیکن اکنون ہرگاه که خلافت قائم می شود محدود به کدام یک خطه نمی باشد بلکه خلافت جہانی می باشد به خاطر انیکه پیش گویہا به صراحت در احادیث مبارکه نبوی ﷺ موجود اند۔ علاوه از احادیث مبارکه خود در قرآن حکیم [۱۲] صغری وکبری آن موجود است۔

درقرآن حکیم این الفاظ مبارکه : ﴿هُوَ الَّذِیْٓ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی

وَدِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهٖ﴾ سه مرتبه به یک شان بدون از فرق وارد شده اند گویا که این صغری است۔

بعدا در قرآن حکیم با اند کی تغیر در الفاظ این سخن پنج مرتبه ذکر گردیده است که بعثت نبی صلی الله علیه وسلم به مکمل نوع انسانی است' طوریکه در آیه شماره ۲۸ سوره سبا وارد شده است ﴿وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيْرًا وَّنَذِيْرًا﴾ یعنی "ای نبی! ما شمارا به خاطر تمام انسانها بحیثیت بشیر و نذیر فرستادیم"۔ این کبری است۔ این را با صغری جمع نمایید' نتیجه به پیش می آید که مقصد بعثت محمد صلی الله علیه وسلم غلبه دین است (صغری) بعثت محمد صلی الله علیه وسلم به خاطر تمام عالم انسانی است (کبری) غلبه دین برائی تمامی عالم است (نتیجه)۔

مقصد بعثت یعنی غلبه دین لازما ایفا می شود۔ مگر چه وقت؟ درجواب این سوال این حقیقت باید پیش نظر گرفته شود که اتمام این وعده بعد از ازمائش و امتحان خواهد بود۔ چنانچه این پیغام علامه اقبال بیاد ما ضروری است که ع (ترجمه از اردو)

فرصتے نیست اکنوں ما در کاریم
باقی ست اتمام نور توحید ہنوز

هر گاه این اتمام به سرکرده شود پس نقشه بساط عالم چنین خواهد گردید۔ ع (ترجمه از اردو)

می گشت فلک زنور سحر آئینه پوش
هر ظلمت . شب سیماب پا خواهد شد
هر قلب می تپد ز پیغام سجود
خاک حرم از سجده آشنا خواهد شد

آنچه چشم می بیند لب نمی تواند گشت
در حیرتم که نظم عالم چها خواهد شد
از جلوه آفتاب شب گریزاں خواہد شد
نغمه توحید دریں چمن رواں خواہد شد

گویا که درین وقت صورت ﴿يَعْبُدُوْنَنِيْ لَا يُشْرِكُوْنَ بِيْ شَيْئًا﴾ به پیش می آید۔

غلبۂ دین واحادیثِ مبارکه

اکنون من حواله ہائی آن پیش گوییها را میدهم که در احادیث مبارکه وارد گردیده اند۔ روایت صحیح مسلم است که راوی آن حضرت ثوبان رضی الله عنه است۔ الفاظ حدیث ایں است :

((اِنَّ اللّٰهَ زویٰ لِیَ الارضَ فرایتُ مَشارِقَها و مَغاربَها وِاِنَّ اُمَّتِی سیَبلُغُ مُلکُها ما زُوِیَ لی منها)) (رواه مسلم و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه)

"بی شک الله جل جلاله' زمین را بری من کلوله ساخت چنانچه من تمام مشاراق و مغارب آن رادیدم۔ یقینا اقتدار امت من تا آنجا می رسد تا جائیکه زمین برایم کلوله کرده شده است!" (یعنی اقتدار اہل اسلام بر کنج کنج کره ارضی قائم می شود)

دریک حدیث دیگر بروایت مسند احمد بن حنبل است که راوی آن مقداد بن الاسود رضی الله عنه است آنہا از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدند :

((لا یبقٰی علٰی ظَهرِ الارضِ بیتُ مدرٍ ولا وبرٍاِلاَّ اَدخلَهُ اللّٰهُ کلمَةَ الاسلامِ بعزِّ عزیزٍ او ذُلِّ ذلیلٍ' اِمَّا یُعِزُّهُمُ اللّٰهُ فیجعلُهم مِن اَهلِها اَو یُذِلُّهم فَیدِینُونَ لَها)) (مسند احمد بن حنبل

بسند صحیح)

"برروی زمین نه هیچ خانه آباد شده از خشت می ماند و نه هیچ خیمه ئی بافته شده از پشم که در آن کلمه اسلام داخل نه سازد! خواه به کدام سعادت مند به معزز ساختن آن' وخواه به کدام بدبخت بذریعه مغلوبیت آن' یعنی اینکه الله جل جلاله یا مردم را (به دولت اسلام) ازراه کلمه عزت عطا می فرماید وآنهارا حامل و قائل این کلمه اسلام می سازد و یا در صورت برقرار ماندن آنها برکفر آنها مغلوب می سازد که محکوم و تابع بوده می باشند!"

حضرت مقداد﷜ می فرماید که من براین در دل خود گفتم!

"که پس دین بطور کلی واقعتا صرف برائے الله جل جلاله می شود!"

گویا که به پیش نظر این احادیث مبارکه درین سخن گنجایش هیچ شک و شبه نمی ماند که برکل روی زمین دین الله جل جلاله ضرورا غالب می شود۔

فلسفہ ارتقاء وغلبہ دین

همین سخن را من به دو حواله ہائی دیگر می خواهم واضح نمایم۔ تعلق سخن اول به فلسفه ارتقا می باشد۔ ڈاکٹر صاحب رفیع الدین مرحوم در کتاب خودش (ایدیالوجی آینده) مراحل مختلف ارتقاء فلسفه را بیان کرده اند۔ یک فلسفه ارتقاء آن است که آن را دارون بیان کرده است۔ آن فلسفه ارتقاء را از ذہن خود بیرون سازید۔ چراکه تا حال بعض گوشه ہائی آن در میدان حیاتیات (زیست شناسی) نیز مسلم دانسته نمی شود۔ وتا جائیکه تعلق نفس ارتقاء است آن را از همه اولتر یک مسلمان

فلسفی بنام ابن مسکویه بیان نموده است۔ که این فلسفه را بعدامولانائی روم‌نیزبیان کرده‌اند۔

داکتر رفیع الدین مرحوم مرحله اول ارتقاء را یعنی ارتقاء طبعی بیان می کنند۔ از تخلیق کائنات ' مطابق به نظریات جدید' یک مرحله‌ازتخلیق آن‌است که‌آزان‌بعدمرکبات کیماوی جورشده‌اند۔ ازآن هرگاه‌مرکبات نامیاتی به‌وجودآمدنددرآنکه صلاحیت حیات موجود بود پس گریا به نقطه عروج خویش موصول گردید۔ اکنون آغاز حیات بمیان آمد۔ ازان بعد از ارتقاء طبیعی مرحله دوئمی است ارتقاء حیاتیاتی بحث دارون تا به همین مرحله محدود است۔ باہمراهی تخلیق انسانی هم این ارتقاء به عروج خود وصل گردید۔ ازآن به پیش ازارتقاء حیاتیاتی هیچ کدام منزلی درپیش نیست۔ ازآن به بعد مرحوم دکتر رفیع الدین از آن مرحله ارتقاء ذکر کرده است (آن راهم یک مرحله میگوید مگر من آن را در دو مرحله تقسیم می نمایم) آن است مرحله نفسیاتی ومرحله ارتقاء ذہنی۔ به نزد من عروج انتہائی همین مرحله حضرت ابراہیم علیه السلام هستند۔ و مرحوم دکتررفیع الدین انتہائی این مرحله تا حضرت محمد صلی الله علیه وسلم میگویند۔ همین سبب است که از حضرت ابراہیم علیه السلام سه نسبتہا است (i) خلیل الله [۱۳] (ii) امام الناس و (iii) ابوالانبیاء یعنی بعدازآن جمله انبیاء علیه السلام ازنسل آن حضرت میباشند خواه آنها ازبنی اسرائیل هستند ویا خواه ازبنی اسماعیل ویاازبنی مدین۔

بر محمد رسول الله ﷺ تکمیل رسالت شده است۔ آنحضرت ﷺ یک جامعه را تا آن حد بلند ساختند تا جائیکه

الله جل جلاله آنحضرت را رفعت عطاء فرموده بودند۔ ملت حضرت نوح علیه السلام هلاک گردید، به همین طور ملت هود علیه السلام و قوم شعیب علیه السلام ہلاک گردیدند، لیکن محمد رسول اللهﷺ ملت را به بلندی برده و جامعه مطلوب را قائم فرمودند۔ این آن کمالی هست که محمد رسول اللهﷺ عملا پیش فرمودند۔

اکنون ازیں به بعد سخن دویم آن است که آن را دکتر رفیع الدین مرحوم بیان کرده اند۔ اکنون از ارتقاء صرف یک درجه امکانی دیگر است، یعنی بین المللی شدن انقلاب محمدﷺ مطلب اینکه ارتقاء عمرانی دنیا به آن انتہا میرسد که یک درخشش آن را محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم واضح فرموده بودند و دریاد داشت اجتماعی نوع انسانی آن را یک حیثیت رویای طلای حاصل است۔ آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن جامعه را که قائم فرموده بودند بنابر بنیاد آن گاندی در سنه ۱۹۳۷ء عیسوی در روزنامه خویش به نام هریجن که دریک مقاله درحال خطاب خود به وزراء حزب کانگریسی خوانده بود نوشته کرده بود که : من در حضور شما مثال ابوبکرؓ و عمرؓ را پیش می نمایم۔ نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آن نظامی را که قائم کرده اند هنوز فکر انسانی تا آنجا نتوانسته است تا رسیدگی نماید۔ علامه اقبالؒ تعبیر صحیح صحیح آن صورت حال را کرده فرموداند ع (ترجمه از اردو)

هر کجا بینی جهان رنگ و بو
زاں که از خاکش بروید آرزو
یا زنور مصطفیٰؐ او را بها ست
یا ہنوز اندر تلاش مصطفیٰ ست! {۱۴}

گویا که در دامن انسانیت آن خیر و نیکی که ہست آن از نور مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم مستعار گردیدہ است۔ ویا اینکہ نوع انسانی اکنون بہ آن طرف میرود کہ آن را چہار دہ صد سال قبل محمد صلی اللہ علیہ وسلم رسانیدہ بودند۔ این است منزل نہائی ارتقاء' لہذا بحوالہ فلسفہ ارتقاء نیز احیاء "نظام خلافت" لازمی است۔

از نظم جدید جہانی تا نظام خلافت

اکنون ما از یک اعتبار دیگری تجسس می کنیم۔ درین وقت در دنیا دربارہ نظام نوین جہانی فکر کردہ می شود۔ بعد از جنگ خلیج شور و شغف درین مورد ہنوز یک اندازہ زیادہ گردیدہ است۔ بہ سبب ترقی صنعتی و سائنسی فاصلہ ہا معدوم گردیدہ۔ دنیا کاملا حیثیت یک شہر را بہ خود کسب کردہ است۔ بہ این سبب فکر کردہ می شود کہ برائی تمام دنیا لازم است تا ہم یک نظام بودہ باشد۔ بہ این غرض بعد از جنگ عظیم اول انجمن اقوام بہ وجود آمد' لیکن بہ خاطر این نظام چونکہ بہمراہ انسان کدام فکر بنیادی وجود نداشت لذا آن نہایت بہ زودی ناکام گردید۔ [۱۵]

ناکامی "انجمن اقوام" ' وبعد از جنگ جہانی دوم یک ادارہ دیگر بہ نام سازمان ملل متحد بہ وجود آمد۔ این ہم یک کوشش برائی قیام نظام عالمی ہست۔ مگر این ادارہ نیز ناکام گشتہ است۔ اکنون حیثیت آن زیادہ از یک کنیز خانہ امریکائی نیست۔ چنانچہ اکنون این نظم جدید جہانی بمیان آمدہ است' این ہم بہ طرف این ارتقاء یک پیش رفت است۔ گرچہ این نظام جدید جہانی تا حال کاملا نتوانستہ است تا اساس بگیرد۔ درحالیکہ

کاملاً عالم اسلام درگرفت آن درآمده است۔ البته در زیر نگین آوردن چین، جاپان، و کوریائی شمالی چیزی وقت دربر خواهد گرفت۔

این نظم جهانی جدید درحقیقت نظم جهانی جدید یهود است۔ این در ۱۸۹۷ء کدام نقشه تشریفاتی (پروتوکولز) که "اکابر صهیوتی" ساخته [16] بودند همان بتدریج روبعمل می آید۔ اعلان بالفور [17] ۱۹۱۷ء بعدادر ۱۹۴۸ء قیام اسرائیل، در ۱۹۶۹ء جنگ با عربها، وفتح اسرائیل، این همه واقعات بخش یک عمل تدریجی میباشند۔ وهمین سبب است که اسرائیل غیراز موضوع یروشلم بر دیگر معاملات به خاطر گفتگو آماده است "در جریکو حکومت قومی خود بسازید"۔ "در غزه نیز حکومت شخصی بگیر ید"۔ خلاصه اینکه همه چیز ها منظور است مگر درباره یروشلم گفتگو نمی شود، این جزولاینفک ما است"۔

به نزد من شاید سخن از چند سال است که مسجد اقصی انداخته می شود۔ که آنها به جائی آن میخواهند هیکل سلیمانی را تعمیر نمایند۔ تقریباً از مدت دو هزار سال از آنها این "کعبه" گویا که ویران مانده است۔ اسرائیلها به آنجا می روند و گریه، فریاد کنان واپس می آیند۔ گرچه این تصادم ها علامتی بوده می باشند تا اینکه این حرکت چنان مینمائیند چنانچه این تصادمات فی الواقع حقیقتاً می کنند۔ اکنون آنها آن را تعمیر می کنند۔ اکنون برائی آنها به منهدم ساختن مسجد اقصی مشکل نه مانده است۔ به خاطر اینکه با منهدم ساختن مسجد بابری در هند بر نبض مسلمانان دست مانده درک کرده اند که درینها هیچ جانی وجود ندارد۔ منتهی از جوانان جذباتی عربها یک چند به خاطر احتجاج

قیام خواہد نمودند۔ به خاطر محو ساختن آنها به ضائع ساختن گلوله ہائی اسرائیل نیز ضرورت نیست۔ به خاطر این کار حسنی مبارک موجود است' شاه فهد ہست' همچنان بادشاه مراکش و اردن و آمرین الجزائر هستند۔ و درین فہرست اکنون رئیس پی۔ایل۔او (یاسر عرفات) اضافه گردیده است۔ ازیں همه گفتگوہا من این نتیجه را بدست آورده ام که این نظم جدید جہانی که درحقیقت نظام جہانی یہود است یک مرتبه قائم می شود لیکن بعد از قیام شان تبدیلی آن به نظام جہانی عادلانه اسلام قدم دویم شان می باشد۔

و این تبدیلی را از یک مثال میتواسید تا بفہمید۔ فرض کنید که برای مسلمان ساختن یک صد نفر برائی شما مسئولیت سپرده شده است۔ اکنون اگر این یکصد نفر شکل یک شخص را اختیار نمایند و یا مسلمان شدن یک شخص ازیں ہا سبب مسلمان شدن همه آنہا میگردد دریں صورت ادا مسئولیت شما تا چه اندازه آسان می شود۔ به استناد این مثال به بینید که دنیا به طرف نظام عالمی سوق گردیده است۔ مطلب آن این است که این نظام عالمی را به طرف اسلام آوردن صرف یک کار عوض دادن باقی می ماند۔ که آن نظام عالمی اسلامی می باشد' وهمین نظام را حضور صلی الله علیه وسلم نام "خلافت علیٰ منہاج النبوه" اعطاء فرموده است۔

قبل از دورِ سعادت

تا اکنون چیزہائیکه بیان کرده شد آن نہایت خوش آیند است که دین الله جل جلاله بر کامل کرئه ارضی غالب باشد۔ لیکن

قبل ازینکه با این کامیابی عظیم و تا به این منزل نائل میگردیم از چه قدر حالات دردناک گزر خواهد بود و تا به میان آمدن گوہر بر قطره چه خواہد گزشت، این یک بابی است نہایت دردناک۔ که خبرہای این رانیز نبی صلی الله علیه وسلم برای ما داده اند۔ ولی افسوس این است که به طرف احادیث رجحان ما نیست۔ قطع نظر از عوام الناس که ذکر آنہا چه گویم اکثر علماء کرام چنین برایم گفتند که "این کتابہائی احادیث که درآخر تحت عنوان "کتاب الفتن" "کتاب الملاحم" و "علامات الساعه" ابواب واردمی شوند ما آنہا را اصلا نمی خوانیم۔ ہمه قوت علماء برمباحث احادیث فقہی صرف می شود۔ حالانکه در احادیث صحیحه و متواتره آن خبرہا و پیش گوئیہا که موجود اند صرف انداختن نظر برآن و کفایت بر آن چه جواز دارد؟ سخن این است که (مرزا غلام احمد قادیانی علیه ما علیه) از احادیث نزول مسیح علیه السلام که توجیہی کرده است و بعدا خود را مسیح قرار داده است درین مورد مسلمانان عامه میگویند که این سخنہا را اصلا ترک کنید، بحث دریں مورد چه ضرورت است که ازین بحث اہل فتنه بہره برداری می نمایند۔ درحالیکه این سخنہائیکه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده اند نہایت اہم ہستند، استغناء از آنہا گویا که مترادف کم کردن مقام و مرتبه محمد رسول الله صل الله علیه وسلم است۔ بہرحال اگر در روشنی احادیث مبارکه دیده شود مستقبل مسلمانان از غلامی استعمار غرب سخت تر خواہد بود۔ من اگر سخن خود را دریک جمله بیان کنم گفته میتوانیم که قبل از خلافت عالمی برای دوامت مسلمانان قسط آخری جزاء میسر می شود۔ درسلسله تشریح مختصراین جمله

سوال اول این است که آن دو امت مسلمان کدام هستند؟ پس اندک به طرف آیه ۵۵ سوره النور که حواله آن اولا آمده است، نظر بکنید. که الفاظ آن چنین است :

﴿ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ ﴾

"…. که البته خلیفه سازد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود آنان را که قبل از آنان بودند….."

گویا که قبل ازین هم یک امت مسلمه بود۔ واگر از سخن من مفهوم غلط برداشت کرده نه شود پس میگویم: که نظر به بعضی اعتبارات امت مسلمه سابقه از ما افضل بود۔ بلکه چنین گفتن غلط نه خواهد بود که برای آن فضیلت مطلقه حاصل بود۔ چنانچه فضیلت جزوی به هریکی از انبیاء حاصل شده میتواند۔ لیکن فضیلت کلی و مطلق فقط به حضور صلی الله علیه وسلم حاصل است۔ طوریکه برای امت سابقه در دو مواقع در قرآن حکیم ارشاد است :

﴿ وَاَنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ﴾ (البقره : ۴۷ و ۱۲۲)

"من به شما بر تمام جهانیان فضیلت دادم"۔

درحالیکه درباره ما کدام الفاظیکه آمده اند آن فقط این هستند :

﴿ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ اُمَّةً وَّسَطًا…. ﴾ (البقره : ۱۴۳)

"وهمچنان گردانیدیم شما را "امت وسط""

روش این هردو آیات وفرق کلمات را به بنیید!

علاوه ازآن این امت اول آن امت است که تا مدت ۱۴ صد سال سلسله نبوت قطع نه گردیده است۔ ۱۴صد سال قبل از مسیح از دو رسول (حضرت موسیٰ وحضرت هارون علیه السلام) این زنجیر طلائی شروع گردید و بر اختتام این زنجیر نیز دو نبی (حضرت

عیسی وحضرت یحیی علیهم السلام) موجود بودند۔ درمیان این زنجیر طلائی هرگاه اگر کدام نبی فوت گردیده جانشین آن هم نبی دیگری تعین گردیده است۔ تاریخ آن امت سابقه بر ۳۴ صد سال محیط است که ۱۴ صد سال قبل از مسیحؑ به حضرت موسی علیه السلام توراة داده شده بود۔ وبنی اسرائیل قبلا نیز موجود بودند۔ حضرت یوسف علیه السلام نبی بودند۔ که درمیان وی و حضرت موسی علیه السلام تذکره هیچ نبی دیگری میسر نمی شود۔ [18] لیکن ۱۲ قبیله بنی اسرائیل چون موجود بودند که بعد از میسر شدن تورات به آنها حیثیت امت حاصل گردید۔ در قرآن حکیم ارشاد است :

﴿ وَاٰتَيْنَا مُوْسَى الْكِتٰبَ وَجَعَلْنٰهُ هُدًى لِّبَنِيْٓ اِسْرَاءِيْلَ اَلَّا تَتَّخِذُوْا مِنْ دُوْنِيْ وَكِيْلًا ﴾ (بنی اسرائیل : ۲)

"وداديم موسی را کتاب وساختیم اورا راه نماینده مرفرزندان یعقوب را (گفتیم) که مگیرید به جز من کارسازی"

گویا که ازین جاتاریخ امت شروع می شود۔ به این امت فقط یک کتاب داده نه شد بلکه چندین کتابها داده شد که بر دو کتابها ازان ما نیز ایمان داریم۔ زبور، انجیل۔ ازین علاوه چندین صحائف دیگرهم اعطاء کرده شدند این است آن امت مسلمه سابقه که برائی فضیلت آنها آیات مذکوره بالا در دو مقامات وارد گردیده اند۔ کاملا بهمین طور دو مرتبه این مضمون نیز وارد گردیده است۔

﴿ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ ﴾

(البقره : ۶۱ و آل عمران : ۱۱۲)

"لازم شده برای ایشان خواری وناداری وباز گشتند به قهری از الله"

ازیک طرف به انہا این فضیلت داده شد واز طرف دیگر همان قوم مغضوب وملعون قرار گرفت۔ درتفسیر کلمه الفاتحه "مغضوب علیهم" همه مفسرین متفق اند که مراد ازین یهود می باشد۔ ومراد از "الضالّین" نصاری هستند۔ درقرآن کریم می آید :

﴿ لُعِنَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْۢ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ عَلٰى لِسَانِ دَاوٗدَ وَعِیْسَى ابْنِ مَرْیَمَ ... ﴾ (المائده : ۸۷)

"لعنت کرده شدند کافران ازبنی اسرائیل برزبان داود وعیسٰی ابن مریم این به سبب آن بود که نافرمانی کردند وبودند که از حدود می گزشنند"

سوال پیدا می شود که چرا این چنین شد؟ اصلاً درین سلسله از عذاب الله تعالی چندین قوانین هستند که فهمیدن آن ضروری است درسلسله قانون عذاب الهی اول این است که این دنیا برائی افراد دارالجزاء نه می باشد، درحالیکه برائی اقوام درالجزا است۔ برائی افراد فیصله عذاب وثواب درآخرت می شود۔ درآخرت ہر شخص به حیثیت انفرادی حاضر می شود۔ لیکن حساب گناہان اقوام اکثر ادرین دنیا عملی می شود۔ بقول علامه اقبال ع (ترجمه ازاردو)

زفردے می کند اغماض فطرت
خطاے اُمّتاں ہرگز نه بخشند

بعدا بر اقوام به دو طرح عذاب می آید۔ یک عذاب کلاں، که آن را قرآن مجید "العذابُ الاکبر" میگوید۔ آن را عذاب استیصال نیز گفته میتوانیم۔ درین عذاب نام ونشان اقوام هموار کرده می شود۔ تو گوئی که آن اصلا وجود نداشتند۔ این عذاب صرف بر آن اقوام مسلط میگردد که برای آنها رسول مبعوث کرده شده باشد وآن

اقوام به حیثیت مجموعی با دعوت آن رسول تصادم کرده باشند- قوم نوح، قوم صالح، قوم هود، قوم شعیب، قوم لوط، وآل فرعون به همین عذاب استیصال دچار گردیدند- واین شش امثله درقران مجید پانزده مراتب بیان کرده شده اند- ونسبت به آن به درجه آدنی عذاب می آید بر آن امت مسلمه که حیثیت نمائندگی از جانب الله برزمین داشته باشند وحامل کتاب ووراثت علوم نبوت نیز داشته باشند ولی باوجود این همه بتوسط اعمال خود تکذیب ادعاهائی خود را شروع نمایند- ظاهر است که مجرم کلاتر ازین قوم که خواهد بود- مسئول گمراهی و جرائم باقی مانده نوع انسانی نیزهمین قوم قرارمیگرد- چراکه رساندن پیغام حق برآن فرض بود- اگرآن بدون کم وکاست پیغام حق را می رساندی وبعد ازان دنیا از قبول آن اباء می ورزید پس درآنصورت منکرین مجرم قرارمیگرفتند- وآن امه بری الذمه فهمیده می شد- مگرهرگاه آن امت مسلمه دررساندن حق فریضه خودرا ادانه نموده است پس اکنون آن خود مجرم قرار گرفت به سبب این که باوجود ادعاء نمائندگی خدا برزمین عمل آن برعکس است- ازاین کلان ترجرم دیگرشده نمی تواند- درپاداش همین عمل آن عذابی هست که بر بنی اسرائیل مسلط گردید وآنکه برامت محمد صلی الله علیه وسلم آمد- براین موقع حواله یک حدیث عظیم میخواهم بدهم که این حدیث اصلا حیثیت کلید یک خزانه نهایت کلان را دارد- راوی این حدیث حضرت عبد الله بن عمرو بن العاص هستند آن می فرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند" برامت من آن همه حالات وارد می شوند آنکه بربنی اسرائیل وارد شدند آن چنان چنانچه یله کفش باتله کفش دیگر کاملا مشابه ومساوی

(طابق النعل بالنعل) بوده می باشد" بلاغت و فصاحت حضور صلی الله علیه وسلم تا درجه نهایت به نظر میرسد۔ جفت کفش اگر از بالا دیده شود پس فرق کلانی و خوردی آنها به نظر نمی رسد لیکن اگر تله های آن موافق کرده دیده شوند پس فرق جفت معلوم می شود و اگر طبق موافق جفت باشد هیچ فرق ذرما بین این هر دو تله معلوم نمی شود۔ از مطالعه تاریخ بودن حیثیت کلیدی این حدیث کاملاً واضح می شود۔ تا بعثت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم دو دور عروج بر نبی اسرائیل آمده بودند و همچنان دو دور زوال را نیز گزاشته بودند۔ در رکوع اول سوره بنی اسرائیل ذکر آن دو ادوار هست۔ فرمودند :

﴿ وَقَضَيْنَا اِلٰى بَنِىْ اِسْرَاءِيْلَ فِى الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِى الْاَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيْرًا ○ ﴾

اولا بدست آشوری ها حکومت اسرائیل ختم شد۔ وبعد زان بدست کلدانی ها تباهی آمد۔ شش صد سال قبل از مسیح بدست بخت نصر شش صد هزار انسان در یروشلم قتل شدند و شش صد هزار دیگر از آنجا بطور محبوسین بردند۔ یک متنفس را هم در یروشلم نه ماندند۔ هیکل سلیمانی را مسمار کرده هموار ساختند۔ حتی که بنیاد هائی آن را نیز کشیده واند اختند۔ بعد از ان حضرت عزیر علیه السلام دعوت توبه و منادی دادند، که به اساس آن انها بر خیستند و به حضور الله جل جلاله توبه کردند۔ که الله جل جلاله بدست سائرس آنها را از اسارت بابل نجات عنایت فرمودند۔ از ان بعد آنها به یروشلم آمدند و هیکل سلیمانی، آنکه نزد آنها درجه کعبه را داشت، دوباره تعمیر کردند۔ این دور دوم عروج آنها است۔ لیکن آنها کما في السابق باز هم پشت به کتاب

الله کردند، وبه انواع عیاشی ها وبدمعاشی ها مبتلا گردیدند ودر طاووس ورباب غرق شده وبه آن راه ویرانی وتباهی سوق گردیدند که علامه اقبال آن را چنین بیان فرموده اند (ترجمه از اردو)

بشنو که ترا سر تقدیر امم گویم
شمشیر و سنان اول طاووس و رباب آخر

فلهذا دوباره شلاق هائی عذاب باریدند. این شلاقهای عذاب اولاً بدست یونانی ها وبعدا بدست رومیها بارید. در دور اول بدست آشوری ها جزاء آمد آنکه از شمال آمده بودند، بعد از طرف مشرق کلدانی ها آمدند. بخت نصر بادشاه بابل بود. در دور دوم شلاقهائی عذاب بدست یونانیها باریدند وبعدا بدست رومیها. در ۷۰ میلادی هجوميکه تائیتس رومی کرده بود در آن دریک روز سی وسه هزار یهودیها قتل شدند. ویهودیهائی باقی مانده از آنجا کشیده بیرون کرده شدند. از آن وقت به بعد تا حال اکنون درین قرن خانه خود به آنها نصیب گردیده است. وداخل شدن آنها در آن وقت دریروشلم بند بود. هرگاه بدست حضرت عمر؄، بیت المقدس فتح گردید پس در آنوقت آجازه داخل شدن دریروشلم به آنها میسر گردید. حضرت عمر؄ آن را "شهرباز" قرار دادند وگرنه هیچ یک یهودی هم تا پنجصد و پنجا سال کامل در شهر مقدس خویش داخل شده نمی توانست. بهرحال این است تاریخ تا آن وقت که بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به میان آمد.

سبب تاخیر درعذاب استیصال به بنی اسرائیل

حضرت عیسی علیه السلام به طرف آنها بحیثیت رسول فرستاده شده بودند. در سوره آل عمران در آیت شماره ۴۹ وارد

است : "وَرَسُوْلاً اِلٰی بَنِی اِسْرَائِیْلَ" (یعنی رسول فرستاده شده به طرف بنی اسرائیل) آنها دعوت حضرت مسیح علیه السلام را رد کردند بلکه از طرف خود گویا آنها حضرت مسیحؑ را به تخته دار کشانیده اند۔ این یک سخن جداگانه است که الله جلاله به اساس قدرت کامله خویش آن را درحالت حیات به آسمان بالا برده اند درهمان وقت این قوم مستحق عذاب استیصال گردیده است۔
دو رکوع دوم سوره بنی اسرائیل آمده است :

﴿ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلاً ﴾ (بنی اسرائیل : ۱۵)

یعنی "ما نا آن وقت عذاب استیصال را نازل نمی سازیم تا که ما رسول خود نه فرستیم"

چنانچه واضح کرده شد، که رسول آمد و آنها آنرا رد هم کردند۔ لیکن به یک سبب خاص بر آن قوم چنین عذاب نه آنوقت نافذ گردید و نه تا حال گردیده است۔ سخن این است که قرآن حکیم به شکل بعثت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم برائی آنها موقع یک درخواست رحم فراهم آوردند۔ چنانچه در سوره بنی اسرائیل ارشاد شده است :

﴿ عَسٰی رَبُّكُمْ اَنْ يَّرْحَمَكُمْ ۚ وَاِنْ عُدْتُّمْ عُدْنَا ۘ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكٰفِرِيْنَ حَصِيْرًا ○ اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ يَهْدِيْ لِلَّتِيْ هِيَ اَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِيْنَ الَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْرًا كَبِيْرًا ○ ﴾

(بنی اسرائیل : ۸-۹)

یعنی "اکنون هم در دامن محمد صلی الله عیه وسلم پناه بیگرید، بر قرآن ایمان بیاورید، قرآنیکه در هر معامله راهنمای راه راست و صحیح است، ما اکنون نیز برائی رحم فرمودن بر شما اماده هستیم"۔ افسوس! که یهود این موقع درخواست رحم را از

دست دادند۔ لیکن باوجود این "العذاب الاکبر" واقع نه شده است۔ چرانه شده است؟ این حصه آن داستان تلخ است۔ به خاطر اینکه اولاکوبیدن بخش افضل امه مسلمه موجوده (عالم عرب) بدست آن قوم مغضوب وملعون شدنی است۔

تاریخ عروج وزوال امّتِ مسلمہ

اکنون ما در روشنی آن حدیث مبارکه جائزه تاریخی ادوار مختلف امه مسلمه را خواهیم گرفت۔ براین امت نیز بعینه آن چهار دور عروج و زوال آمده اند که بحواله تاریخ بیان شده است اولین دور عروج امت مسلمه تحت قیادت عربها به میان آمد۔ که درین دور اول طلائی خلافت راشده نیز شامل است۔ از ان به بعد خلافت راشده به اختتام رسید مگر حکومت مسلمانان موجود باقی ماند۔ ازآن به بعد دوراول زوال بدست صلیبی ها به میان آمد۔ در۱۰۹۹م یروشلم از دست مسلمانان رفت وصدها هزار مسلمانان به قتل رسیدند۔ ازآن به بعد در۱۲۵۸ء آن فتنه تاتاریه به میان آمد که در آن به تعداد ملیونها مسلمانان به قتل رسانده شدند۔ مملکت عظیم آنها درهم برهم کرده شد.... در۱۲۵۸ء سقوط بغداد واقع شد۔ خلیفه آخری بنو عباس را از داخل قصر شاهی برزمین کشانیده بیرون آورده و درپوست جانوران بند و داخل ساختند و در زیرپائی اسپان پائمال گردانده شد۔ حضرت شیخ سعدی درموثیه گفته بودند :

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین
بر زوال ملک مستعصم امیر المومنین

ببنید در تاریخ این هر دو امت تا چه حدی مشابهت عمیق موجود

است' چنین محسوس می شود طوریکه ورقه تحت کاربن باشد۔ درآنجا اولا از سوی شمال آشوری ہا حملہ آورده بودند درحالیکه درین جا اولا اروپا یعنی از سوی شمال صلیبی ہا آمدند۔ درانجا از سوی مشرق کلدانی ہا آمده بودند درحالیکه درین جا از جانب مشرق تاتاریہا آمدند۔ درآنجا خون صدہا ہزار انسان ریخت' درین جا به تعداد ملیونہا انسان تحت تیغ قرار گرفتند۔ (امت مسلمه موجود از لحاظ وسعت شان به ملیونہا و امت مسلمه سابقه حسب وسعت آنہا برابر به صدہا ہزار می باشد) بعد از این زوال عروج دوردوم ما شروع گردید ع (ترجمه از اردو)

شد عیان از یورش تاتاریان
کعبه از بت خانه یابد پاسبان

یعنی الله جل جلاله بدست کسانیکه مسلمانان را کوبانده بودند هم بدست آنہا پرچم دین خود را بلند فرمودند۔ این دوردوم عروج' دور سلطنت عثمانیه است۔ تا چہار صد سال اداره این خلافت قائم ماند۔ گویا که آن دور سلطنت مکابی بنی اسرائیل به فہمید۔ بعدا تاریخ روی خود را برگرداند۔ برامت مسلمه سابقه نیز مرحله دویم عذاب بدست اقوام اروپائی آمده بود' برامت مسلمه موجوده نیز تسلط استعمار اروپائی بعمل آمد۔ برامت مسلمه سابقه اولا یونانی ہا حمله آور شدند' بعدا رومی ہا آمدند' درحالیکه برما ولندیزی' انگلیس و اقوام ایطالیائی تسلط یافتند۔ آن چہار ادوار امت مسلمه سابقه که تا حین بعثت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم مکمل شده بودند' آن براین امت در آغاز این قرن جاری مکمل گردیدند۔ برائی امه مسلمه سابقه هم گفته شده بود که ﴿وَاِنْ عُدْتُّمْ عُدْنَا﴾ (بنی اسرائیل : ۸) "اگر شما باز

نمی آئید پس ماهم شمارا جزا داده میرویم" چنانچه مجازات آنها جاری ماند حتی که فقط دریں قرن به تعداد شش ملیون یهود بدست ہتلر به قتل رسیدند۔ در تاریخ انسانی سابق این چنین ہرگز واقع نه شده است که به خاطر تلف ساختن اجساد انسانها کارخانه ہا ترتیب داده شده باشند۔ ازیک طرف مردم دراطاقہای گازی داخل می شوند، لباس ہائی شان کشانیده وبرهنه تن داخل کرده می شوند، ومی میرند۔ ازان به بعد بر تخته ہا اجساد میروند کمی پیش رفته به توسط ماشین آلات آن اجساد را مثل علف کوفته ساخته.... وبعدا عمل کیمیائی به وجود می آید۔ به خاطر اینکه آن قدر اجسادی را جابه جا ساختن به چه قسم ممکن است۔ کیست که آنقدر قبر ہا بکنند ویا کیست که مصبت به آتش کشانیدن آنقدر اجساد رابدوش گیرد۔ درآخرازآن کارخانه ہا یک مائع سیاه رنگ بدبوی خارج می شد که آن را بعدا درکشت زارہای خود بطور کود کیمیائی استعمال می نمودند! این ہمه سخن مربوط به قرن حاضر است!

درخشش عذاب آینده

دریں ضمن سخن تلخ تریکه من میخواهم آن رابگویم آن این ست که(منوت کاربن) آنہا اکنون همین کاربرامت مسلمه آمدنی است۔ چراکه حدیث حضور صلی الله علیه وسلم ہرگز دروغ شده نمی نواند۔ این صحیح است که الله جل جلاله از استعمار غربی نجات بخشیده است لیکن ما اکنون دریک امتحان کلانتر ازان انداخته شده ایم۔ قبلا چون (بطور عذر) ما گفته میتوانستیم که ما غلام انگلیسہا ، فرانسویہا وایطالیایہا هستیم، اکنون

صورتحال تبدیل گریده که دور غلامی ما به اختتام رسیده است۔ لیکن باوجود خاتمه غلامی در دنیا هیچ کشور اسلامی وجود ندارد که آن نظامی را قائم کرده باشد که از محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم به حیثیت امانت و میراث نزد ما موجود است۔ لهذا نتیجه این ناکامی آخر امتوقع است۔

خروج دجال نیز سخن پیش روی هست۔ یهودیها میخواهند تا اکنون یک اسرائیل عظیم تری را قائم کنند۔ در نقشه آنها تقریبا نصف جزیره نمائی عرب موجود است۔ با مدینه ناحیه های حاصل خیز مصر تحت ادعاء آنها نیز قرار دارند۔ در عراق آنها در حالت اسیری بسر برده اند به خاطر این برآن نیز دعوی دارند و شام درحال ارض موعود آنها ست۔ بخش شرقی ترکیه نیز در نقشه آنها شامل است۔ ازیک طرف عزائم آنها این چنیں است و از طرف دیگر هیچ جهتی بحیثیت مزاحم اصلا وجود ندارد۔ در عالم عرب در کسی نفس موجود هست؟ در عراق تا حدی اندیشه پلان اتومی دریافت شده بود لهذا اسرائیل از حدود فضائی سعودی عرب گزشته ری ایکتر آتومی عراق راه تباه ساخت و اگر چنیری کثر باقی مانده بود آن در جنگ خلیج خارج ساخته شد۔ جنرال عسکری امریکا بنام شوارزکوف صریحا گفته است که ما اگر جنگیده ایم فقط به خاطر حفاظت اسرائیل جنگیده ایم۔

نزول مسیح و خروج دجال

درحدیث مبارکه که درآن "المَلحمةُ العُظمی" یعنی ذکر (جنگ اعظم) است درآن باره این الفاظ نیز می آیند که آنقدر انسانها به قتل می رسند که اگر یک پرنده برهوا پرواز کند غیر از جسد هائی

انسانها چیزی دیگری به نظر آن نخواهد رسید تا آنکه از ماندگی از
پرواز فرو آید و هنوز بر سر جسدها قرار خواهد داشت!

"الملحمة العظمیٰ" خروج دجال و از فتنه دجالی مراد چیست؟
یک چیز فتنه دجالی است' مفهوم آن چیزی دیگری است که درین
فتنه در حال مبتلا هستیم- یک "المسیح الدجال است"
درحقیقت یک یهودی می باشد- وادعائی آن این میباشد که "من
مسیح هستم"- به این بنیاد این ادعائی را می کند که درنزد
یهودیها درباره حضرت مسیح پیش گویها موجود بود- ویهود آن را
منجی خود تسلیم می نمودند- وان منجی مسیح بن مریم بود که
بعثت آن نیز واقع گردیده است لیکن یهود از آن انکار کردند بلکه
آنها گویا آن را به تخته دار کشاینده اند- لهذا به خیالات باطل
یهود مقام آن اکنون نیز خالی است- اکنون از یهودی کردم کسی به
خاطر قائم ساختن اسرائیل عظیم تر با عزم مصمم اگر قیام می
کند- اکنون در راه آن هیچ مانع وجود ندارد- صدام حسین را امریکا
به این خاطر نگاه مانده است که اگر آن هم محو کرده می شود- پس
برائی مانع شدن در راه پیش قدمی ایران هیچ طاقت باقی نمی
ماند- صدام حسین اگر تا حال به منصب قدرت خود قابض است
نه این که به اساس طاقت خود قابض است بلکه حیثیت شخصی
آن مساوی به هیچ است-

به همین طرح خود از یهود خروج دجال به میان می آید و بعد از آن
"خون اسرائیل" نه بلکه خون اسماعیل به جوش می آید- حضور
صلی الله علیه وسلم که از اولاده اسماعیل علیه السلام هستند'
از جمله امت آنحضرت ﷺ آن قائد عظیم قیام می کنند که بنام
مهدی مشهور است (اگرچه نام آن مهدی نیست صفت است) من

دانسته به جائی الفاظ "ظہور مہدی" الفاظ "قائد عظیم" استعمال کردم تاکه به طرف ظہور امام غائب اہل تشیع اشاره فہمیده نه شود۔ به نزدیک ما از عالم عرب یک قائد برمی آید۔ تحت قیاده آن مسلمانان ئی صالح آن جنگی رامی کنند که مدد آسمانی شامل حال آنہائی بوده می باشد۔ نزول حضرت عیسی می شود واین عیسی اصلی می باشد که آن مسیح جعلی را در مقام لد به قتل می رساند۔ همین آن مقام است که در حال حاضر بنام "لدا" ازهمه کلان پائیگاه نیروی هوائی اسرائیل است۔ ازآن به بعد حضرت عیسی علیه السلام صلیب را شکستانده وپاره پاره می سازد گویاکه عقیده صلیب رابه اختتام می رساند۔ وآن می گوید که مرا هیچ کسی به صلیب نه کشانده بود، بلکه مراالله جلاله برده بودند، وہمان الله جل جلاله مرا دوباره پایان آوردند، واین عقیده صلیب شماہا باطل هست۔ علاوه ازیں آن علیه السلام خنزیرراقتل می نمایند، گویاکه خنزیرراحرام قرارمی دهند۔ وبر تمام دنیا غلبه اسلام بوده می باشد۔ شریعت موسوی وشریعت محمدی صلی الله علیه وسلم متفقا بر دنیا حاوی می شوند، وهمچنان برتمام دنیا غلبه اسلام بوده می باشد۔ لیکن قبل ازیں برامت محمد صلی الله علیه وسلم خصوصا بر بخش افضل ترین ایں امت یک مجازات بسیارکلان مسلط می شود۔ وآن براین اصول که ع (ترجمه ازاردو)

آنانکه عظیم اند در مشکل عظیم تر اند

رتبه ہائی عرب بلند است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از همین ہا بودند۔ بعدا کتاب اخری الله جل جلاله به زبان آنہا نازل گردید۔ برائی ما به فہمیدن قرآن ضرورت به محنت کلان به پیش

می آید درحالیکه عربی زبان مادری آنہا است۔ از جملہ یک ہزار سه صد ملیون مسلمانہای دنیا به تعداد یک ہزار ملیون غیر عرب ہستند درحالیکه تعداد عربہا زیاده از دوصد وپنجا ملیون نیسنت از جمله مسلمانان غیر عرب چہار در آسیائی جنوبی و شبه قاره پاک وہند زیست می کنند۔ واز جمله آن چہار صد ملیون مسلمان ہا درپاکستان ہستند۔ وصد ویا صد وده ملیون بانگله دیش می باشند درحالیکه درهند حداقل صد ملیون مسلمانان موجود ہستند۔ وه به سطح عالم اسلام نیز مراکز فرهنگی همین دوبوده اند۔ مرکز فرهنگی برای عربہا مصر وبرائی مسلمانان ئی عجمی ہمین شبه قاره بوده است۔ تا یک ہزار سال مجددین در عالم عرب پیدا شده الد درحالیکه از مدت چہار صد سال ہمه مجددین درشبه قاره پاک وهند پیدا شدند۔ تحریک به نام اسلام درهمین شبه قاره درجریان شد که نتیجه آن تاسیس پاکستان است۔ من درباره پاکستان درکیفیت گومگو قرار دارم۔ به یک اعتبار بعد از عرب به سطح تمام امت مسلمه از همه کلان مجرم ما هستیم۔ چراکه بعد از آنہا از همه زیاده تر فضل نیز فقط برما شده است٬ درقرن بیستم میلادی شخصیات عظیم ازهمین (شبه قاره) نشاه کرده اند۔ به مثل علامه اقبال مفکر عظیم درهمین جائی پیدا شد٬ که به پایه آن شخصیتی درعالم اسلام پیدانه شد۔ درتمام دنیا فقط همین یک کشوری است که درین دوربنام اسلام درمعرض وجود آمد۔ تاسیس پاکستان کم از معجزه نمی باشد۔ چند ماه قبل که گاندی می گفت که پاکستان فقط برجسد مرده من جور شده می تواند٬ خود آن مجبور به تسلیم کردن پاکستان شد۔ بہرحال درباره پاکستان من فقط این گفته میتوانم که :

"Hope for the best and be prepared for the worst"
(امید برائی حالات بهترین داشته باش لیکن برائی حالات بدترین امادہ باش)

احیاءِ خلافت در پاکستان

من دریک سخن به تیقن گفته میتوانم که احیاء خلافت از همین سر زمین شروع می شود۔ به خاطر این که در تمام دنیای اسلام فقط و فقط این یک چنین کشور است که درین قرارداد مقاصد به تصویب رسید مجلس شوری صد ملیون مردم اعلان کرد که ما از حاکمیت دستبردار می شویم۔ حاکمیت فقط وفقط به الله جل جلاله حاصل است۔ اختیاراتی که نزد ما است آن یک امانت است که در محدوده آن که حاکم اعلی مقرر فرموده اند استعمال می شوند۔ متباقی در اساسنامه های کشورهای تمام ممالک اسلامی حداکثر این است که از آن مملکت مثلا نام مذہب رسمی آن اسلام تحریر کرده شده است که یک سخن نهایت محدود و مبہم است۔ تبدیلی گرچه از همین جائی می آید لیکن صورت عملی این تبدیلی یا این چنین شده میتواند که "الله جل جلاله برای ما توفیق توبه کردن ارزانی بفرمایند وبدون از هیچ عذاب مزیدی وامجازات به سوی الله جل جلاله گردن نهاد شویم۔ واین توبه کننده گان آنقدر تعداد معتدبه بوده باشند که یک جا منسجم شده درین جا انقلاب برپا کنند۔ وظاہر است که به توبه چند افراد معدود کاری به انجام نمی رسد۔ گرچه آغاز این توبه بہر حال از افراد صورت میگردد که ع (ترجمه از اردو)

ہر فرد نجم روشن تقدیر ملت است

مگر آیا توفیق اجتماعی این توبه برائی ما نصیب میگردد؟ یک شلاق عذاب برما قبل از بیست وپنج سال واقع گردیده است۔ مگر ما یک بار دیگر مستحق این عذاب گردیده ایم۔ ما هیچ سبقی از تاریخ خویش نه آموختیم۔ آن شلاق عذاب چیزی قدر معمول نه بود۔ بلکه باصورت بدترین شکست مواجهه گردیدیم' پاکستان عزیز ما دولخت گردید' ۹۳ ہزار تن ارتش و غیر ارتش در اسارت آن هندوہا افتیدند که بر آنہا تا هشتصد سال حکومت ما قائم بود۔

از آن به بعد الله جل جلاله مزیدا برای ما فرصت عطا فرمودند مگر افسوس! حالات به آن طرف میروند که خدا نخواسته تاریخ روی خود را دوباره باز نگرداند۔ ہر گاه که بر کدام قوم آثار عذاب شروع می شوند پس آن سلسله معطل نمی گردد۔ در تاریخ کامل بشریت مثال واحدی ازین نوع قوم حضرت یونس علیه السلام هست که آنہا آثار نمایاں عذاب را دیده و بطور اجتماعی توبه کردند و درنتیجهٔ آن عذاب متوقع معطل گردید۔ همین یک راهی نیز برائی مسلمانان ی پاکستان باقی است که بطور اجتماعی توبه کنند وعہد و پیمانہا که با الله جل جلاله پیوسته اند ایفا نمایند۔ اگر چنین نه شود پس اندیشه وبیم به این قرار است که ممکن به نسبت از شلاق سابق چند گونه با قوت و با دهشت بر پشت ما دیگری واقع گردد۔

وصورت عملی تبدیلی دوم این شده میتواند که بعد از ورود شلاق این عذاب ما به ہوش باز گردیم۔ اگر چنین صورت پیدا شود پس یقینا این یک شلاق مبارک خواهد بود۔ چنانچه ارشاد الهی است :

﴿ وَلَنُذِيْقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰى دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ○ ﴾ (السجده : ۲۱)

"وما آنها را قبل از عذاب کلان آخری ذوق عذاب کوچکی رامی چشانیم شاید که آنها باز گردند".

ازهمین عذاب کوچک یک شلاق برما واقع شده بود لیکن باوجود دور افتیدن ما به اندازه سه هزار کیلومتر اند کی محسوس هم نه کردیم چه مقدار مردم کشته شدند، وبه چه مقدار آبروها ریختند، وعصمتها درید، وچه مقدار خانه ها ویران شد، ازین همه وقوعات هیچ اندازه قاطع برائی ما نیست۔ واندازه این است که دوذیم آلی سه صد هزار پاکستانیها تا هنوز در آنجا هستند ودر حالت بدتراز جانوران بسرمی برند ودریک یک طاق پانزده پانزده انسان زیست می نمایند! مگر ما بهرحال از تباهی وبربادی کاملا محفوظ ماندیم۔ الله جل جلاله برای ما فرصت عمل تازه اعطاء فرمودند۔ چنانچه الله جل جلاه دل نکسن را برانگیخت وآن بر تلفون خصوصی به هند التی ماتوم (اختتام) وارد کرد۔ وهمچنان کوسیجن نیز به اندرا گاندی حکم جاری کرد۔ اگر از جانب الله جلاله این دخالت خصوصی به میان نمی آمد پس آن تباهی و بربادی که متوقع بود اندازه آن تخمین کرده نمی شد۔ مورال حوصله آنها بر آسمان بود در حالیکه حوصله ما در نقطه آخری زیر زمین قرارداشت۔ نیروئی هوائی ما مفلوج گردیده بود۔ جنگنده های ما حرکت هم کرده نمی توانستند۔ هوا پیما هائی نوع اواکس روسی که به هند داده شده بودند از پرواز یک کنجشک در پاکستان را نیز به هند اطلاع فراهم میکردند۔ آنها نیروی دریائی ما را در واقع کیماری کراچی عملیات کرده وپس رفته بودند۔ دفاع زمینی ما

خاتمه یافته بود بجز سد سلیمانکی جبهه ما در شکر گرو در راجستان خاتمه یافته بود۔ درآن حالات حساس مداخلات صدور امریکه وروس ازجانب الله جل جلاله ظهور قوت گشتاندن قلوب و نگاه داشتن پاکستان مغربی مظهر مشیت آن ذات گرامی است۔

احیاء مذہب ہندو در ہند

به حواله تبدیلی پاکستان سخن سوم و آخری را با نهایت سنگینی قلب میگویم۔ در هند احیاء مذہب هندو باسرعت کلاں جریان دارد۔ برای منہدم ساختن مسجد ایودیا به مقدار سه صدهزار کارکن ازتمام نواحی هند گردهم آمدند۔ صورت نظم آنها چنین بود که از هر گوشه هند رسیدند ولی در هیچ نقطه به مسلمانان ضرر نه رساندند۔ این کاربدون ازنظم ممکن نیست۔ ازدحام کلاں را به کنترول آن پرداختن مشکل است ونه می شود۔ این ها همه کارکنان منظم وتربیت یافته بودند۔ هدف آنها فقط و فقط منهدم ساختن مسجد بابری بوده ونه کاردیگری که متصل به انهدام مسجد آن همه به مناطق خود بازگشتند۔ و در گیری هائیکه بعدا صورت گرفته آن کاربعدی بود آنگاه که مسلمانان تحریک احتجاج رابروی انداختند۔

من این حقائق راازمدت شش سال گزشته گفته میروم که در آر ایس ایس دو نیم ملیون کارکن موجود اند۔ که هدف همه آنها خاتمه اسلام وپاکستان است۔ درحال حاضر رهبر "دیوراس" سویم آنها به تمام طبقات وتنظیم هائی هندوخواه اجتماعی هستند و یا علمی یک نامه فرستاده است۔ ودرآن گفته است: که اکنون وقت آن آمده که ما باید سر زمین هندوستان را از نجاست

مسلمانان پاک سازیم- واین رہبر افزوده است که من به شما یقین میدهم که اگر قدری عکس العملی واقع می شود آن فقط با نگله دیش و در پاکستان خواہد بود که برائی ما به پروائی آن ضرورت نیست- وعلاوه ازین در تمام عالم اسلام در هیچ جا عکس العمل نخواہد بود- این الفاظ آن رہبر چرا استعمال کرده است که "من به شما یقین میدهم..." برای اینکه در واقعه تہدیم مسجد ایودیا غیر ازین دو ممالک... پاکستان و بنگله دیش.... در تمام عالم اسلام در هیچ جائی اظہار عکس العمل نه شد- هیچ کشور اسلامی حد اقل این هم نه گفت که مسجد را باید دوباره تعمیر کنید وگرنه تعلقات تجارتی در بین ما وشما منقطع می شوند- چه جائی که منقطع ساختن روابط دپلوماتی رامطرح می ساختند، اگر فقط از امارات شیخ نشین، عربستان سعودی، این تہدید می آمد که ما روابط تجارتی رامنقطع می سازیم درآنصورت هوش وعقل هند به جائی می آمد- این است صورت سوم که نہایت بدترین خواہد بود- از یکطرف احیاء با سرعت مذہب هندو می شود و از طرف دیگر صورتحال این است که ما صیدر بدترین سراسیمگی گشته ایم- درانتخابات[۱۹] جدیدی که تنظیمہائی دینی، مذہبی، سیاسی با آن نتایج مواجہه شده اند آن صورت پیش ہمه ما وشما قرار دارد- ولی هیچ معلوم نیست که تاریخ یکبار دیگرروی خودرابگرداند وبدست قوم هند ومارانیست ونابود گرد انده شود ولی به آنہا الله جل جلاله توفیق اسلام را اعطاء کند تا دین مبین اسلام راقبول کنند ع (ترجمه ازاردو)

شد عیاں از یورش تاتاریاں
کعبه از بت خانه یابد پاسباں

نظام خلافت چه وقت و در کدام جای برپا خواهد گردید؟

بهرحال ازین صورتهای سه گانه خواه هر کدام آن پیش آید من ایمان دارم که احیاء خلافت ان شاء الله تعالی ازین منطقه می شود۔ وجواب یک سوال که اکنون درنزد من نیست که این احیاء چه وقت خواهد بود؟ من چه جوابی خواهم داد درحالیکه قرآن خود حضور صلی الله علیه وسلم را گویانده اند :

﴿ اِنْ اَدْرِیْٓ اَقَرِیْبٌ اَمْ بَعِیْدٌ مَّا تُوْعَدُوْنَ ۝ ﴾ (الانبیاء : ۱۰۹)

("من نمیدانم که (ازآن سخنیکه به شما خبر داده می شود) آن وعده که با شما کرده می شود آن قریب است ویا دور")۔

همچنان در سوره جن آمده است :

﴿ قُلْ اِنْ اَدْرِیْٓ اَقَرِیْبٌ مَّا تُوْعَدُوْنَ اَمْ یَجْعَلُ لَهٗ رَبِّیْٓ اَمَدًا ۝ ﴾

(الجن : ۲۵)

یعنی "برای من معلوم نیست که (آن خبریکه به تو داده می شود) آن وعدئیکه با شما کرده می شود آن قریب آمده است و یا اکنون رب شما چیزی تاخیر درآن می کنند"۔

ازهمین منطقه یقین احیاء نظام خلافت برای من بهرحال حاصل است۔ اکنون من در تائید این' موضوع دو حدیث مبارکه تقدیم میکنم۔ که یک حدیث ازان را ابن ماجه از حضرت عبد الله بن حارث روایت کرده است :

"از مشرق افواج بیرون می شوند که برائی قائم ساختن حکومت مهدی منزل به منزل به بیش میروند"۔

ازاین حدیث معلوم شد که در کدام یک ناحیه مشرق آن نظام خلافت سابقا قائم شده میباشد۔ حدیث دوم۔ حضرت ابوهریرہؓ مروی است وآن را امام ترمذیؒ در "جامع" خود روایت کرده است :

"از خراسان پرچم ہا بیرون می شوند که جلو گیری از آنہا کسی کرده نمی تواند تا آنکه آن پرچمہا در ایلیا نصب کرده شوند!"

(در زمانه حضور صلی الله علیه وسلم نام یروشلم ایلیا بود) و خراسان نام آن علاقه است که بخشی آن درین وقت در پاکستان است و بخش زیاده آن در افغانستان است۔ گویا که ہمیں علاقه ہا ہستند ازان آغاز خلافت می شود۔ ظاہرا ہیچ صورتی از بہتری به نظر نمی آید چراکه بعد از عربہا از همه کلانتر مجرم ملت مسلمان پاکستان است۔ دریں وقت پاکستان به طرف سیکولرزم برهنه سوق گردیده است حتی که برشناسامه ملی ایشان اقلا خانه مذہب هم درج نه شده است۔ چراکه این سخن مطابق خواہش مسیحی ہا نه بود۔ تااین حد که در مورد از بین بردن خانه مذہب رہبر کلیسا هم به گفتگو آمد۔ این ہمه کارہا دراین کشور بعمل می آیند که بنام اسلام به وجود آمده بود۔ طوریکه قبل ازیں واضح کرده ام که در کتب احادیث مراداز "کتاب الفتن و کتاب الملاحم" باب جنگہا است۔ که درآن بطور خاص ذکر "الملحمة العظمی" نیز می آید که در تاریخ بشریت عظیم ترین جنگ می باشد۔ علاوه ازین در احادیث مبارکه علامات قیامت' خروج دجال' در عرب ظہور قیادت مہدی' آمد افواج از مشرق' نزول حضرت مسیح علیه السلام از آسمان' واستیصال یہود د رنتیجه آن وبعد اقیام خلافت علی منہاج النبوه به سطح جہانی پیش گویہا موجود هستند۔ من قبل ازیں نیز گفته ام که این آن حالاتی هستند که به اندازه من زیاده دور نیست از قرائن و شواہد معلوم می شود که کار نہایت قریب آمده است۔ ذات اقدس باری تعالی را چه کسی دیده است۔

فقط ازآیاتهای اقدس 'اوتعالی شناخته می شود ع (ترجمه ازاردو)

گرچه حق نیست نزد دسترسم

آثارش پیدا جابجا بینم

بہمین طور حالاتیکه درپیش هستند وعلاماتیکه قبل ازقیامت اند' آنرا حضور صلی الله علیه وسلم باوضاحت کافی بیان فرموده اند۔ چنانچه بیننده گان آنرامی بینند۔ محسوس می شوذ که بساط همچو هموار میگردد طوریکه به خاطو اداکاری درامه تخت ولوازمات آن ترتیب داده می شوند۔ آن چیزیکه پیش آمدنی است آن درحقیقت قسط ہای آخری مجازات دو امت مسلمان است که اکنون آمدنی است۔

ظاہروباطن حادثات وواقعات

یک سخن اصولی دیگری رانیز بفہمید وآن این که واقعات و حادثات عظیمیکه در تاریخ رونما می شوند از آنہا دو رخ میباشندیکی ظاہری ودیگرباطنی۔ درظاہرکدام قوت ہا وعوامل کارفرما هستند' ودرباطن' اصل حقیقت چیست ومشیت ایزدی به کدام طرز ظہور خود رامی فرماید' این دوچیز کاملا جدا جدامی باشند۔ دراکثراوقات به اعتبار ظاہری ازآن چیزہا وازآن واقعات و حادثات اہمیت زیاده بوده می باشدولی به اعتبار باطنی اہمیت آن هیچ نمی باشد۔ وهمچنان به اعتبار باطنی آن اموریکه دارای اہمیت بوده باشند ولی آن به اعتبارا ظاہری با اہمیت به نظر نمی رسند۔ مثال کلاں ان این است که درآن حالاتی که بعثت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شده است درآنوقت اہل دنیا اہمیت این واقعه راچه دانسته باشند؟ دریک گوشه کوچک دنیا' دربیابان

جزیره العرب یک واقعه کوچک بوقوع پیوست۔ بعدا این واقعه بمرورزمان که درآنجا انقلاب برپا گردید۔ ولی بردنیا یا تاثرفوری آن انقلاب که درنتیجه این برپا شده بود۔ چه شده باشد از مشرق آلی مغرب اکثریت آبادی گسترده دنیا ازاین واقعه چه یادداشتی گرفته باشند؟ لیکن به اعتبار معنوی (باطنی) تاچه قدرواقعه اہم بود۔ بعثت حضور صلی الله علیه وسلم باعث خاتمه سلسله انبیاء و تکمیل این سلسله است۔ به سبب این بعثت بر روئی زمین تاچه قدر انقلاب عظیم برپا گردید؟ گرچه در آن حالات و واقعات چیزی قوتہائی نسبتا موثر دیگری به نظر می آید۔ لیکن درحقیقت معامله باطنی از "مشیت ایزدی" می باشد۔ قانونیکه ازالله جل جلاله است' وسنتیکه ازآن ذات است۔ این واقعه ظہورآن است وطوریکه قبلا گفته شد برامت ہائی مسلمان نیزعذاب می آید بلکه نسبت به کفارکلاں عذاب می آید مگردرضمن کفار فہمیدن این سخن ضروری است آن کافریکه به طرف آن مستقیما رسولی آمده باشد' وباوجوداتمام حجت ازجانب رسول آنہا ایمان نیاورند پس برای این چنین کفار به ہیچ قسم مراعت میسرنمی شود۔ لیکن علاوه ازین آن کفاریکه اتمام حجت برآنہا ازجانب رسول مستقیما نه شده باشد برآنہا ہیچ عذابی دردنیا نمی آید بلکه ہمه معامله عذاب آنہا درآخرت چشانیده می شود۔ درین دنیا مجازات به امت ہائی رسل علیہم السلام بربنیاد تضاد آنہا نسبت به اعمال واقوال و افعال شأن میسر میگردد۔ (در سوره الصف آیت شماره ۳ وارداست :

﴿ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ○ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ○ ﴾

"ای اہل ایمان چرامی گوئید آن را که نمی کنید۔ از لحاظ ناپسندیدگی به نزد الله جل جلاله نهایت کلان است آن که میگوئید آنرا نمی کنید"

تجزیه کردن این سخن مشکل نیست۔ یک قوم مدعی است که ما به الله جل جلاله تسلیم هستیم' ورسول او تعالی را قبول داریم' کتاب آن را وشریعت آن را نیز قبول داریم۔ مگر بعد از قبول کردن این همه عمل نمی کنند ویا عمل می کنند لیکن بطور جزوی [۲۰] به سبب این روش خویش آن امت مسلمه که در زمین به منصب نمائندگی از جانب الله فائز بود نمائندگی بالعکس را شروع کرده است۔ این امت اکنون درمابین خالق ومخلوق حائل گشته است۔ دنیا آنرا می بیند وازراه آن ها دین را می فهمند۔ درین وقت این امت به جای اینکه مخلوق خدا را به طرف دین بیاورند متنفر می سازند۔ به اساس نمائندگی بی جا وطرز عمل خویش این ها نسبت به کفار زیاده مجرم وزیاده از آنها مستحق مجازات گشته اند۔ همیں سبب است که امت محمد صلی الله علیه وسلم بدست یک قوم [۲۱] مغضوب وملعون کوبیده می شود ومزید برآن کوبیده خواهد شد۔

رویائی یهود و تعبیر آن

عزائم یهود را من به تفصیل بیان کرده ام۔ یک همکار ما که در اداره شرکت هوائی پاکستان کار میکند' یک سخن تکان دهنده را گفتند۔ درروزهائی گزشته آن دریک پرواز خود به بنکاک رفته بود۔ که درآنجا روی تلویزیون یک فلم بعنوان "داستانهائی بائبل" به نمائش گزارده شده بود ۔ دریں فلم دلائل تاریخی و

شواہد واعداد وشمار پیش کرده می شدند یهود بذریعه این تشهیر عام می کنند که "تابوت سکینه"[۲۲] آنہا در زیر مسجد اقصی دریک تونل موجود است۔ در آن زتیکه بخت نصر ہیکل سلیمانی را منہدم ساخته بود' مطابق ادعا یہود از آنوقت آن درین جا دفن است۔ برائی این یہودیہا در سلسله دوباره کشیدن آن کرشش نیز کرده اند۔ که درآن بالاخره ناکام مانده اند مگر اکنون با سرعت چشم گیر به آن طرف متوجه اند که در سلسله تعمیر ہیکل سلیمانی و در تلاش "تابوت سکینه" مسجد اقصی منہدم ساخته شود۔ داد گاه عالی اسرائیل قضاوت صادر کرده است که "یروشلیم جزو لاینفک" اسرائیل است۔

حالات اکنون چون روز روشن واضح شده می روند۔ آن کسانیکه از احادیث صحیحه استغنائی می ورزند بر حالات آنہا من نہایت افسوس میکنم۔ اکنون چون حقائق مطابق به تشبیه[۲۳] حدیث مبارکهٔ "مثلُ فلقِ الصُّبح" به مثل صبح صادق باز شده پیش ما است۔ مجازات یہود چون موخر بود اکنون چون وقت تنفیذ آن نیز قریب آمده است۔ من آن حقائق را به بنیاد حکمت قرآن تسلیم و قبول میکنم۔ واحادیث از آن تائید کنان به نظر می آیند۔ علاوه بر آن عقل و منطق نیز از این سخن تائید میکند۔ شما تجسس بکنید که یہودیہا را کیست که از بین ببرد با اسرائیلہا چه قدر بمہائی اتومی وجود دارد؟ در کشورہای اسلامی یکی ہم موجود نیست۔ گرچه اہل دنیا درین مورد به پاکستان به نظر شک می نگرند که با آن "بمب اسلامی" است۔ ساتواران امریکا نیز اقرار کرده اند که ما از "بمب اسلامی" نہایت ترس داریم۔ لہذا اسرائیل و یہود را ہمان معجزه درجه آخری است که از بین برده میتواند آنکه به حضرت

مسیح علیہ السلام دادہ شدہ است۔ بہ این خاطر در حدیث شریف آمدہ است کہ نگاہ حضرت مسیحؑ تا جائیکہ میرود یہود محو شدہ میروند۔ این الفاظ نیز در حدیث شریف وارد شدہ کہ اگر کدام یہودی در پناہ کدام سنگ میرود آن سنگ نیز صدا می دہد کہ "ای روح اللہ این یک یہودی دیگر در پناہ من مخفی شدہ است" گویا کہ یک بار دیگر "اسرائیل بزرگ" قائم می شود ہمان اسرائیل بزرگ گورستان بزرگ آنہا ہم خواہد شد۔

این سخن نیز عین مطابق عقل و منطق است۔ چنانچہ "دور انتشار" یہود آنکہ از ۷۰ء شروع شدہ است، از آن بہ بعد یہود در تمام جہان آوارہ گشتہ بودند لیکن ہر گاہ این ہا در ممالک مختلف رسیدند مراکز ساختہ و بہ مضبوطی مقیم گردیدند۔ اکنون برائی خاتمہ دادن یہود یا اینکہ بر تمام جہان عذاب آوردہ شود یا اینکہ این ہمہ را در یک جا جمع کردہ شوند۔ این دو صورت ہا درین مورد قابل تطبیق شدہ می تواند۔ بعد از استقرار اسرائیل بظاہر فتوحات مسلسل بہ آنہا میسر میشوند۔ بدست آنہا مسلمانان عرب تحت ضربات قرار می گیرند۔ لیکن مشیت ایزدی آن چنان آن تمام خس و خاشاک را جارو کردہ در یک جا جمع می کنند تا ہمہ در یک زمان بہ آتش کشاندہ شوند۔ این سخن در سورہ بنی اسرائیل موجود است۔ در رکوع اول چہار دوار تاریخی بنی اسرائیل ذکر است در حالیکہ در رکوع آخری فرمودند:

﴿ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْأٰخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ۝ ﴾

"پس آنگاہ کہ وقت وعدہ آخرت می آید ما ہمہ شما (یہود) را باہم پیچیدہ می آوریم"

ببنید! یہود یہا از ہمہ اکناف جہان رخ بہ طرف اسرائیل می کنند۔

ظاہر است که این ہمه در اسرائیل موجوده جا به جائی شده نمی توانند۔ لہذا "اسرائیل بزرگی" به وجود آورده می شود۔ درباره این ہمه حقائق اکنون گنجائش ہیچ شک و شبه نیست۔ لیکن درعہد حاضر مردم با سواد که ازاحادیث نبویه استغنامی ورزند" آن نتیجه فتنه انکار سنت وفتنه قادیانیت است۔ این را ما "اعتزال جدید" نیز گفته میتوانیم۔ چنانچه درروز نامه "نوائی وقت" ہر گاه مضامین من شائع می شدند به حواله آن یک خط طویل از امریکا برای من آمد۔ در خط گفته شده بود که شما سخنہائی از پیش گویہا می زنید!! مطلب این شد که مسلمانان درانتظار آن دست و پارا شکستانده وآرام بنشینند؟ با آن صاحب ہر گاه که سلسله خط و کتابت جاری شد معلوم گردید که آن قادیانی است۔ من جوابا به آن نوشته کردم که پیش گویہا فقط دراحادیث نه بلکه درقرآن کریم نیز موجوداست۔ آیا آیاتہائی ابتدائی سوره روم مبنی بر پیش گویہا نیست؟ درین پیش' گوئی گفته شد که اگرچه درآن وقت رومی ہا درسرزمین قریب مغلوب گشته بودند لیکن آنہادرداخل چندسال دوباره غالب می آیندوآن روزمومن نیز بربخشش فتح خداوندی خوش حال باشند۔ این پیشین گوئی در نوسال کامل گردید۔ ازیک طرف ہرقل دوباره یروشلم رافتح کردو ایرانی ہاراشکست فاش داد۔ وازطرف دیگردر(بدر) به مسلمانان الله جل جلاله فتح عظیم ویوم فرقان "روز فرق کننده دربین حق و باطل" اعطاء فرمودند۔ این پیشین گوئی بعد از ۹ سال حرف به حرف ایفاء و تکمیل گردید۔ آیا مسلمان تا ۹ سال دست و پارا شکستانده نشسته بودند؟ ہرگز نه بلکه معامله برعکس آن شد وآن اینکه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم با صحابه کرام"

تحت ضربات شدید قرار گرفتند، وهجرت کردند۔ اہل وعیال رابه رحم وکرم آن گرگہای انسان نما گزاشته وبه طرف مدینه منوره رخ کردند وبعد ازان سه صد {۲۳} وسیزده .... حاصل محنت شاقه پانزده ساله را.... آنحضرت به میدان آوردند که به این اساس فتح مبین حاصل گردید۔ اکنون نیز اگر چیزی حاصل میگردد به اساس محنت وکرشش خواہد بود۔ به آنہائیکه توفیق مینسر می شوددرین کار مشغول می شوند۔ چنانچه حضور صلی الله علیه وسلم نیز بمثل پیشن گریہائی قرآن حکیم پیشن گویہا فرموده اند، مگر مطلب پیش گرئیہائی قرآن کریم این نه بود که دست و پا شکستانده وبه انتظار نشسته شود ونه مطلب پیشن گریہائی احادیث مبارکه چنین است۔

حواشی

{۱} درین موقع فہمیدن این سخن ضروری است دوریکه از حضرت طالوت آلی حضرت سلیمان علیه السلام که مشتمل بریک صد سال می باشد۔ دور خلافت راشده امت سابقه است۔

{۲} وجود آن امت سابقه تحت کدام مصلحت (که وضاحت آن درآینده می آید) اکنون برقرار مانده شده است گرچه آن از منصب خویش معزول گشته است۔

{۳} درکشور ما بعض از مردم صرف از خلافت "خلفائی ثلاثه" نه بلکه از اعمال صالحه آن حضرات نیز انکار می ورزند مگر آیه کریمه سورة النور بطور کلی نفی کامل ادعاہائی آن رامی نماید۔ چنانچه امام الہند حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی" درتصنیف معرکه الاراء خویش "ازاله الخفاء عن خلافه الخلفاء" ازآن آیاتیکه بنیاد استدلال خود رابرآن گزاشته است

آیه اول از آن جمله همین است - حضرت شاه صاحب" درسلسله توضیح استدلال خویش نوشته اند که "هرگاه از جانب الله جل جلاله آنقدر وعده هائی پخته موجود است پس مصداق آن وعده ها باید آخر در خارج بوده باشد - واگر دور "خلافت راشده" را دور خلافت و مصداق آیه تسلیم کرده شود پس به مطابق شهادة قرآن مجید آن سه خلفاء اول نیز درادا حق ایمان و عمل صالح ثابت میگردند گویا حضرت ابوبکر" حضرت عمر فاروق" و حضرت عثمان غنی" مصداق کامل ایمان و عمل صالح ثابت میگردند - پس به این سبب حقدار خلافت ثابت گردیدند" -

واینکه الله جل جلاله مسئولیت حفاظت کتاب خود را خود بعهده گرفته اند وگرنه آن مردم در محو ساختن و ازبین بردن این آیه مبارکه چه قدر دسائیس رابکار می انداختند تاکه سراغ وجود آن هم بدست نمی آمد -

{۴} چاہے - خواه

{۵} مولانا ظفر علی خان مرحوم درسلسله ترجمانی این آیه کریمه فرموده اند ع (ترجمه ازاردو) :

نور خداست خنده زن بر کار ہای کفر
زنده است این چراغ میان ہوای کفر

{۶} ازہمین مضمون آیه کریمه دیگر با اندک فرقی در سوره توبه وارد گردیده است - ﴿يُرِيْدُوْنَ اَنْ يُّطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَاْبَى اللّٰهُ اِلَّاۤ اَنْ يُّتِمَّ نُوْرَهٗ وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ۝﴾ "میخواهند که فرونشانند نور الله جل جلاله را به پف ہائی خود وقبول نه کند او تعالی جل جلاله مگر آنکه تمام سازد نور خود را اگرچه ناخوش شوند کافران" - دربن آیه نیز تذکره ہمیں بہود است -

{۷} این یک نکته اہم است که قرآن مجید صلح حدیبیه را فتح مبین قرار می دهند لیکن ذکر فتح مکه را به این اہتام نمی کنند - سبب این صاف ظاہر است که در صلح حدیبیه کفار وجود مسلمان را به حیثیت یک طاقت تسلیم کرده بودند - واین یک کامیابی کلان تر از همه بود - در زمانه ما

یهودیها در سنه ۱۹۴۸ء در مقابله عرب ها کامیابی زبردست حاصل کردند بعد در سنه ۱۹۶۷ء یهود مناطق کلان کلان عربها را تحت تسلط خود در آوردند و حکومتهای قوی ترین آنها (مصر و شام) را با شکستها مواجه ساختند۔ لیکن اصلی و ازهمه کلان تر فتح اسرائیل این است که امروز همه ممالک عرب بر تسلیم کردن آن مجبور گشته اند۔ حد آخری توهین و تذلیل است که همه را در پیش روی اسرائیل بر یک میز گفتگو آورده و طلب کرده شدند۔ حالانکه عربها هرگز به همچو وضع آماده نه بودند فقط مصر این ذلت را برداشت کرده بود۔ لیکن اکنون همه را در (میدرد) طلب کرده و نشسنانده اند۔ و این (میدرد) شهر معروف اسپین (اندلس) که مزار تهذیب حجازی است۔ قبل از بن در میدرد هیچ کنفرانسی منعقد نه شده است لیکن به خاطر تذلیل عرب این جا منتخب کرده شده است' که در آن تا هشتصد سال حکومت آنها قائم بود که بالاخره یک یک فرزند آنها از بین برده شد و آنها را از آنجا با ذلت شدید بیرون کشیدند۔

{۸} تابه ۱۹۹۲ء

{۹} یعنی من در میان شما به نفس نفیس موجود بوده میباشم بعدا به اساس حکم الله ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾ (المومن : ۳۰) (موت بر شما هم می آید و موت بر آنها نیز آمدنی است) نبی صلی الله علیه وسلم از دنیا رحلت می فرمائیند۔

{۱۰} واضح باد که اروپا دو مراحل جنگ صلیبی را طی کرده است۔

{۱۱} براین موقع یک واقعه نهایت عبرت انگیز و سبق آموز اسیر مالتا حضرت شیخ الهند مولانا محمود الحسن" است۔ در دوران اسارت وی قومانداں انگلیس از خصلت هائی درویشانه وی متاثر گردید۔ مولانا از آن پرسیدند که درباره خلافت ماجرا آن قدر در تشویش هستید که همه وقت در تعقب آن میباشد؟ که این یک خلافت مرده است' از این برائی شما چه ضرری متوجه است؟ آن انگلیس جواب داد : "مولانا شما آن قدر ساده لوح نه بوده باشید! شما نیز می فهمید و برائی ما نیز معلوم است که این خلافت رفته و

گزشته نیز آنقدر بافوت است که اگر از کدام دار الخلافه اعلان جهاد کرده شود از مشرق آلی مغرب به تعداد صدها نفر از مسلمانان با کفن های سربسته خویش به میدان می درآیند۔!!

{۱۲} در علم منطق دو معلوم و با تسلیم شده سخنها و یا قضیه ها را ترتیب داده و یک سخن نامعلوم که آن را نتیجه نامند و رسیدن به آن نتیجه را قیاس می گویند۔ و مضمون قضیه هائی معلوم را موضوع می نامند۔ موضوع آن قضیه که مشتمل بر افراد زیاده باشد آن قضیه را "کبری" میگویند و از کدامیکه نسبتا به افراد کم مشتمل باشد آن قضیه و یا مقدمه را "صغری" می گویند۔ در دو قضیه ها آن سخنیکه مشترک بوده می باشد آن را۔ "حد اوسط" می گویند۔ به کشیدن حد اوسط از مابین صغری و کبری نتیجه به پیش می آید۔ مثلا: کرکت بازی است (صغری) و بازی تفریح است (کبری) نتیجه : کرکت تفریح است۔ حد اوسط (بازی) را از هر دو جمله خارج ساخته نتیجه معلوم کرده شد۔

{۱۳} از جمله این سه نسبتها نسبت "خلیل الله" نهایت اهم است۔ حضور نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در ایام آخری زندگی مبارک خویش فرموده بودند "لَو کنتُ مُتخِذًا خلیلاً لا تَّخذتُ ابابکرٍ خلیلاً" (اگر من کس را خلیل می ساختم (یعنی از انسانها) پس ابوبکر را خلیل می ساختم)۔ از این حدیث مبارکه دو حقائق عظیم منکشف میگردند۔ اول اینکه علاوه از انبیاء علیهم السلام در جمله انسانها عظیم ترین انسان ابوبکر رضی الله عنه هستند۔ و دوهم اینکه آن هم بر آن مقام نیست که آن را خلیل گفته شود (خلیل "آن لفظی است آن را که الله جل جلاله برائی حضرت ابراهیم علیه السلام استعمال می کنند۔ فرمودند : ﴿ وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرَاهِیْمَ خَلِیْلاً ﴾ (النساء : ۱۱۵) یعنی "الله جل جلاله ابراهیم را خلیل ساختند"۔

{۱۴} در هر جائیکه در آنجا از لحاظ رنگ بونی آنچنان دنیائی به نظر می رسد که از خاک آن نهال آرزو سبز می شود روبق این دنیا با از نور مصطفی صلی الله علیه وسلم است۔ و یا آن دنیا هنوز در پی تلاش مصطفی صلی الله

علیه وسلم است۔

{۱۵} درباره این (انجمن اقوام) علامه اقبال تبصره کرده بود : بی چارگک از چندین روز نفس شکسته میرود خوف است که از دهن من خبر بد بیرون نه گردد تفدبر گرچه مبرم به نظر می آید ولیکن دعای پیران کلیسا این است که معطل گردد

{۱۶} (i) اکابر صیهونی چندین مجالس خفیه از یهودیهائی دانشمند وفائنز بر مرتب سی وسه از سنه ۱۸۹۷ء منعقد شدن شروع گردید (ii) در مجلس خفیه اکابر صیهونی ها برائی قائم ساختن حکومت یهود برتمام جهان کدام دستاویزات که تهیه کرده شده بودند آن بنام مختصر "پروتوکول" مشهور است' ونام مکمل آن : The protocol of the Learned Zions است۔ که این دستاویز مشتمل به ۲۴ دفعات میباشد۔ این دستاویز خفیه را اخبارات اولین بار در روزنامه روسیه چاپ کرد بعد اکششهائی مسیحی ها در سنه ۱۹۰۵ء به خاطر بی نقاب ساختن این توطئه یهود منتشر ساختند که نسخه آن در کتابخانه موزه برطانیا محفوظ است۔ یهود نمی خواستند تا این دستاویز عام گردد بناء دربی ضائع ساختن نسخه هائی منتشر شده میباشند۔ تاکه ازین توطئه ها علاوه از یهود تمام اهل دنیا بی خبر بوده باشند۔

{۱۷} در جنگ عظیم اول وزیر خارجه بریطانیه آنکه در معاوضه امداد یهود در جنگ اعلان قیام حکومت یهود (اسرائیل) را در فلسطین بعد از جنگ کرده بود۔

{۱۸} از یک آیه قرآن حکیم نیز اشاره بیرون می شود که درمیان هر دو.... حضرت یوسف علیه السلام وحضرت موسی علیه السلام.... هیچ نبی دیگری نه بود۔ از یک مومن آل فرعون این الفاظ نقل شده اند : ﴿ حَتّٰى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَّبْعَثَ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِهٖ رَسُوْلًا ﴾ (غافر : ۳۴) "تاآنکه هرگاه آن (حضرت یوسف) وفات شدند پس شما گفتید : اکنون بعد از آن هیچ رسولی را الله جل جلاله مبعوث نمی فرمایند"۔

{۱۹} واضح باد که این خطاب از سنه ۱۹۹۳ء است و نیز مراد از "انتخابات" تازه انتخابات ۱۹۹۳ء میباشد۔

{۲۰} جهالت و بد بدبختی ما قابل غم است که ما برائی جواز بی عملی' با در روئی خویش اعذار گوناگون وآراسته را نراشیده مانده‌ایم۔ چنانچه ما به افتخار بزرگی میگوییم که اگر ما بد هستیم پس چه شده است بهر حال امتی محمد صلی الله علیه وسلم هستیم ما الله ورسول الله صلی الله علیه وسلم را قبول داریم.... از آنانیکه آنحضرت را قبول نمی کنند بهتر هستیم۔ ما با اظهار عقیدت کلان خود میگوئیم که "ما امتی محبوب شما هستیم" واگر ازان به بعد ما بر چیزی از احکام عمل میکنیم پس در مقابله آنها حتما بهتر هستیم۔ که هیچ حکمی را قبول ندارند۔ اخر چیزی امتیاز باید برای ما بوده باشد۔ این معیار اندیشه و فکر ما است' مگر قرآن حکیم برای ما قضاوت دیگری را می شنواند۔ روش یهود این بود که قبائل مختلف یهودی ها با حلیفان غیر یهود خویش یکجا شده و با قبائل یهود مناطق دیگر می جنگیدند وآنها را از خانه هائی شان کشیده با خود اسیر می ساختند۔ مگر وقتیکه به یاد آنها آمده و فهمیده می شدند که این همان برادران یهودی ما هستند پس می گفتند که ممکن نیست تا اینها را در حالت اسیری به بینیم۔ چنانچه بعوض فدیه آنها را رها می ساختند و برای اداء کردن فدیه اعانت فراهم می آوردند۔ خداوند جل جلاله بر این روش یهودیها انتقاد نموده : ﴿ اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ ﴾ (البقره : (۸۵) "آیا ایمان می آورید بر بعضی از کتاب و کافر می شوید بر بعض آن" بعدا در مجازات این روش آنها اعلان کنان فرمودند : "هریکی از شما این طریق را اختیار می کنند' مجازات آن غیر ازین دیگر چیست که "زندگی دنیا آن رسوا باشد و در آخرت در عذاب شدید انداخته شود"۔ این قانون ابدی الله جلاله است' در این مورد هیچ نوع رعایت با هیچ کسی کرده نمی شود۔

{۲۱} مرحوم چوہدری غلام محمد امیر جماعت اسلامی کراچی این معامله را

رسوا کردن کسی می گفتند

{۲۲}ذکر تابوت سکینه یهود در قرآن حکیم نیز آمده است- این تابوت که در دست دشمنان یهود افتاده بود باز گشت آن بطور علامت سر داری "طالوت" بیان کرده شده است- گفته می شود که درآن "تابوت سکینه" آن الواح موجود اند که درآن تورات نوشته کرده شده وبه حضرت موسی علیه السلام عطا کرده شده بود-

وهمچنان ادعای کرده شده که در آن عصای حضرت موسی علیه السلام نیز موجود است چنانچه یهود آن "تابوت سکینه" رابسیار مقدس می دانند وآن را علامه فتح خویش تصور میکنند-

{۲۳}آغاز وحی بر حضور صلی الله علیه وسلم از رویائی صادقه شده است- وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم رویا می دیدند آن درچند روز ویا درروز دوم بصورت واقعه ظهورپذیر می گردید- همین سخن دریک حدیث ((مثلُ فلقِ الصُّبح))"مانند صبح صادق" قرارداده شده است-



2

خطبہ ثانی

طرح سیاسی نظام خلافت

در زمان حاضر

فہرست عنوانات

متعلقہ خطبہ دوم

بعد از خطبه مسنونه ' تلاوت آیات' و کلمات تمہیدی فرمودند :

برای ما لازم است که شکر الله جل جلاله را ادا نمائیم امروز اداره ہائی بیشتری به معرض وجود آمده که فقط نام خلافت را میگیرند' وگرنه از اکنون به چند سال قبل هیچ کسی وجود نداشت تا نام خلافت را بیاد می آورد۔ گویا که ظہور مشیت ایزدی در صورت "زبان خلق" می شود۔ لیکن بمعه مقبولیت عمومی خلافت این هم ضروری است که حقیقت خلافت فہمیده شود و عام کرده شود' وبنیاد ہائی فلسفیانه آن در ذهن راسخ کرده شود و درین دور جاری آن خدوخالی که خلافت آن را ایجاب میکند ادراک آن عام کرده شود۔

بنیاد گرائی و اجتہاد

ازاختتام خلافت راشده سیزده صد سال گزشته است۔ گویا که در دریای وقت زمان آب زیاده ریخته شده ورفته است' خیلی ہا حالات تبدیل گردیده است۔ چنانچه از پیش نظر تبدیلی آن حالات اداره باقاعده "اجتہاد" در دین ما بجا گزاشته شده است تاکه ماطبق حرکت زمان میتوانیم حرکت کنیم مطلب ومرام ما از اجتہاد روگردانی از بنیاد گرائی نیست' برای ما لازم است تا بدون از هیچ معذرت دلیرانه بگوئیم که ما بنیاد گرا هستیم' مگر ترجمه این اصطلاح "بنیاد پرست" غلط است۔ ما فقط و فقط پرستش

الله جل جلاله را میکنیم وما نمی توانیم بجز خدا پرستش چیز دیگری بکنیم- چنانچه ما پرستش بنیاد ہای خویش را نمی کنیم البته آن را برقرار ضرور نگہمیداریم و آنہا را تشہیر هم می نمائیم- با همراہی آن ما این را نیز تسلیم می نمایم که زمانه ہرگز مطعل نمی گردد بلکه آن ارتقاء پذیراست- بقول اقبال ع (ترجمه ازاردو)

"ہرکه بود نابود شد وہرکه موجود ناموجود خواہد شد' ہمین است یک حرف محرمانه"

حقیقت همیں است که ع

"در زمان باشد تغیر را ثبات"

لہذا ملاحظه ایں است که با در نظر داشت مبارزه ایں زمانه شکل خلافت چه گونه خواہد بود؟ من مثال این بنیاد گرائیرا از قرآن حکیم اخذ می نمایم- در قرآن حکیم در بیان مثال کلمه طیبه فرموده شده است:

﴿ اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَّفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴾ (ابراهیم : ۲۴)

"آیا نه دیدی چگونه بیان کرد الله جل جلاله مثال کلمه طیبه را' ساخت سخن پاکبزه را مانند درخت پاکیزه که بیخش استوار باشد و شاخه ہایش در آسمان-"

ظاہر است که درخت فقط اسم بیخش نیست- در درخت تنه هم است' شاخه ہا نیز است که برگ و بار آخر در شاخہا اساس میگیرند نه که در بیحش می رویند- ولی با وجود آن اهمیت بیخ درخت زیاد است پس آن درخت نامیده نمی شود' فقط چوبی برای سوخت بکار برده می شود- به خاطر این از همه اولتر برای ما لازم است تا

اصول خلافت را خوبتر بشناسیم- درباره آن اصول برای ما هیچ ضروری نیست که ما هیچ صفاہمتی به وجود بیاریم بلکه بدون از کدام تغیر جزوی برقرار و برحال خود باید ماند۔ البته جائیکه حالات اقتضاء می کنند آنجا این اصول رادرپیش گرفته لازم است راه اجتهاد رااختیار کنیم-

حقیقت خلافت

۱۔ حاکمیت اللہ جل جلالہ : این سوال که خلافت چیست؟ مختصر ترین جواب آن چنین خواهد بود که خلافت ضد حاکمیت است۔ بنزدیک اسلام حاکمیت فقط برای الله جل جلاله مخصوص است۔ [۱] چنانچه از نقطه نظر اسلام ہر کسی که خود را مدعی حاکمیت خود قرار میدهد گویا که ادعا خدا بودن را می کند۔ ادعاء فرعون نیز همین بود :

﴿ اَلَيۡسَ لِىۡ مُلۡكُ مِصۡرَ وَهٰذِهِ الۡاَنۡهٰرُ تَجۡرِىۡ مِنۡ تَحۡتِىۡ ﴾

(الزخرف : ۵۱)

"آیا نیست برای من فرمان روای مصر؟ وابن نہر ہای جاری تحت فرمان من؟"

نظام آبیاری همه در قدرت من است' هر کس راخواسته باشم آب بدهم وکسی راخواسته باشم محروم سازم۔ معیشت مصرودار ومدار آن همه بر سیستم آبیاری بود۔ بہمین لحاظ آن شعار ﴿ اَنَا رَبُّكُمُ الۡاَعۡلٰى ﴾ راسرزده بود۔ نه فرعون آنقدر احمق بود نه متبعین آن آنقدر جاهل بودند که آن ادّعای خالقیت کائنات رامی نمود' ورعیت آن رابدون از چون و چرا تسلیم می نمود۔ دراصل ادعای آن صرف ادعاء حاکمیت بود که همین ادعاء' ادعاء خدائی قرارداده

شد۔ برای واضح نمودن این شاخه مهم توحید وفهمیدن آن ازچهار مقامات قرآن حکیم آیاتی را منتخب کرده ام۔ در سوره بنی اسرائیل ارشاداست:

﴿ وَلَمْ يَكُنْ لَّهُ شَرِيْكٌ فِي الْمُلْكِ ﴾ (بنی اسرائیل : ۱۱۱)

"درحاکمیت شریک آن هیچ کسی نمی باشد"۔

درسوره کهف فرمودند :

﴿ وَلاَ يُشْرِكُ فِيْ حُكْمِهٖ اَحَدًا ﴾ (الکهف : ۲۶)

"آن درحاکمیت خود هیچ کسی راشریک نمی سازد"۔

﴿ اِنِ الْحُكْمُ اِلاَّ لِلّٰهِ ؕ اَمَرَ اَلاَّ تَعْبُدُوْا اِلاَّ اِيَّاهُ ؕ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ ﴾

(یوسف : ۴۰)

"نیست حکومت وحاکمیت مگر صرف ازالله جل جلاله' آن حکم داده اند که غیرازآن بندگی هیچ کسی رانه کنید"۔

بعدا درسوره نوردرآیت شماره ۵۵ نتیجه منطقی تسلیم نمودن حاکمیت الله جل جلاله که به میان می آید یعنی خلافت انسانها' ذکرآن رابه چنین طرح فرموده اند:

﴿ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ ﴾

"الله جل جلاله وعده فرموده اند با آن مردم از شما که ایمان آورده اند وعمل صالح کنند' که آن ذات گرامی آنها رابرزمین ضرورا خلیفه می سازند"

مطلب این است که برای انسانها حاکمیت نمی باشد' بلکه خلافت است۔ حاکمیت انسانها' خواه شخصی باشد و یا اجتماعی از روی قرآن حکیم شرک است۔ اصول جمهوریت

حاکمیت پسندیده است- این ہم آن قدر کلان کفر و شرک است چنانچه حاکمیت انفرادی کدام انسان' مثلا فرعونیت' نمرودیت' وهمچنان از اعتبار نوعیت حاکمیت مردمی از این هیچ فرقی ندارد- بقول اقبال" ع (ترجمه از اردو)

دیو استبداد پا کوبد بجمہوری لباس

تو ہمی فہمی که آزادی است این "نیلم پری"

عقیده "حاکمیت" انسانی یک نوع نجاست غلیظ است- اکنون خواه این نجاست به مقدار ہزار تن و یا یک پارچه ساخته وبر یک شخص حمل کرده شود و یا خواه این مقدار را پارچه ہا ساخته وبر ہمه جمہور تقسیم کرده حمل شود- عقیده نجس این شرک باوجود تقسیم آن ہمان نجس وبر حال خود می ماند- تقاضائی توحید این است که حاکمیت فقط وفقط خاصه الله جل جلاله است- ہر گاه حاکمیت از الله جل جلاله است پس اکنون برای انسانہا چه باقی ماند؟ خلافت فقط خلافت [۲] چنانچه خلافت نتیجه منطقی حاکمیت الله جل جلاله است- برای فہمیدن این تصور مثال نائب الحکومه دور حکمران پیش روی خود داشته باشید در آن زمان حاکمیت از جانب ملکه بریطانیا بود در دہلی نائب الحکومت آنہا زندگی می کرد و کار این نائب الحکومه این بود که هر حکمی که از جانب حاکم اصلی میرسید این آن حکم را پیاده و تنفیذ می کرد آن ہیچ جراتی از چون و چرا نداشت چراکه حاکمیت از او نه بود در مسائل درباره آنہا از آنجا حکم نمی رسید آن نائب الحکومت تقاضاہای حالات وحکمت را در نظر داشته از راه خود میتوانست قضاوت بکند این کامل ترین تصور کار نائب الحکومتی بود بس فرق این بود که حاکم او ملکه بریطانیا شاه

بریطانیا بود درحالیکه این جا کار از شهنشاه ارض وسماء است و حیثیت انسان نائب الحکومت می باشد۔

۲۔ خلافت جمہور : درسلسله خلافت نکته دوم این است که الله جل جلاله این خلافت را به کامل نوع انسانی اعطاء فرموده اند۔ چنانچه جدامجد نوع انسانی حضرت آدم علیه السلام را خلیفه ساخته بودند۔ طوریکه ارشاد است :

﴿وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً﴾

(البقره : ۳۰)

"و (یاد کن) چون گفت پروردگار تو به فرشتگان که من آفریننده ام درزمین جانشینی رایعنی خلیفه"۔

مطلب آن این است که به آدمیت خلافت داده شد ولی ....(واین لیکن بسیار کلان است) ..... از نسل آدم کس اگر ادعای خود مختاری را کرده وروش بغاوت را اختیار نماید آن یاغی گردید وبرای یاغی حق زنده ماندن نیز میسر گردیدن مناسب نیست۔ بلکه مجازات آن کاملا منطقی است که حق خلافت آن باید سلب گردد[۳] چنانچه الله جل جلاله اساسا خلافت را به تمام نوع انسانی اعطاء فرموده بود۔ لیکن اکنون در انسانها حقدار خلافت فقط آن مردم هستند که آنها حاکمیت الله جل جلاله را تسلیم کرده وبه حضور آن ذات گرامی سر اطاعت را خم سازند۔ این روش آنها (اسلام) است و آنها خود مسلم هستند۔ معنی اسلام است گردن نهادن (گردن خم ساختن) یعنی to surrender یا to submit۔

همین سبب است که آن مرد میکه اکنون ادعاء کنندگان حاکمیت بشری گشته اند که به مسلمانان برای سرکوبی آنها حکم داده شده است۔ ارشاد شده است :

﴿ وَقَاتِلُوْهُمْ حَتّٰى لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ وَّيَكُوْنَ الدِّيْنُ كُلُّهُ لِلّٰهِ ﴾

(الانفال : ۳۹)

(مطلب این است که این باغی است) "و با آنها جنگ را ادامه دهید، تا اینکه فتنه و فساد فرو برود و دین کاملا برای خدا بشود"۔

توجیه جواز جهاد وقتال همین است این جزاء بغاوت از حاکمیت اعلی را انسانهائی دور حاضر نیز تسلیم میکنند۔ چنانچه آنها بر قبول کردن این توجیه جهاد و قتال مجبور هستند، و بر بنیاد همین توجیه این قرص تلخ را انسان این دور نیز از حلق خود میتواند بگذراند۔ تا مسلمانان اہلیت شروع کردن فتنه باغی ها ندارند باغی ها اثر خود را نشان داده می تواند، اصولا در آن وقت نیز حق خلافت از آن سلب شده می باشد، و به طور جواز در آن وقت نیز خلافت فقط حق مسلمانان است۔

۳۔ خلافت شخصی باقی نه مانده است : سخن سویم این که تا آنگاه که سلسله نبوت جاری بود تا آن وقت خلافت شخصی بود۔ چرا این چنین بود؟ برای این که حکم الله جل جلاله برای هر انسان مستقیما نمی آمد۔ حاکم حقیقی بر آسمان بود، با هر انسان رابطه مستقیما نه بود، البته بذریعه وحی و یا ازراه ارتباطات زمانی فقط رابطه نبی با حاکم اصلی قائم می بود۔ احکام به نزد آن می آمد و مسئولیت تنفیذ نیز بدوش آن می بود۔ و همین سبب است که خلافت در آن وقت شخصی بود۔ چنانچه به حضرت داوود علیه السلام به صیغه واحد خطاب کرده فرموده شده بود:

﴿ يَا دَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ ﴾ (ص : ۲۶)

"ای داود! ما شما را در زمین خلیفه ساخته ایم۔"

این چنین ارشاد نه شده است که "ای بنی اسرائیل ما به شما خلافت داده ایم" بلکه خطاب به یک فرد معین است۔ از یک حدیث مبارکه نبی صلیٰ الله علیه وسلم نیزبرین موضوع روشنی حاصل میگردد۔ فرموند :

﴿ کانت بنُو إسرائیلَ تَسُوسُهُم الانبیاء، کُلَّما هَلک نبیٌّ خلَفه نبیٌّ ﴾

"سیاست بنی اسرائیل دردست انبیاء علیهم السلام بود' هر گاه که انتقال یک نبی به میان می آمد فورا یک نبی دیگر جانشین آن میگردید"۔

چنانچه بعد از وفات حضرت داود علیه السلام نبوت وخلافت هر دو به حضرت سلیمان علیه السلام میسر گردید۔ بعدا این سلسله تا چهارصد سال هیچ منقطع نه گردیده است۔ تاآنکه در زمانه ما' تا نبی اکرم صلی الله علیه وسلم موجود بودند آن حضرت خود خلیفه بودند۔ هر گاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتقال فرمودند پس آن سلسله وحی و نبوت ختم گردید مگر در نظام خلافت یک عظیم انقلاب به میان آمد۔ چنانچه خلافت شخصی نه بلکه اجتماعی گردید۔ چنانچه طوریکه بر آیه کریمه شماره ۵۵ سوره النور باز هم می نگریم:

﴿ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ ﴾

یعنی "وعده الله جل جلاله' است که (ای مسلمانان!) هر کس که از شما حق ایمان ایمان وعمل صالح راادامیکنند لازما آنها را در زمین خلافت اعطاء می نماییم"۔

ببینید درین جا ضمیر واحد نمی باشد بلکه ضمیر جمع وارد

گردیده است۔ گویا که اکنون بجائی خلافت شخصی وانفرادی خلافت اجتماعی به میان آمده است۔ اکنون درین دور (ارتقاء اجتماعی) بر کدام مقام رسید است بحواله این جائزه "حاکمیت" نیز باید اتخاذ گردد۔ از ارتقاء اجتماعی سه مرحله هست۔

یک زمانه بود که در آن انسان فقط از اجتماعیت قبائلی واقف بود، هر قبیله یک سردار داشت۔ اکنون آن سردار اگر این ادعاء را میکرد که اختیارات مطلقا پیش من است، من چیزی را خواسته باشم حکم کنم گویا که ادعاء حاکمیت را کرد که کفر و شرک است۔ و اگر ان قبول کند و بگوید که من بنده الله جل جلاله هستم، وحکم الله جل جلاله را نافذ میکنم پس حیثیت آن حیثیت خلیفه می باشد۔ صورتحال حضرت ابراهیم علیه السلام نیزهم چنین بود، ایشان شاه هیچ کشوری نه بودند، بلکه سردار یک خانواده بودند، لیکن رسول الله جل جلاله بودند، نافذ کننده حکم الله جل جلاله بودند۔ گویا آیشان در خانواده خود خلیفه الله جل جلاله بودند۔ در مرحله مترقی ارتقاء اجتماعی مملکتهای قائم گردیدند۔ و در زمانه آن سلطنتها دور ملوکیت آغاز گردید۔ واین شاهان نیز به دو نوع بودند۔ از یک طرف به مثل فرعون شاهان بودند که ادعاء اختیارات مطلق خود را داشت۔ واز طرف دیگر به مثل حضرت داود علیه السلام شاهان بودند۔ در قرآن مجید ذکر است ﴿ وَجَعَلَكُمْ مُّلُوكًا ﴾ (وای بنی اسرائیل شما را شاهان ساختند) گویا که در این مرحله ارتقاء اجتماعی شاهانی که هستند آنها معنا خلیفه می باشند۔ چراکه هرآن حکمیکه از جانب الله جل جلاله می اید آن را خود آن نیز تعلیم می کند وتنفید

آن را نیز می نمایند- و... مرحله آخری از ارتقاء اجتماعی دور حاکمیت مردمی است- در انسانها ادراک شعور خویش بیدار گردید- در اذهان آنها سوالات ایجاد گردید که بر آنها به مثل آنها انسان دیگر چه طور حکومت کرده می تواند- آنها نیز دارای دوپای ودودست هستند اینها نیز... پس این حکمرانی حق ثابت تمام انسانیت میباشد حال آنکه برآن صرف یک شخص قابض گردیده است، مگر در منزل همین ارتقاء آخری نیز معرکه حق و باطل جاری است- ما گفته می توانیم که هم از ابتداء درما بین دو چیز معرکه آرای جریان دارد، ازیک طرف حاکمیت است و از طرف دیگر خلافت- گویا بقول اقبال : (ترجمه از اردو)

ستیزه کارست از ازل تا امروز
چراغ مصطفوی با شرار بولهبی

البته این ضروری است که اشکال حاکمیت با ادوار مختلف تغیر گردیده است- گرچه صورت ظاهری حاکمیت وخلافت یکسان بنظر می آید و هیچ فرقی دیده نمی شود- چنانچه به فرعون و نمرودهم شاه گفته می شود و به حضرت سلیمان و داود علیهما السلام نیز شاه، ولی نمرود وفرعون درحقیقت ادعاء خدای راکرده اند که کافر و مشرک اند درحالیکه حضرت سلیمان و داود علیهما السلام گرچه به اعتبار ظاهری شاه هستند ولی درحقیقت خلیفه هستند- بعینه همین صورتحال در عصر حاضر نیز متصور و ثابت است- علامه اقبالؒ این سخن را در نظم آخری زندگی خویش تحت عنوان (مجلس شوری ابلیس) بیان کرده است- درین شعر خلاصه فکر اجتماعی علامه اقبالؒ- واضح گردیده است چنانچه درین شعر یک مشاور ابلیس می گوید-

زمان دیموکراسی آمده است' ما همه ازین در اندیشه کلان هستیم گویا که برای مقابله شیطنت ما انسان از خواب بیدار گردیده است"۔ مشاور دیگر شیطان می گوید "خواه مخواه به شما تشویش پیدا گردیده است" چرا (ترجمه از اردو)

کشتوت جمهور دادم شاه را
چون شد آدم خود شناس و خود نگر
تو ندانی چیست جمهوری نظام مغربی
چهره روشن اندرونش زشت از چنگیز هست

حق این است که دیموکریسی دور موجوده دراصل آمریت سرمایه داران- پول داران یا سروت مندان است۔ آنانیکه نظام آمریکا را دیموکریسی دانسته اند یقینا سلامتی مغز آنها مشکوک است بقول اقبال ع (ترجمه)

دیو استبداد پا کوبد بجمهوری لباس
تو همی فهمی که آزادی است این "نیلم پری"

در امریکا برای مقابله انتخاباتی ملیارد ربودن نه بکه بلبار دربودن ضروری است۔ در دست یک مرد عامه فقط یک ورقه رائی قرار دارد' که این آن را دیوانه ساخته است۔ همین ورقه درین جا در نزد ما نیز بدست یک مرد عامه قرار گرفته است۔ مگر پس پرده این ورقه در آنجا بازی سرمایه داران است ودرین جا اربابان هستند۔ درحقیقت جمهوریت آن نگاه قائم میگردد که در ما بین عوام الناس در معیشت آنها عدل اقتصادی قائم شود۔ وبعد از قیام انصاف ورقه بدست آنها بدهید وببنید۔ که اکنون صورت فیصله آنها در کدام مرحله قرار میگیزد و ورقه را برای کیها استعمال می کنند۔

ازیک طرف شیطان درنتیجه ارتقاء عمرانی تصور حاکمیت انسانی را شکل حاکمیت اجتماعی حاکمیت پسندیده شیطنت آن برقرار باشد۔ وازطرف دیگر الله جل جلاله نیز خلافت انسانی را از خلافت شخصی به خلافت اجتماعی مبدل ساختند۔ این معامله باہم مساویانه جریان دارد۔ جنگ حاکمیت و خلافت ادامه دارد۔ خلافت عہد حاضر "خلافت مردمی" است۔ بقول حضرت عمر رضی الله عنه خلافت "امر المسلمین" است۔ این یک اداره اجتماعی مسلمانان است۔ در قرآن کریم این فلسفه را در سوره شوری به این الفاظ واضح ساخته است ﴿وَاَمْرُهُمْ شُوْرٰى بَيْنَهُمْ﴾ ازاین الفاظ همین مراد است که "اَمر" مسلمانان بامشاورت باهمی طی میگردد۔

۴۔ خلیفۃ المسلمین : دریں وقت نیز ہر انسان به جائی خود خلیفه است مگر به کدام معنی؟ دریں معنی که این جسم من در خدمت الله جل جلاله امانت است۔ ومن در استعمال این خلیفه الله هستم تا بر این جسم حکم الله جلاله را نافذ سازم و آن صلاحیتہای که در جسم ودیعت شده اند آن را مطابق بر رضا او تعالی صرف نمایم۔ این جسم راآن چیزہای بدهم آنہاری که الله جل جلاله برایش حلال قرار داده اند۔ اگر من این روش را اختیار نمایم پس خلیفه هستم۔ واگر برعکس این من این رابگویم که از جسم مطابق خواسته خودم کار میگیرم پس گویا که من ادعاء خدای را کرده ام' مدعی حاکمیت هستم۔ چنانچه در سورة الحدید آمده است:

﴿ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَاَنْفِقُوْا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَخْلَفِيْنَ فِيْهِ ﴾

(الحدید : ۷)

یعنی "ایمان بیاورید بر الله جل جلاله و بر رسول او و خرچ کنید آن تمام چیزها را در راه الله جل جلاله که در آن 'آں ذات به شما خلافت اعطاء فرموده اند"۔

بقول شیخ سعدیؒ

این امانت چند روزه نزد ماست
در حقیقت مالک ہر شی خداست

این دست و پایم ملکیت من نیست' بلکه از طرف الله جل جلاله امانت اعطاء کرده است۔ جسم مکمل من و آن چیزهائیکه مزید بر آن در شکل مال و اولاد۔ داده شده است همه امانت الله جل جلاله است۔ برای این اولا خلافت در وجود خود' و از آن به بعد در آن خانه خود که شما سربراه آن می باشید' حق خلافت را اداء کنید۔ لیکن اگر در خانه های خویش به جائی حکم الله جل جلاله حکم کدام کسی دیگری را تطبیق کردید پس در آن صورت شما خلیفه نه بلکه یاغی می باشید۔ اکنون این را باید دریافت کرد که شکل اجتماعی خلافت چه خواهد بود۔ نظام اجتماعی چه طور باید ساخته شود؟ آن را بر این سخن باید قیاس کنید که نظام حاکمیت اجتماعی به چه قسم ساخته شده است۔ در پاکستان در حال حاضر صندوده ملیون نفوس زندگی به سر می برند آیا این همه حیثیت حاکم را دارند؟ اگر صورتحال چنین باشد پس کار چه طور خواهد انجامید ضرب المثلی هست اگر ما هر دو شاه هستیم پس خادم کیست مطلب حاکمیت عوامی گرچه همین است۔ لیکن این را ملاحظه کنید که نظام چه قسم ساخته شده است؟ برای ساختن و سوق نظام یک ورقه رائی داده حاکمیت خود را منتقل می سازند۔ من اظهار رائی خود را در حق یک شخص می کنم و شما در

حق شخصی دیگری اظہار می کنید۔ این شخص حق حاکمیت را بذریعه ورقه به آن کسانی تفویض می کند که آنہا منتخب گردیده به مجلس شوری رسیده اند۔ اگر نظام صدارتی باشد پس اختیارات به صدر آن منتقل می شوند۔ گویا که مردم عامه آن مملکت حاکمیت خود را به آن منتقل کرده اند۔ بعینه همین معامله در ﴿أَمْرُهُمْ شُوْرَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ نیز بوده می باشد۔ من نیز خلیفه الله جل جلاله می باشم، وشما نیز خلیفه الله جل جلاله می باشید، به خاطر اینکه خلافت اجتماعی است، اکنون برای ساختن نظام اجتماعی چیزی اصول اختیار کردن لازمی می شود۔ مردم "خلافت" خود را به کدام یک کس منتقل می سازند که آن را "خلیفه المسلمین" می نامند۔ حق خلافتیکه باہمه مردم بود آن حق را اکثریت عظیم آنہا به آن شخص انتقال کردند، درین معنی ان خلیفه المسلمین است۔

برای خلفاء راشدین اصطلاح امیر المومنین استعمال کرده می شد لیکن تا خلافت عثمانیه رسیده اصطلاح بدل گردید۔ اکنون برای آن خلفاء اصطلاح امیر المومنین استعمال نمی شود۔ برای آنہام استعمال اصطلاح امیر المسلمین آغاز گردید۔ این اصطلاح کاملا صحیح است۔ ظاہر است که درعہد حاضر خلافتیکه به میان می آید آن صرف تحت اصول "أَمْرُهُمْ شُوْرَىٰ بَيْنَهُمْ" به میان می آید۔ در نزد مسلمانان شخصیکه اہل است آن را انتخاب می نمایند۔ وبه آراء آنہا خلیفه المسلمین منتخب می شود۔ وبہمین طور نظام اجتماعی به وجود می آید۔

اکنون بر نظام اجتماعی بحثی خواهیم نمود۔ در داخل اجتماعیت انسانی سطحہائی مختلف هست که یک ترتیب آن

تاریخی نیز است و همچنان به اعتبار اهمیت نیز۔ وعلاوه ازین یک ترتیب دیگری نیز به حواله دین وقرآن حکیم موجود است۔

سطح ابتدائی اجتماعیت....نظام عائلی

قدم ابتدائی اجتماعی انسان قیام رشته ازدواجی درمیان یک مرد و زن است۔ از نتیجه رشته یک مرد و زن یک خانواده به وجود آمد' از آن به بعد سلسله اولاد آغاز گردید که به این اساس این سلسله وسیع شد و جامعه به وجود آمد۔ گویا که قدم اول اجتماعیت نظام عائلی و اجتماعی است۔ بهمین اساس قرآن حکیم نسبت به دیگر گوشه هائی اجتماعیت درباره نظام عائلی نهایت زیاده احکامات تفصیلی بیان فرموده اند۔ برای اینکه اگر خشت اول در ابتداء عمارت بطور صحیح بجا مانده شود پس عمارت تا به منازل بالائی آن درست وصحیح میرود۔ واگر خشت اول کج مانده شود پس بقول شاعر ؎

خشت اول چون نهد معمار کج
تا ثریا می رود دیوار کج

در قرآن طرح نظام سیاسی ومعاشی موجود نیست

در قرآن حکیم هیچ طرح نظام سیاسی واقتصادی اصلا هیچ وجود ندارد۔ صرف برای نظام سیاسی اصول داده شده اند' درحالیکه چیزی اصول نظام اقتصادی نیز داده شده است وچیزی احکام نیز موجود اند۔ گویا که در قرآن حکیم از روی ترتیب در زندگی اجتماعی اهمیت برای نظام عائلی وخانوادگی حاصل است' درحالیکه در عهد حاضر معامله کاملا برعکس گشته

است۔ در دنیای امروزه اهم ترین چیز طرح سیاسی ودستوری است۔ برای اینکه کدام چیزیکه درآئیں نامه طی می شود مطابق آن عملا اقدام می شود۔ مثلا درآئیں نامه این طی کرده شد که هیچ قانون سازی منافی قرآن و سنت شده نمی تواند پس درکشور میتوانیم مبازره خلاف قوانین که از جانب ایوب خان رائج گردیده بود بکنیم۔ گویا که درین عصر چیزکه کنترول کننده مکمل نظام اجتماعی است آن آئین نامه است [۴] لیکن قرآن حکیم تمامی مباحث طرح آئینی رامفتوح مانده است۔

سخن اهم دوهمیکه باید فهمیده شود این است که تاحدیکه تعلق نظام کامل ریاست است، مثلا اینکه اعضاء کشور کدام کدام هستند، تقسیمات حقوق وفرائض درمابین آنها به چه طرح باید بوده باشد۔ ونیز تحدید وتوازن نظام کامل چه قسم به وجود می آید۔ غرض اینکه همه هترکه آن رانظام سلطنتی نام داده شده است، این نقشه تفصیلی برای ما درخلافت راشده نیز درصورت ابتدائی میسر میگردد۔ وگرنه در دنیا این نقشه کامل حقیقتا بعدا به وجود آمده است۔ سخن به تسلیم کردن بعض ازحقائق به جرات به پیش میرود۔ درآن حالیکه عهد خلافت راشده به اختتام رسید پس درآن وقت این امتیاز درهیچ جائی موجود نه بود که این انتظامیه است، این مقننه است، واین عدلیه است۔ در خلافت راشده این اصول موجود برد۔ که اگر خلیفه از راه راست روی میگرداند آن راباید متوجه ساخت تامنع گردد۔ لیکن چه قسم باید منع کرده شود؟ برای این کار هیچ کدام راه معین نه برد۔ چنانچه مامی بینیم که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد ازبیعت خلافت فورا اعلان کردند که اگرمن به راه راست بروم، پس

اطاعت من برشما فرض است واگرکج روی اختیارکنم پس من رابه راه‌راست بیاورید۔

همچنان یک واقعه کلان ودلچسپ از حضرت عمررضی الله عنه است۔ آن رضی الله عنه یک مرتبه در دوران خطابش به یک مجمع مسلمانان پرسیدند اگر من به راه راست بروم وبطور صحیح حکم دهم پس شما چه خواهید نمود؟ همه جواب دادند: "نَسْمَعُ وَنُطِيعُ" که می شنویم و اطاعت می نماییم! بعد از آن باز پرسیدند : اگر من کدام راه غلط را اختیار نمایم پس شما چه خواهید نمود؟ برین سوال از مجمع یک شخص استاده شد و شمشیرخودراازنیامش کشیدوگفت که ماشمارابه‌این شمشیر براه راست می آوریم۔ حضرت عمر رضی الله عنه براین شکر خداوند جل جلاله رااداء کردند که دراطراف من هیچ کوران وکران و گنگان نمی باشند بلکه اینها زنده ومردم هوشمند می باشند که میتوانند تا عمررانیزبراه‌راست بیاورند۔

بعدازخلافت راشده

این سخن باید بطور صحیح فهمیده شود که بعد از خلافت راشده ما به‌اعتباردین بطورمسلسل به طرف زوال رفته‌ایم۔ دردوز ۹۰ ساله حکومت بنو امیه رفته رفته اوصاف امتیازی خلافت راشده روبه‌اختتام شد۔ ازان به بعددوربنوعباس آغازگردید۔ درآن گرچه ملوکیت با مکمل شان خود جلوه نما گردید۔ لیکن به اعتبار دین ضرور با زوال دچار شد ولی به اعتبار تمدن وتهذیب و همچنان به اعتبار علم و هنر مسلمانان تا مدت یک هزار سال امامت تمام دنیارانمود۔ نظربه‌این هردوسخن اسلام به پامی افتد

مگر مسلمان نمی افتد۔ محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم تا بلندئیکه اسلام را رسانده بودند از آن بلندی افتیده افتیده هنوزهم به اعتبار دنیاوی غلبه بدست مسلمانان موجود مانده۔

عالم اسلام به معراج علوم وفنون رسیده بود درآنحالیکه اروپا درخواب بود۔ آنها نیز این دور را بنام قرون مظلمه یاد می کنند۔ درآنجا اصلا اجازه خواندن علوم و فلسفه وجود نه داشت۔ از آن خانه که کدام کتابی از علوم وفلسفه تدارک می شد آن را به آتش می کشانیدند۔

غرض اینکه شوکت مسلمانان تایکهزار سال قائم ماند۔ اگر از یک سمت آفتاب اقتدار مسلمانان غروب شد ولی از سمت دیگری طلوع به میان آمد۔ خاتمه مسلمانان در هسپانیه به وقوع پیوست لیکن از طرف مشرق ترکان علمبردار اسلام گشته دراروپا داخل گردید ع (ترجمه ازاردو)

چون آفتاب صاحب ایمان زنده بست
این جا غروب بود و بآن جا طلوع گشت

غفلتِ ما و بیداریٔ مغرب

این حالات مسلمانان کم وبیش تایکهزار سال باقی ماند۔ ازآن به بعد مدت سه صد سال خوابیدن به خواب غفلت ما می باشد۔ اروپا راما به دانشگاه های اسپانیا بیدار کردیم وخود ما به خواب رفتیم۔ به اروپا علم وہنر' فلسفه' علوم ومنطق راما آموخته ایم۔ نوجوانان ایتالیا وفرانسه والمان چنان به دانشگاہ ہای غرناطه و قرطبه می آمدند طوریکه امروز نوجوانان ما به امریکا و اروپا میروند۔ ازآن به بعد به طور کلی ارتقاء علمی وتہذیبی درآنجا به

میان آمده است۔ اینکه گفته می شود که یعنی به شیطان هم ازین معامله سہم جائز داده شود۔ به فحوائی الفاظ قرآنی ﴿ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَعْدِلُوْا ۚ اِعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى ﴾ چنانچه این سخن راهرکسی می فہمد که ارتقاء علوم وتکنالوجی در غرب به میان آمده است۔ هیچ مسلمانی برق را ایجاد نه کرده است بلند گوها' موتو استیم' هوا پیما' بی سیم این همه ترقی و ایجادات در اروپا بوقوع پیوسته۔ گرچه این جائیداد پدری آنها نیست بلکه این ملک پدری مشترک نوع انسانی می باشد' حقیکه آنها دارند آنقدر حق درین معامله ما نیز داریم۔ بلکه بمطابق ارشاد حضور صلی الله علیه وسلم حق ما زیاده بر آنها است: "الحكمةُ ضالَّةُ المُؤْمنِ 'هو احقُّ بِهاحيثُ وجَدَهَا" یعنی حکمت متاع گم شده مومن است' هر آنجائیکه آن دریا بدهم آن زیاده حقدار آن می باشد۔ ما این گفته نمی توانیم که این ایجاد انگلیس است' ما ازآن فائده نمی گیریم۔ اگر ما این راطی کنیم که ما از اشیاء غیر هیچ استفاده نمی نمایم' پس این روش نیز زدن برپای خود ما است نه آنکه برآن ہا کدام اثر منفی واقع می شود۔

احیاء حقوق انسانی وارتقاء تنظیم حکومتی

با اعتراف بر ترقی علوم اروپا و غرب یک چیز دیگر نیز مستحق توجه ما است۔ آن اینکه (محمد) صلی الله علیه وسلم برای ما نظام اعلی وارفع[۵] حقوق مردمی راداده بودند' مگر ما آن را ضائع هم ساخته ایم' ما خوابیدیم' مگر اروپا بازهم خون داد۔ فرانسویہا باد ادن خون خود ملوکیت را خاتمه بخشیدند و دیموکریسی رابه میان آوردند' وتصور حقوق بشری رادوباره زنده

ساختند۔ این تصور حقوق بشری را ما داده بودیم' لیکن خود ما ا
آن محروم ماندیم علامه اقبال فرموده بودند ع

هر کجا بینی جهان رنگ و بو
زانکه از خاکش بروید آرزو
یا زنور مصطفی اورا بها است
یا هنوز اندر تلاش مصطفی است {۶}

ما باید ممنون اروپا باشیم که آن میکانیزم مکمل حکومت ر
ایجاد کرده است۔ و این اصول را نیز آنها دادند که سه اعض
حکومت (مقننه' انتظامیه' وعدلیه است) این کار را نیز مانه کرد
ایم۔ طوریکه ما ایجادات سائنسی آنها را نفی نمی کنیم بلکه از
آن استفاده می نماییم کاملا همان طور برای ما نفی آن چیزها نیز
لازم و مناسب نیست۔ اگر ما این اصول اجتماعی و سیاسی را با
اصول اسلام اختیار نه نمائیم ضرر خود خواهیم کرد۔ و کدام اندک
ضررهم با این روش ما به آنها نمی رسد' البته این را در نظر باید
گرفت که آن چیزیکه با اسلام مطابقت نمی کند آن را ترک کنید۔
و مسئله سائنس و تکنالوجی به این اعتبار کاملا مختلف است
آنکه با اسلام صد در صد مطابقت دارد' درحالیکه فکر و فلسفه
اجتماعی و سیاسی را باید بر معیار قرآن و سنت باید دور دادن
ضروری است۔ البته این سخن را باید ملحوظ ساخت که آن
چیزیکه با اسلام سازگاری اختیار می کند آن چیز گویا که متاع ما
است۔ دریں مسئله ما باید روش چنین داشته باشیم ((خُذْ مَا صَفَا
دَعْ مَا كَدر)) {۷} بلکه بقول شاعر ع

خوش تر آن باشد مسلمانش کنی
کشته شمشیر قرآنش کنی {۸}

اسباب برتری نظام صدارتی وخاکه ہائ آئینی رائج دردنیا

تاجائیکه تعلق خاکه حکومت دستوری است یک تقسیم آن درصورت دیموکراسی پارلیمانی وجمہوریت صدارتی کرده شده است۔ وتقسیم دیگرآن درصورت وفاقی' وحدانی ویک نہایت کم رائج نظام کنفیدرل (یا میثاقی) کرده شد است۔ ازیں ہا ہریکی را اگرحسب حالات خود اختیار کردید ودرضمن آن سه چیز شامل کرده آن راه به خلافت تبدیل کرده می توانید۔

قبل از وضاحت این سه چیزیک سخن اصولی دیگر نیز باید فہمید که خلافت نمونه ای خلافت راشده است۔ قریب تربه آن خلافت راشده وبه اعتبار عقل زیاده معقول ومسلم نظام صدارتی است' نه نظام پارلیمانی۔ درخلافت راشده تمرکز اختیارات در ذات خلیفه می بود۔ ودرعہد حاضر نظام صدارتی امریکا زیاده قریب تربه آن رسیده است۔ درما بین این ہردواین فرق است که در خلافت راشده۔ انتخاب خلیفه تاحیات می بود ودرینجا مسئله برای چہار وپنج سال می باشد۔ برای صدر اعظم امریکا بعد از انتخاب آن ضرورت به کانگرس نمی ماند۔ درباره امریکا ما این سخن را قبول می کنیم که آن در دنیا از ہمه ممالک دیگر یک مملکت ترقی یافته است۔ به این حواله بطور دلیل فہمیدن لازمی است که نظام صدارتی نسبت به نظام پارلیمانی بر بلند ترین سطح ارتقاء اجتماعی قرارداد۔ این سخن به دلائل ثابت میتوان کرد که نظام صدارتی از نظام پارلیمانی بہتراست۔ سخن اول این است که نظام پارلیمانی در آن ممالک است که آنہا محکوم بریطانیه مانده اند۔ آن کم وبیش تربیه که ازباشندگان آن ممالک

است آن تحت سایه انگلیس از آن نظام است. ظاهر است آن نظامیکه آنها از خود ساخته بودند انتقال آن ترتیب هم لازم بود. مجبوری انگلیس این است که آنها شاهی را نیز بر بنیاد روایات خویش میخواهند ادامه بدهند. آنها میخواهند که ملکه و شاه هم بوده باشند و تاج نیز بوده باشد' لیکن در دستِ آنها هیچ چیزی نه باشد. لهذا به آنها اختیار کردن "ثنویت"[۹] لازمی گردید. در نزد آنها از لحاظ آئین نامه سربراه کشور شاه و یا ملکه است' درحالیکه سربراه حکومت وزیر اعظم می باشد. همه اختیارات بدست مجلس وزراء و نماینده آنها وزیر اعظم می باشد. درین وقت این نظام علاوه از بریطانیه در آن ممالک وجود دارکه آنها تحت نگین بریطانیه مانده اند. علاوه بر آن این نظام در آن ممالک است که آن درین مرض مبتلاء اند که شاه را بطور یادگار ضرور آراسته نگاه می میدارند. من آن را "باغ وحش بشری" میگویم. این یک امر واقعی است که حیثیت شاه و یا ملکه زیاده از یک یادگار نیست.

درمملکت ما نیز این نظام برای همین است که در محکومیت انگلیس مانده ایم. و در هند نیز به خاطر این است که آن نیز در محکومیت انگلیس مانده است. وگرنه حقیقت این است که این نهایت یک نظام نامعقول است. من این را برای این غیر معقول قرار داده ام که یکی را شما سربراه ریاست ساخته اید و دیگر آن را سربراه حکومت' لیکن در بین اختیارات این هردو توازن چه قسم شده می تواند؟ درین نظام حقیقتا هیچ توازنی شده نمی تواند. یک شخص را گرچه شما به سربراهی کشور می گمارید مگر آن هیچ چیزی کرده نمی تواند. ازین زیاده تر کدام سخن غیر معقول

شده می تواند؟ اگر شما چیزی از اختیارات را به سربراه ریاست سپرد می سازید پس بفهمید که دیوار را در گردن طوطی آویخته اید۔ رئیس جمهور هر گاه اگر بخواهد گردن وزیر اعظم منتخب عوام را می برد۔ بعد از ترمیم هشتم صدر همچو ضیاء الحق می باشد که آن در ظرف یک دقیقه جونیجو صاحب را رخصت کرد۔ وگرنه به مثل صدر فضل الهی محبوس قصر صدارت می بود، که برای رهای آن شعارها بر دیوارها نوشته کرده شدند که "چوهدری فضل الهی باید رها کرده شود"۔ اگر چیزی کار مربوط به صدر اعظم نه باشد آن باشستن دائمی خسته خواهد شد واگر برای فعالیت خود کدام کاری دریافت نه گردد مجبوراً دست به توطئها خواهد زد۔ اصولا با بد این سخن فهمیده شود که گوشه های سه گانه حکومت جدید (عدلیه، انتظامیه، مقننه) که مقرر کرده شده اند، بطور کلی در نظام صدارتی علیحده می شوند۔ سربراه انتظامیه بعد از آنکه صدر اعظم منتخب می گردد، دست نگر مقننه نمی شود۔ در آمریکا به مرات چنین واقع شده که در کانگریس اکثریت از حزب دیموکرات است وصدر اعظم متعلق به حزب ری پبلکن می باشد مگر باوجود آن آنها با اطمئنان کامل و باکیفیت یکسوئی در انجام امورات انتظامی موفق می باشند۔ درحالیکه قانون سازی کار کانگریس است که بدون از فشارهای خارجی کار خود را انجام می دهد، لهذا در هیچ جائی انتشار بمیان نمی آید۔ عدلیه با آزادی کامل ذمه حفاظت آئین وقانون را بعهده می گیرد۔ برعکس این در نظام پارلیمانی مقننه وانتظامیه مخلوط می باشند۔ وایں یک کلان مصیبت است که در یکی از اوقات هم چند نفر یاغی می شود یا فروخته می شوند خود را عوض می دهند وبرای وزیر اعظم مسئله

ئی بوجود می آید پسماندگیہای نظام پارلیمانی درعصر حاضر با وضاحت کامل به میان می آید۔ بعد از انتخابات [۱۰] حالیه پاکستان حکومتہائی کاندیدان امیدواران آزاد جور شده است۔ گویاکه کاندیدہائی آزاداکثر تنظیمہارا بمثل بازار سیاه قرار می دهند۔ دربعض از ولایات صورتحال چنین نیز دیده شده که ہمه کاندیدان آزاد بحیثیت وزیران مقرر گردیدند' و ممبران اعضاء احزاب مصداق این مثال گردیده اندکه:می بینیم ولی نمی توانیم که هیچ کاری راانجام بدهیم نظام صدارتی آنقدر صاف است که بعد ازانتخاب صدراکنون صرف صدرہر کسی راابل بداند۔ وزیر بسازد۔ در نظام صدارتی بودن وزیران از کانگریس ضروری نیست۔ درحالیکه در نظام پارلیمانی برای وزراء بودن آنہا را از کارکنان پارلیمانی ضروری است۔ در نظام صدارتی از صلاحیتہائی آن اشخاص نیزاستفاده کرده می شود آنہائیکه از بازی سیاست دوراند' لیکن درشعبه ہائی خاص مہارت ذاشته می باشند۔ مثلاً برای شمادرامور مالیات چنان شخصی درکاراست که از اقتصاد جدید بطور کامل واقف و آگاه بوده باشند۔ اکنون ضروری نیست که آن عضو پارلیمان هم باشد۔ مگر درنظام پارلیمانی ازخدمات وازفن آن استفاده کرده نمی توانید تاآنکه آن شخص عضوپارلیمان قرار نه گیرد۔

لوازم سه گانه نظام خلافت

بعد از آن سخنہانی اصولی اکنون ما بر آن سه اشیا روشنی می اندازیم که به شامل کردن آن سه اشیاء ہر نظام حکومتی که باشد بانظام خلافت تبدیل کرده می شود۔

۱۔ حاکمیتِ اللہ جل جلالہ : از همه اولتر باید این سخن تسلیم کرده شود که حاکمیت صرف از الله تعالی است چراکه برای خلافت شرط اول و لازم همین است که در حق او تعالی بنده از حاکمیت دستبردار گزدد و تسلیم کند که۔ حاکمیت برای الله جل جلاله است بنده محض خلیفه آن است۔ [۱۱]

الحمدلله که در مملکت ما (پاکستان) دراساس آئین نامه (در قرارداد مقاصد حاکمیت الله جل جلاله باصراحت کامل این اقرار موجود است۔ درآن گفته شده است که حاکمیت صرف از الله جل جلاله است و با ما چیزی اختیاراتی که هست' آن بالذات از ما نیست بلکه اعطاء کرده یا مفوض شده هست و آن از طرف الله جل جلاله یک امانت مقدس است۔

این اختیارات باید صرف در آن حدود قرار گرفته استعمال می شوند آنکه حاکم اصلی معین فرموده اند۔ گریا که به سطح آئین نامه اعلان خلافت کرده شد۔ درحالیکه در دنیا در ممالک دیگر نظرینه جمعیت آن مملکت از لحاظ اکثریت منتهی اعلان مذہب دولتی به چنین الفاظ کرده۔ می شود که "مذہب کشور مذہب مسیحی است" در آئین نامه ما اعلان مذہب دولتی نیز است که آن اسلام است' حال آنکه بعد از تصویب قرارداد مقاصد ضرورت اعلان چندان نه بود۔

۲۔ ممانعت قطعی راجع به قانون سازی خلاف کتاب و سنت : لازمه و یا شرط دوم نظام خلافت این است که باید به سطح دستوری طی کرده شود که درین جا هیچ نوع قانونی منافی کتاب و سنت ساخته نمی شود۔ برای اینکه نفاذ حاکمیت الله جل جلاله به چه نوع به میان می آید؟ مقننه هر آن چیزیکه بوده باشد خواه بنام پارلمان باشد'

مجلس ملی باشد، مجلس شوری باشد و یا به کدام نام دیگری موسوم شده باشد، دائره قانون سازی آن باید چه بوده باشد؟ این اداره یعنی مقننه بخش اہم طرح ریاستی جدید می باشد آن در حال حاضر آئین نامه و بالخصوص بر خلاف حقوق بنیادی مجاز قانون سازی نمی شود، و در غیر آن در متباقی در ساختن ہر قسم قوانین برای آن اختیار حاصل است، لیکن در نظام خلافت این اداره در اختیارات قانون سازی خود پابند اطاعت کتاب و سنت بوده می باشد۔ چنانچه بر سطح آئین طی کرده می شود که قدرت قانونی محدود و تابع قرآن و سنت می شود در آیه شماره یک (۱) سوره الحجرات این مفہوم در الفاظ بہتر و خوشنما تعبیر کرده است :

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تُقَدِّمُوْا بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهٖ﴾

حدود الله جل جلاله در قرآن موجود اند همچنان حدود رسول الله صلی الله علیه وسلم در احادیث موجود اند۔ نمایندگی الله جل جلاله قرآن مجید می فرماید همچنان قائم مقامی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای "سنت" حاصل است۔ چنانچه به سطح آئین بدون از کدام استثناء بالا دستی کامل کتاب و سنت قبول کردن لازمی است۔ اگر در آن یک چیز هم کشیده شود پس همه معامله ختم می شود۔ و ما در گرفت آن وعید می آئیم که در سوره البقره در آیه شماره (۸۵) به سمع بنی اسرائیل رسانده شده است :

﴿ اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتٰبِ وَتَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَآءُ مَنْ يَّفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۚ وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّوْنَ اِلٰۤى اَشَدِّ الْعَذَابِ ۚ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ ﴾

"آیا شما بر یک حصه کتاب ایمان می آورید از حصه دیگر آن

انکار می ورزید پس هریکی از شما این کار امی انجام دپاداش آن عبر از این چه خواهد بود که در زندگی دنیا برای آن رسوای باشد و در آخرت آن به طرف عذاب شدید گردانده می شود ـ و آن چیزیکه شما می کنید الله جل جلاله از آن غافل نیست"۔

الله جل جلاله مارا از مصداق این وعید خود نگهدارد ـ آمین!

درمورد تسلیم کردن بالادستی کتاب و سنت یک مثال بهترین دریک حدیث شریف وارد شده است:

﴿ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كمثلِ الفرَسِ فِي آ خِيَّتِهٖ يجُولُ ثُمَّ يرجِعُ إلٰى آخيَّتِهٖ ﴾

"مثال مومن مانند آن اسپ است که با میخ خود بسته شده است و در ماحول آن گشت کرده پس به طرف آن باز میگردد"۔

اسپ آزاد به هر جای که خواسته باشد گشت می کند و می چرد لیکن اسپیکه با میخ بسته شده باشد آن فقط به اندازه رسمانش رفته می تواند و نه زیاده از ان ـ دائریکه بمطابق رسپان یعنی مطابق درازی آن تشکیل شده است در داخل آن با آزادی کامل بر هر جایکه خواسته باشد میتواند گشت بکند ـ

این حدیث مبارکه بهترین مثالی آئین نامه حکومت اسلامی و نظام خلافت است ـ چنانچه در داخل حدود کتاب الله و سنت رسول بوده اہل ایمان آزاد اند ـ آنها بر اصول ﴿ اَمْرُهُمْ شُوْرٰى بَيْنَهُمْ ﴾ فیصله های خود را کرده می توانند ـ لیکن ازین دائره بیرون شده نمی توانند ـ

۳ـ نفی ملیت مخلوط : این لازمه سویم نظام خلافت است که آن را در هر نظام جمهوری دنیا شامل کرده آن را با نظام خلافت تبدیل کرده می توانیم ـ

مقننه در ریاست اسلامی

ازاله یک مغالطه دیگر نیز ضروری است که در اذهان اکثر مردم که دارائی مزاج مذهبی اند موجود است۔ وآن اینکه آنها فکر می کنند که اگر حکومت اسلامی قائم شود پس چونکه شریعت همه مکمل موجود است۔ لهذا ضرورت برای هیچ مقننه به پیش نمی آید۔ این فکر دراصل نتیجه کم فهمی است چراکه به اساس ترقی صنعتی وعلوم جدید مسائل بی شمار نو ایجاد شده اند' که برای این در روشنی قرآن وسنت قانون سازی ضروری است۔ صرف درباره زکوة مسائل زیاده به میان آورده است۔ بر کارخانه ها حکم زکوة چه قسم است؟ حکم موترها ودیگر عراده ها چه طور است؟ از ماشین آلات ملیونها قیمت (آرزش) چه حکم است؟ وهمچنان اخراجات از آمدنی حکومت اخراجات مخصوصه یعنی در شعبه هائی مدات مختلف مثلا تعلیم' صحت' دفاع' تعین اخراجات در موارد ترقی و تعمیر و موازنه تناسب در ما بین این ها این همه از کارکردگی مقننه است۔ درین سلسله این سخن باید بطور خوبی فهمیده شود که اگر ما در دور حاضر نفاذ قانون اسلامی را خواسته باشیم پس دروازه اجتهاد را باز خواهیم ماند که ما از خود از چند صد سال تعطیل کرده ایم۔

درین ضمن یک سخن دیگری را باید به فهیم که دین ما یک دین داده شده از جانب الله جل جلاله است۔ والله جل جلاله الحکیم ذات است۔ چنانچه در دین ما این اصول نیست که هیچ کدام قانون سازی نه بوده باشد که اساس آن در کتاب وسنت موجود نه باشد در همچو صورت دائره قانون سازی نه بوده باشد' قوانین کنترول

عمارتها، قوانین ترافیکی، قوانین جواز نامه هائی مختلف، قوانین موتر رانی، قوانین جهاز رانی، قوانین هوا پیمائی مدتی غرض اینکه این قوانین لامعدود چه طور ساخته می شد۔ چنانچه در دین ما این اصول داده شد است که شما هیچ قوانینی را منافی کتاب وسنت نه سازید۔ همین طور دائره قانون سازی بسیار وسیع گردید۔ اصول فقهائی ما این است که هرشی حلال است مگر اینکه ازکدام چیزی حرمت ثابت گردد واگر اصول، این می بود که هرشی حرام است مگر آنکه حلال شدن چیزی ثابت گردد پس درین صورت دائره حلال نهایت مختصر میگردید درحالیکه دائره حرام نهایت وسیع می گردید۔ چونکه دائره مباحات نهایت زیاده وسیع است و در دائره مباحات قانون سازی کرده می شود به این لحاظ دائره قانون سازی نیز بسیار زیاده وسیع است۔

اجتہاد و پارلیمان

همین سخن را علامه اقبال" گفته اند که اکنون اجتهاد بذریعه پارلیمان باید باشد۔ گرچه این سخن علامه را فرزند آن به اساس نهایت تشهیرش فساد ذهنی پیدا کرده است مگر من این سخن علامه اقبال را صد در صد تسلیم مینمایم، چراکه اجتهادیکه بذریعه پارلمان صورت میگیرد آن درچوکات قرآن وسنت بوده می باشد۔ اجتهاد صرف همان می باشد که در دائره کتاب وسنت بوده باشد۔ اجازه این سخن هیچ داده نمی شود که پارلمان هرچیزی را منظور کند آن از دین قرار داده شود۔

برای اینکه اگر در اختیارات پارلمان آنقدر وسعت گنجاینده شود پس حاکمیت بدست پارلیمان داده می شود۔ درحالیکه در

حکومت اسلامی حاکمیت صرف از الله جل جلاله بوده می باشد- برخلاف این تصوریکه از حاکمیت مردمی است آن غیراز کفر و شرک چیزی دیگری نیست- برای ما لازم است تا فرقی درمیان "حاکمیت مردمی" و "خلافت عوامی" را بطور صحیح بفهیم- این است صورت اصولی وعملی اجتهاد پارلیمانی- این چند مسائل اہم عہد حاضر هستند- که بطور صحیح فہمیدن آن ضروری است- طوریکه قرار فوق عرض کرده شد که در اسلام دائره مباحات بسیار وسیع است- چنانچه ممکن است که در یک معامله مثلا من می گویم که این باید کرده شود درحالیکه شخص دیگری اجتہاد می نماید و می گوید که معامله باید دیگر گون کرده شود، وبه نزد آن رایش اقرب الی السنه است پس در صورت مندرجه بالا اجتہاد کدام کسی باید نافذ کرده شود؟ این سخن را باید پارلمان طی کند- ظاہراست که درباره مباحات پارلمان طی کرده می تواند- لیکن حلال را حرام ساخته نمی تواند- معاملات اگراز قبیل مباحات است پس به اکثریت آراء طی کنید- درین نوع هیچ حرج وجودندارد- لہذا این اصول راباید تسلیم کرد که همچو معاملات راپارلمان طی می کند-

این سخن رابه یک حواله دیگری نیز فہمانده می توانیم- در دور بنو عباس بر حضرت امام ابوحنیفه" فشارآورده شده بود که منصب قاضی القضاه رابپزیرد، براجتہادات آن جناب نظام کامل درجریان می افتد، مگرامام ابوحنیفه" انکارکردند- {۱۲}

انکار به خاطر این کردند که قانون اسلامی هنوز در "مرحله ابتدائی" بود من هم اجتہاد میکنم، دیگر مجتہدین نیز موجود اند، لہذااختیارکردن این حق برای خود آماده نمی باشم که صرف

اجتهاد خودم بر همه دیگران نافذ باشد۔ امام ابوحنیفهؒ می فهمیدند که قوت نافذه بدست بادشاه و آن من را انتخاب می نماید۔ برای این اجتهاد من نافذ میگردد۔

ازین سخن یک مثال دیگری این است که صد سال قبل از امروز اورنگزیب عالمگیر یک کمیته علماء را تشکیل دادند۔ این کمیته مطابق به دور خود فتاوی ترتیب دادند۔ حالانکه فتاوی و کتابهائی فقیه قبلا نیز موجود بودند لیکن تحت تبدیلی حالات ضرورت به اجتهاد محسوس گردید۔ این سخن باید پیش نظر گرفت که علماء نامزد ساخته شده بودند۔ در دور ملوکیت علمائیکه پسندیده بادشاه بودند آنها آوردہ شده جمع کرده شدند۔ این اداره منتخب نه بود۔ برای اینکه در آن وقت قوت نافذه بدست شاه بود۔ امروز قوت نافذه بدست یک شخص نه مانده است بلکه بدست پارلیمان انتقال یافته است۔ چنانچه امروز همان اجتهاد نافذ میگردد و درجه قانون را حاصل می نماید که پارلیمان آن را به تصویب می رسانند۔

صورت عملی بالادستی کتاب و سنت

مرحله نفاذ حاکمیت الله جل جلاله یکی آئینی است آنکه شما در آئین نامه خود نوشته کردید که بر هر شی باید بالادستی قرآن و سنت بوده باشد۔ بعد از اقرار آئینی این حاکمیت مرحله نفاذ عملی آن باقی است۔ درین ضمن از آیه شماره (۵۹) سوره النساء رهنمائی میسر میگردد۔

﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِى الْاَمْرِ مِنْكُمْ ۚ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِىْ شَىْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَى اللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ

اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ؕ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَّاَحْسَنُ تَاْوِيْلًا ﴾ (النساء : ۵۹)

"ای مومنان فرمانبرداری کنید الله جل جلاله را و فرمانبرداری کنید پیغامبر را وفرمان روایان را از جنس خویش پس اگر اختلاف کنید در چیزی پس راجع کنید او رابسوی الله جل جلاله وپیغامبر صلی الله علیه وسلم اگر اعتقاد میدارید به الله جل جلاله و روز آخر این بهتر است و نیکوتر به اعتبار عاقبت۔"

ازین آیت کریمه یک سخن این معلوم شد که اطاعت الله جل جلاله واطاعت رسول آن مستقل وغیر مشروط است چراکه باهردو "اَطِيْعُوْا" (صیغه امر) بطور جداگانه وارد گردیده است۔ {۱۳}

وسخن دیگر ازین آیه کریمه این معلوم گردید که درصورت به میان آمدن نزاع با اولی الامر در معامله فیصله پذیر رجوع به الله جل جلاله وبه رسول الله صلی الله علیه وسلم ضروری است۔ گویا

۱) نزاع با ولی الامر ممکن است{۱۴} درحالیکه اطاعت بی چون وچرای الله جل جلاله و رسول الله صلی الله علیه وسلم کردن لازمی است۔

ب) فیصله نزاع به طرف الله جل جلاله وبه طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع کردن لازم بوده۔ مگر سوال این است که صورت ارجاع چه طور باشد که برای فیصله نه الله جل جلاله ونه رسول الله صلی الله علیه وسلم موجوداند۔ {۱۵}

درمیان آئین نامه های حکومتی عصر حاضر ودرمیان شهروند و درمیان مقننه وشهروند درامور متنازعه همچنان درامور متنازعه

همچنان حواله عدالتها کرده شده است چنانکه فیصله اختلاف یک شهروند درمیان شهروند دیگر بذریعه عدالتها صرف انجام می یابد۔

چنانچه درباره کدام قانون ویا اقدام اگراین اختلاف واقع شود که آن در دائره کتاب وسنت موجود است ویا چه طور' پس فیصله این نزاع نیز همچو دستورات جمهوری دیگر درنظام خلافت نیز حواله' عدالتها کرده می شود۔ درین سلسله اذن اصولی از روشنی هدایات آن آیات واحادیث مبارکه حاصل کرده می شود که در آن آیات واحادیث مبارکه درباب خصومات ونزاعات عدل' وغیر جانبداری وپاسداری عمومی کتاب وسنت موجود است[۱۲]۔

همین طوردرین آیه کریمه گرچه حکم اطاعت اولی الامرداده شده است مگر طریقه تقرر آن راواضح نه کرده اند۔ حکمت عدم وضاحت طرز تقرر همیں است که ما از لحاظ حالات تمدنی خویش و مطابق ارتقاء اجتماعی بطور احسن طریقه قابل عمل خود اختیار کرده بتوانیم۔ البته این یک سخن واضح کرده شده است که اولی الامر باید از جنس شما بوده باشد ونه از اغیار ونیز سخن دیگر اینکه در تقرر آنها روح مشاورت ضروری موجود باید بوده باشد۔

تقرری اولی الامر بذریعه انتخاب

برای تقرری اولی الامر طریقه انتخاب نیز اختیار کرده می شود مگرنظام انتخابات رادرریاست اسلامی پابند چند قیود باید کرد تاکه تقاضائی روح عصر که انتخابات اکثر فالاکثر به پایه بزرگی شدن آن ضروری است۔ اکثر فالاکثر مردم (شهروندان) باید از لحاظ

آراء درآن دخل عمل داشته باشند۔ دریں ضمن نیز من به حضور سید الطائفه امام اعظم ابو حنیفهؒ خراج تحسین تقدیم می کنم آنها فرموده اند که: "المُسلِمُ کُفُوٌّ لِکُلِّ مُسلِمٍ" یعنی "به اعتبار حقوق قانونیؒ وآینی همه مسلمانها یکسان اند"۔ در حکومت اسلامی این چنین هرگز شده نمی تواند که یک مسلمان متقی است لهذا حقوق قانونی و آئینی آن چیزی زیاده تسلیم کرده شوند از یک مسلمان فاسق وفاجر حقوق آن چیزی کم باشند۔ ازلحاظ حقوق شهروندی تمامی شهروندان حکومت اسلامی نسبت به حقوق شان یکسان و در نگاه قانون همه مساوی اند۔ البته در تفویض مسئولیتها به آن شهروندان نظر به علم وعمل آنها امتیاز کرده می شود که یک امر ضروریؒ ولازمی بوده۔ همین سبب است که در حکومت اسلامی حق رای دهی به تمام مسلمانها حاصل می باشد۔این سخن هم آهنگ تعلیمات اسلامی وتقاضای روح عصر نیزاست که تعداد زیاده مردمان رَااحساس شمولیت شان درنظام حکومت بوده باشد۔

اوصاف راءی دہندہ

البته برائی رای دهنده چیزی قیودات ناگزیریم تا بگزاریم دریں ضمن یک مسئله این است که عمر رای دهنده به چه اندازه باید بوده باشد۔ ۴۰ سال باشد ویا ۲۱سال بوده باشد؟ ویا ازیں مقدار چیزی کم ویا زیاده باشد؟ رای ذاتی من این است که عمر رائی دهنده باید که اقلا چهل سال بوده باشد۔ من این سخن را چندیں مراتب مکررا عرض کرده ام که چیزی حکمت ضرورا می باشد که در قران حکیم ارشاد شده است ﴿حَتّٰى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ "تا اینکه هر

گناه آن به قوت خویش رسید و عمر آن به چهل سالگی رسید" اگر عمر رای دهنده چهل سال کرده نه شود چراکه درین صورت یک طبقه خیلی کلان شهری در پیاده نمودن نظام از احساس شرکت محروم می ماند.... پس شرکت کننده درانتخابات باید از لحاظ عمرش کم از چهل سال نه بوده باشد- لیکن این همه امور در دائره مباحثات می آیند و یا مشاورت باهمی طی کرده می شوند- و نیز در پارلیمان درین سلسله قانون سازی کرده شده می تواند- این هم ممکن است که به اساس مشوره باهمی برای رای دهنده چیزی معیار تعلیمی و حدود آن مقرر کرده شوند چراکه از تعلیم مقدار و سنجش شده میتواند مگر اهلیت رای دهنده از لحاظ تقوی آن مد نظر گرفته نمی شود- چراکه ممکن است یک شخص به ظاهر عادات تقوی داری را لباس خود قرار می دهد لیکن اندرون آن در حقیقت چیزی دیگری باشد-

اہلیت اشتراک کنندگان در انتخابات

درریاست اسلامی آن کسانیکه میخواهند درانتخابات سهم بگیرند برای آنها یقینا معیارهای باریک تعین کردن لازمی است- و برای آنها ثبوت کردار مثبت ضروری است تا پیش نمایند- خصوصا در مورد وضع مالی آنها از لحاظ معاملات مالی آنها باید صورت صفائی پیش نمایند از آنها به هریکی این گفتن لازمی است که در ملکیت آنها چه قدر مال موجود است و این را از کجا بدست آورده است؟ درعدالت اسلامی منتهی هرشخص نمی تواند تا حیثیت گواه را داشته باشد- ضروری است تا آن اولا کردار خود را ثابت نماید- که آن را در اصطلاح اسلامی "تزکیة الشهود" می گویند- درباره گواه ها ما تمامی اصول هائی عدلیه را در شرائط رای

دهنده و کاندید نیز بکار برده میتوانیم - که به این طریقه راه‌هائی اشخاص نامطلوب تنک‌تر می شوند - من این اشاره‌هائی اصولی را کرده‌ام - بامشاورت باهمی تفصیلات نیز مرتب کرده می توانیم و درآن مشوره‌ها تبدیلی نیز آورده می توانیم -

نظام احتسابی

سخن دوم واهم این است که برای نمائندگان منتخب یک نظام موثر مواخذه باید ترتیب وساخته شود - این نظام برای این ضروری است که منتخب شدگان همچو ابوبکر صدیق و عمر رضی الله تعالی عنهما نمی باشند که از طرف آنها اندیشه هیچ قسم خیانت نه بوده باشد - تزکیه خلفاء راشدین را به ذات خود محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده بودند - ودر عصر حاضر این نظام مواخذه در ممالک ترقی یافته به اندازه کافی موثر است چنانچه در آمریکا برخلاف صدر نکسن اکنون تحریک مواخذه شروع شده بود که آن خود به خود مستعفی گردید - آئین امریکا هر آن جائیکه به صدر نهایت اختیارات زیاد داده است درهمان جائی نظام سخت جلوگیری واعتدال صدر را نیز بطور خصوصی به خود نگران ساخته است -

آئین نامه پاکستانی وماده های اسلامی

این سخن قبلا نیز گفته شده است که دستور پاکستانی تقاضاهای دستوری ریاست اسلامی را ... اقرار حاکمیت الله جل جلاله ... رابذریعه قرارداد مقاصد فقط تکمیل کرده است - لیکن متاسفانه یک پہلو این است که تا یک مدت این قرار داد مقاصد

حیثیت دیباچه آئین نامه راداشت که به سبب نه بودن این قرارداد بخش واجب العمل آئین نامه برخلاف حکومت ویا برخلاف هیچ قانون چیزی دعوه شده نمی توانست. درتاریخ آینی پاکستان در مرتبه اول درین مورد مرحوم ضیاء الحق قدم برداشت و... قرارداد مقاصد رااز دیباچه آئین خارج ساخته ودرصورت ۲(الف) آئین نامه بطورمکمل جزوآئین نامه ساختند.

لیکن مرحوم ضیاء الحق قرارداد مقاصد راگرچه جزو آئین نامه ساختند مگر دفعاتیکه در داخل دستور متصادم قرارداد مقاصد بودند آن رابجای خود گزاشت که نتیجه آن چنین شد که دادگاه عالی سند قرارداد مقاصد راحق اولیت داده وینک قضاوت را کردند. که بعدا دیوان عالی کل کشور به استناد این که تمامی ماده های دستور حیثیت مساوی دارند فوقیت یک ماده بر ماده دیگری نیست این فیصله رارد کردند. مناسب ولازم این بود که در وقتیکه قرارداد مقاصد را جز آئین نامه می ساختند هم درآن وقت دفعات ماده های متصادم قرارداد مقاصد رااز آئین بیرون ساخته و از بین محو می ساختند. به متعلق بالادستی کتاب وسنت ماده ۲۲۷ آئین موجوده که الفاظ آن قراراذیل است :

All existing laws shall be brought in conformity with the injunctions of Islam as laid down in the Holy Quran and Sunnah, in this part referred to as the injunctions of Islam, and no Law shall be enacted which is repugnant to such injunctions.

تمامی قوانین موجوده باید تحت قوانین که تائید قوانین اسلام دارد که درقرآن مجید وسنت موجود است ودرین بخش اینها قوانین اسلام به شماری آیند و هیچ قانونیکه مخالف این قوانین باشد اجراء نخواهد یافت.

بمشابهت همین الفاظ این شق آئین نامه پاکستانی شامل کرده شده است۔

یقینا این الفاظ برای اعتراف واظهار بالادستی قرآن و سنت کافی هست۔ لیکن متاسفانه سخن این است که چیزیکه درین ماده داده شده بود آن بذریعه ماده های دیگر در همین باب آئین نامه واپس گرفته شد۔ که خلاصه آن این است که براین ماده آئین نامه عمل فقط درآن صورت می شود که تفصیل آن درین باب گفته شده است و تفصیل این اجمال این است که حکومت یک مشاوره نظریاتی اسلامی نامزد می کند که مشتمل بر مواد ذیل بوده شد :

١) از جمله قوانین موجوده ویا از بخش این قوانین چیزی را نشاندهی می کند که متصادم کتاب وسنت باشد۔

٢) مجلس شوری مرکزی ویا مجالس ایالتی باید درباره قوانین مجوزه دریافت کند که کدام قانون و یا چیزی از بخش آن متصادم کتاب و سنت هست ویا چه طور بعدا آن از کیفیت مشوره خویش اطلاع می دهد۔ واضح باد که هریکی قانون مجوزه اسلامی را به مشاوره نظریاتی اسلامی آن وقت ارسال می کند که از تمامی ارکان مجلس شوری اقلا ٢٠٪ بیست فی صد ارکان فقط ضرورت این امر را احساس کنند۔

٣) هرگاه صدراعظم ویا والی کدام ایالت (گویا حکومت مرکزی ویا ایالتی) قانون را به خاطر مشورت برای مجلس ارسال کند پس آنها مشوره خویش را ارسال می کند۔ لیکن در تمام صورتها که کونسل نظریاتی اسلامی مشورت می دهد حیثیت آن صرف حیثیت سفارش می باشد۔ به پارلیمان مرکزی یا به مجلس ایالتی اختیار حاصل است که آنها این

مشوره را قبول کند ویا رد کنند۔ وبہمین طور حکومت نیز پابند مشوره نه باشد۔ گویا که برخلاف کتاب وسنت ہرنوع اعلان قانون سازی به طورکامل به قضاوت مجالس منتخب منحصر است۔ دریں صورتحال مرحوم ضیاء الحق درضمن پیش رفت به طرف اسلام برسطح اسلام یک کاردیگری رانیز انجام داد۔ لیکن با نیم دلی انتہائی انجام داد۔ اگرچه این پیش رفت به سمت صحیح بود لیکن بطورکلی تقاضاہا تکمیل نه شدند که آن پیش رفت قیام عدالت شرعی وفاقی بود۔ به آن عدالت اختیار داده شد که آن بردرخواست یک شہروند ویا خود بخود درباره ہرقانون رائج فیصله کند که آیا متصادم کتاب وسنت است۔ ودرصورت متصادم بودن به حکومت وقت متعین بدهد که درآن یابرخلاف این قضاوت۔ دادگاه عالی کشوربرای شکایت کردن ویااین قانون رامطابق کتاب وسنت بسازند۔ لیکن درمدت مقرره اگرحکومت از همین دوکار هیچ یکی راعملی نکرد پس بعد از گزشتن مدت آن قانون خودبخود کالعدم قرارمی گیرد۔ لیکن درقیام این عدالت :

۱) یک خطا این کرده شد که برای این کاملا یک عدالت جداگانه ساخته شدحال اینکه این رابانظام عدلیه مملکت منسلک کردن لازمی بود۔

۲) وخطا دوم این کرده شد که درجه این عدالت نسبت به دیگر عدالت ہا کم مانده شد تقرری (قضات) فقط برای سه سال تعیین کرده شد۔ وبرای اخراج آن اختیار نیز مانده شد که بہمین اساس این عدالت از فشار حکومتی آزاد ولی قابل

اجراء فیصله نه مانند۔

۳) سستم سوم این کرده شد که در دستهای این عدالت دو الچک و در پاهای آن دو زولنه انداخته شدند۔ الچک اول اینکه دستور پاکستان از دائره این عدالت بیرون ساخته شد۔ و الچک دوم اینکه قوانین عدالتی و ضوابط یعنی نیز از دائره این بیرون است۔ علاوه ازین دو پابندی این بودند که قوانین عائلی مسلم از دائره این عدالت بیرون است تا ده سال قوانین مالی نیز از دائره این عدالت بیرون ساخته شدند چنانچه بر خلاف این نیز دروازه این عدالت ممنوع الدخول قرار داده شد۔

همین سبب است که این همه پیش رفت عملا بیهوده ثابت گردید چراکه در قرآن مجید از همه زیاده تفاصیل درباره قوانین عائلی موجود اند۔ شما حیران می شوید که انگلیس نیز در زمانه خود با این قوانین مداخله نه کرده بود۔ مسلمانهای هند نیز برای قوانین عائلی خویش تحفظ حاصل نمودند۔ لیکن یک امر نظامی محمد ایوب خان در مملکت ما قوانین یک منکر حدیث را نافذ ساخت که آن در دوره یازده ساله وی نافذ ماند و تا حال نافذ اند البته.. یک پابندی دیگر که تا یک وقت مقرره بجائی خود بود آن به تکمیل ده سال مفتوح گردید لهذا محکمه های شرعی مرکزی آن قضاوت تاریخی دادند که سود بانکی نیز ربا است۔ در نزدیک من این از درجه قرارداد مقاصد یک قضاوت مهم است ولی حکومت آئی جی آئی بر خلاف این دادگاه شریعت دیوان عالی مرکزی شکایت دائر کردند که تا حال تحت سماعت قرار دارد۔ {۱۷}

از این صورتحال این نتیجه را اخذ مینمایم که در گفتن سخن

گرچه آسان است که دفعه بالادستی قرآن وسنت در دستور شامل کرده شود۔ لیکن این نہایت قرص تلخ تروعبورآن از حلق وہضم آن نہایت مشکل است ۔" (ترجمه ازاردو)

می گشت فلک زنور سحر ائینه پوش
ہر ظلمت شب سیماب پا خواہد شد

نفی قومیت مخلوط

اکنون ما به طرف آن چیز سوم بر میگردیم که آن را در ہر نظام جمہوری دنیا شامل سازیم آن به خلافت تبدیل شده می تواند۔ آن چیز سوم این است که نفی قومیت مخلوط کرده شود۔ بطور اصولی این سخن باید فہمیده شود که درکشور اسلامی حیثیت غیر مسلم چون اقلیتہای تحفظ داده شده است۔ آنہا درکشور اسلامی ہمراه مسلمانہا شہروند مساوی نمی باشد۔ این ہم یک قرص نہایت تلخ است که فروبردن و ھفتم ساختن آن کار آسان نیست چراکه درعہد حاضر گادی سیاسی ہمه دنیا برد دوعرابه (چرخ) "سیکولرازم" و"نیشنلزم" به حرکت است۔ گویا که درما بین مذہب و سیاست جدای کامل به وجود آمده است۔ مذہب معامله فردی یک شہروند می باشند درحالیکه بانظام اقتصادی سیاسی واجتماعی وعائلی ہیچ تعلق آن نیست۔ باشہروندگان یک کشوردرامورشہروندی مساوی اند۔

فریب شہروندی مساوی

مگر این سخن قابل یادداشت است فقط به طور فطری (ویا بمطابق ادعا زبانی) این ہمه درشہروند بودن مساوی اند وگرنه به

مثل مملکت ترقی یافته امریکا که درآن خلیج تفاوت وفرق که درمیان سفید پوست وسیاه پوست وجود دارد آن راکیست که نمی فهمد۔ همچنین درهند که در دنیا از همه ممالک دیگر مدعی یک مملکت سیکولر بودن می باشد از فرق شودر و برہمن ہمه دنیا آگاه می باشد۔ در هند ہمیں معامله مسلم و غیر مسلم است۔ این یک سخن جداگانه است که بطور نظریاتی آئین نامه هند همین می گوید که هرشہروند مساوی است۔

درنظریات افکار پرفریب عہد حاضریکی بودن "مساوی بودن شہروندی" این آنچنان تصور دلفریب است که درمقابلش هیچ تصور دیگری در پیش انظار نمی روید۔ لیکن این سخن لازمی است که اگر شما میخواهید تا نظام خلافت را قائم سازید پس نفی قومیت مخلوط لازمی می باشد [۱۸] درین موقع یادداشت این سخن نیز ضروری است که "قومیت جداگانه" فقط مادر پاکستان است از بطن این نظریه۔ این نظریه پاکستان زائیده است۔ پاکستان بر بنیاد نفی قومیت وطنی به وجود آمده بود۔ جنجال حزب مسلم لیگ با حزب کانگریس فقط همیں بود که مسلمانہا ملت جداگانه دارند۔ درحالیکه موقف جزب کانگریس این بود که تمامی افزاد سکونت پذیر درهند، مسلم، هندو، سکھ، عیسائی و پارسی همه یک قوم اند حال آنکه ما گفتیم که ما این سخن را صحیح نمی کینم قومیت ما با مذہب ما وابسته است۔

ازروی تعلیمات اسلامی درکشوراسلامی حیثیت غیرمسلم ازذمی است۔ بدقسمتی این است که مغرب باما بابازی کلان پیش آمده است۔ چنانچه ہرآن چیزما که پسندیده آن نه بود آن رادشنام

ساخته مانده اند۔ وپهلوی المناک تر آن این ست که آن دشنام را مغرب آن قدر برانگیخته ساخت که از خودها به گفتن درآمدند که ما همچو گفتار را هیچگونه نمی کینم۔ برماخواهی ونخواهی این تهمت است۔ حال آنکه "ذمی" چیزی اصطلاح قابل مذمت نیست بلکه این درحقیقت از لفظ "ذمه" ماخوذ شده است۔ و مفهوم آن این است که کشوری اسلامی ویا نظام خلافت حفاظت آبرو' عزت جان و مال غیر مسلم را ذمه بدوش میگرد۔ به یک اعتبار لفظ ذمی به مسلمان نیز گفته شده است۔ چنانچه نبی کریم صلی الله علیه وسلم اقلا بعد از بیان کردن شرائط بسیار کم مسلمان بودن فرموده اند: "فذٰلک المُسلم الّذی لهُ ذِمَّةُ اللّٰهِ و ذِمَّةُ رَسولِهِ" (پس این است آن مسلمان که برای آن ذمه الله جل جلاله است وذمه رسول اوتعالی است۔)[19]

حقوق وپابندیهای غیر مسلم در نظام خلافت

بیائید ببینیم که درنظام خلافت برای طبقه غیر مسلم کدام کدام حقوق حاصل ومیسر اند ودر کدام کدام جائی برآن ها تحدید است۔ اولا ما بندش هائی عائده برغیر مسلم را بیان می کنیم۔ در ضمن این :

۱) سخن اول این است که هیچ غیر مسلم خلیفه (سربراه مملکت) مقرر شده نمی تواند۔ این سخن درعهد حاضر نیز تسلیم کرده می شود چنانچه برسطح آئینی طی کرده می شود که سربراه کشور مثلا مسلمان باشد و یا عیسائی باشد۔ (بلکه تا اینکه از کدام فرقه عیسائی بوده باشد) لیکن این پابندی براساس مذهب رسمی آن مملکت تطبیق

کرده می شود۔ لیکن دریں جا این معامله است که الله ج خلافت را گرچه به تمام نوع انسانی اعطاء فرموده بودند لیکن در نوع انسانی کسی که مدعی حاکمیت شده قیام کردند (و یا حاکمیت غیر الله را تسلیم کردند) پس حق خلافت آنہا ازدست آنہا کشیده شد لہٰذا خلافت اکنون فقط از مسلمان است چنانچه بطور منطقی غیر مسلم خلیفه شده نمی تواند۔

۲) پابندی دوم این است که در نظام خلافت عہد حاضر کارکن مقننه هیچ غیر مسلم شده نمی تواند برای اینکه در نظام خلافت دارومدار قانون سازی بر کتاب و سنت است وکسی که کتاب الله و سنت رسول الله (ﷺ) را تسلیم نمی کند پس چه نوع آن در قانون سازی شریک شده می تواند!!

۳) پابندی سوم این است که سازندگان خط مئسی کشور باید رکنیت ادارت اہم را نیز به غیر مسلم نه دهند۔ وجوہات این نیز واضح است ہر گاه که ہر جائی دنیا نظام خلافت قائم می شود پس هدف امتیاز اولیه آن این باشد که این نظام را در تمام دنیا پخش و شائع می کند۔ اکنون شما خود فکر کنید که هیچ کسی از غیر مسلم در تشکیل وتنفیذ همچو خط مشی معاون وممد ثابت شده می تواند، ہرگز نمی تواند۔ ظاہر است که غیر مسلم بر بنیاد نظریات خویش قائل این نظام خلافت ہرگز شده نمی تواند لہٰذا آن درین راه از ایجاد هیچ نوع موانع دریغ نمی ورزد۔

به این اعتبار این ہرسه ادارات باید برای غیر مسلم ممنوع باشند۔

اکنون ما آن حقوق را تحت بحث می آوریم که تحت نظام خلافت به غیر مسلم حاصل باشند۔

۱) سخن اول این است که در نظام خلافت جان، مال، عزت، و آبروی غیر مسلم آن قدر محفوظ باشد تا قدریکه از مسلمان می باشد۔ گویاکه درین معامله هیچ نوع فرق درمیان مسلم و غیر مسلم هیچ گنجانیده نه شده است۔

۲) حق دوم این می باشد که برائی آنها آزادی مکمل مذهبی حاصل باشد۔

۳) سخن سوم این است که حفاظت معابد آنها نسبت به مساجد زیاده تر باید کرده شود۔ سخن ترجیحی حفاظت نسبت به مسجد ممکن است که شما را در تشویش واقع سازد۔ لیکن دلیل سخن من یکی دلیل قرآنی است و دلیل دیگر از عمل خلیفه راشد حضرت عمر فاروقؓ است۔

﴿ وَلَوْ لَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَّصَلَوَاتٌ وَّمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيْهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيْرًا ﴾

"اگر این چنین نمی شد پس الله جل جلاله وقتا فوقتا بذریعه بعض اشخاص بعض اشخاص (ظالم) دیگر را محو نمی ساخت پس این خانقاها، گرجه، عبادتگاها، ومساجد منهدم کرده می شدند که در داخل آنها به کثرت ذکر الله جل جلاله کرده می شود۔"

دریں آیت مبارکه ببینید که ذکر دیگر معابد مقدم است درحالیکه ذکر مساجد موخر کرده شده است۔ و دلیل دوم آن عمل حضرت عمر رضی الله عنه است که درموقع فتح بیت المقدس به پیش آمد۔ آن رضی الله عنه در کلیسا بودند که

وقت نماز شد۔ منتظمین آن کلیسا به عمرؓ گفتند که نماز را درین جا اداء کنید۔ عمرؓ فرمودند که ہرگز نه اگر من نماز را درین جا ادا کنم پس مسلمانہا این کلیسا را مسجد می سازند به استناد این که عمرؓ درین جای نماز خوانده است۔ آن رضی الله عنه از آن کلیسا بیرون آمد و در آن جای نماز را ادا فرمودند که بعدا در آنجای مسجد عمر رضی الله عنه تعمیر گردید۔

۴) سخن چهارم این است که در نظام خلافت به غیر مسلم بر قانون ذاتی خویش برای عمل کردن آزادی مکمل بوده باشد چنانچه آنہا در مراسم عروسی 'نکاح' و در نظام طلاق و میراث مطابق به مذہب خود طی می کنند۔

۵) سخن پنجم این است که برای آنہا این آزادی باشد که آنہا برائی نسل آئنده خویش طوریکه خواسته باشند ہمانطور نظام تعلیمی را عیار کنند البته در بین مسلمانہا تبلیغ اینہا ہیچ نوع اجازه داده نمی شود[۳۰]

۶) سخن ششم این است که برائی آنہا کردن تجارت و سہیم کردن در امور صنعتی و حرفوی آزادی مکمل بوده باشد و نیز برای غیر مسلم مواقع باید حاصل باشند که آنہا حسب اہلیت فنی خویش ماموریت رسمی در حکومت حاصل کنند۔ گرچه درین ضمن ادارات سازندگان خط مشی مستثنی می باشند۔ ظاہر است که در ہر اداره یک سطح عالی ترین آن بوده می باشد که در آن خط مشی بزرگ ساخته می شود۔ بر این سطح بالا باید بہر حال پابندی باشد گرچه در شعبات ماتحت مواقع ماموریتہا برای غیر مسلم نیز

همچو مسلمانها حاصل بوده می باشند۔ بحواله غیر مسلم یک سخن آخری و مهم این است که در نظام صدارتی امکان این سخن نیز است که باوجود این که کارکن درمقننه شده نمی تواند لیکن به غیر مسلم کدام وزارت ازوزارتها داده می شود۔

طوریکه اولاً گفته شده است که تحت نظام خلافت شهروند کاملا وباضابطهٔ کشور اسلامی فقط شخص مسلمان می باشد چراکه نظام خلافت باوجود تحفظ حقوق غیر مسلم بهرحال چیزی پابندیها بر آنها عائد می کند۔ اشخاص تجدد طلب بر این تمسخر می کنند که به این طرح شهروندان درجه دوم جور شده می ماند مگر من درین سلسله حیثیت وموقف اصولی اسلام راواضح کرده ام که آن رافقط ازخوف طعن ها ترک کرده نمی توانم۔

جزیہ چیست؟

درین مقام به حواله جزیه نیز چند سخنها وفهمیدن آن ضروری است۔ این لفظ را نیز دشنام ساخته اند۔ جزیه از جزا جور شده است، چنانچه در نزد ما به هر مقداریکه نظام مالیاتی است آن همه فقط جزیه است۔ درنظام خلافت اسلامی از غیر مسلم زکوه وصول کرده نمی شود چنانچه ازآنها جزیه وصول کرده می شود۔ ظاهر است که غیر مسلم نیز شهروند این کشوراست وکشور ذمه حفاظت آن را بدوش خود گرفته است ذمه که ریاست بدوش میگیرد بعوض آن مالیات وصول می کند که آن مالیات جزیه است۔ متاسفانه که این تمام اشیاء درنظر همه ما برای این گشته اند که امروز در تمام دنیا بدبختانه مسلمان خود جزیه می دهد

درین وقت در تمام دنیا نظام مالیاتی رائج می باشد که آن را ما ز کوه گفته نمی توانیم بلکه تعبیر از آن به جزیه کرده می شود۔ ہر گاه تحت نظام خلافت نظام اقتصادی اسلامی قائم کرده شود پس نقشه موجوده بطور مکمل تبدیل کرده می شو۔ تا آن وقت ما به کشور چیزیکه بعوض ضمانت تحفظ شان به قدریکه از آنہا حاصل است میدهیم آن جزیه است که آن را مالیات می نامند۔

حواشی

{۱} تعبیر خوشنمای این را علامه اقبال چنین کرده اند (ترجمه از اردو)

سروری زیبد برائے ذات بے ہمتا فقط
حکمران تنہا ہماں' باقی بتان آزری!

{۲} ویا بعد از آن بغاوت

{۳} بلکه حقیقت این است که حق خلافت را یاغی فقط بدست خود بجا گزاشت۔

{۴} درین سلسله در تاریخ آئینی کشور ما یک واقعه نہایت دلچسپ نیز به پیش آمده است قانون دان شہرت یافته A.K بروہی این را گفته رفت که ہر کسی که این را ثابت کرد که در قرآن حکیم چہارچوب آئینی موجود است من آن را یکہزار روپیه بطور انعام می دهم۔ این سخن آن به یک اعتبار صحیح بود۔ ظاہر است که هیچ چہارچوب آئینی تفصیلی در قرآن موجود نیست۔ البته قرآن حکیم فقط اصول داده است۔ قرآن کریم نه نظام صدارتی به کسی داده است نه پارلیمانی' ونه نظام وفاقی به کسی داده است ونه وحدانی۔ سخن بروہی به حواله ابن گرچه درست بود مگر از جہت فشار سیاسی آن بر این سخن خود قائم مانده نتوانستند۔

{۵} اعلی ترین ازین نظام هیچ ممکن نیست۔ علاوه از خودها بیگانگان نیز این حقیقت را تسلیم کرده اند... در سنه ۱۹۳۷ء میلادی گاندی به وزراء خود تلقین می کند تا نقش قدم ابوبکرؓ وعمرؓ را تعقیب نمایند۔ این را سحر

میگویند که برسرسرایت کرده وگویا که (الفضلُ ماشهدت بهِالاعداء) مگر بعدازآن مادرفکرتزیین محل ها گشتیم وعیاشی ها شروع کردیم۔

علامه اقبال در نظم مشهور خویش که به زبان ابلیس نواخته است۔ (ترجمه از اردو) :

من همی دانم که ملت حامل قرآن نماند
بنده مومن را هم سرمایه داری هست دین
من همی بینم که در تاریکی شب هائے شرق
یے ید بیضاست پیران حرم را آستیں

{۶} شما (امروز) آن دنیای رنگ وبوی راکه درهرجای می ببنید که ازخاک آن "آرزو" نشوونمامی یابد' آن یاازنورمصطفوی(ﷺ) روشن است ویاتااکنون در تلاش مصطفی صلی الله علیه وسلم مشغول است۔

{۷} پاک رابگیرید' وناپاک بجای خودبگذارید (مثل عربی است)

{۸} بهتراین است که (آن علوم را) مسلمان کنید۔ (و) باشمشیرقرآن (کفرآن را) بزنید۔

{۹} ثنویت (دوتائی) عقیده آنانیکه قائل دوخدای هستند۔

{۱۰} انتخابات سنه ۱۹۹۱ء میلادی

{۱۱} برما لازم است تا شکر الله جل جلاله را ادا کنیم که مادر کشوریکه سکونت داریم به سطح آئینی اعلان حاکمیت الله جل جلاله کرده شده است۔ در تمام دنیا این فقط یک کشور است که به او این افتخار داده است۔ لازم است تا برای آن اشخاص دعا خیر کنیم که آنها درباره منظوری (قرارداد مقاصد) سعی بخرچ داده اند۔ این "قرارداد مقاصد" در حالات نهایت مشکل منظور شده بود۔ جماعت اسلامی در آن حالیکه با این مطالبه قیام کرده بود در مجلس ملی فقط ارکان مسلم لیگی و هندو بودند پس درآن زمانیکه قرارداد منظور گردید بعض ازارکان مسلم لیگی با گفته بودند۔ "به سبب منظوری این قرارداد در پیش روی دنیا سرهای ندامت ما خم گشته اند که ما همچو قرارداد رجعت پسندانه را منظور کرده ایم۔ ما ازدنیای مهذب لائق چهارچشم کردن نه ماندیم"۔ ع

"که اکبر نام خدا می گیرد در این زمانه"

{۱۲} این افکار امام ابوحنیفهؒ دلیل عظمت آن است - وآن مستحق خطاب سید الطائفه وامام اعظم است -

{۱۳} این اعجاز بلاغت قرآنی است که به معه هردو (الله جل جلاله ورسول او) تکرار لفظ "اَطِیْعُوا" است لیکن اطاعت اولی الامر را به جای اینکه بالفظ جداگانه ذکر شود آن را بر اطاعت الله جلاله وبر اطاعت رسول او تعالی عطف کرده ظاهر ساخته است - چراکه اطاعت اولی الامر تحت آن دو اطاعتهای اولی است -

اگر این چنین گفته می شد که (اطاعت کنید از الله جل جلاله واز رسول او واز اولی الامر خویش) پس گویا که دو اطاعتهای آخری ما تحت اطاعت الله جل جلاله قرار می گرفت -

{۱۴} که یک صورت آن مثلا این است که اولی الامر آن حکم خود را در دائره شریعت قرار می دهد مگر هیچ شهروند این حکم را از دائره شریعت خارج قرار می دهد -

{۱۵} من این همه الفاظ را باشعور کامل گفته ام - درحقیقت در این آیه کریمه دو خلا موجود اند - این الفاظ را (نعوذ بالله) تحت کدام صورت بی ادبی نمی گویم - بلکه این دو خلاء را الله جل جلاله بربناء حکمت کامل خود بجا گزاشته اند - قرآن مجید بنا بر مصلحتهای زیاده خود بعض خلاهای رابجا می گزارد آن حضرت صلی الله علیه وسلم به صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بهمین لحاظ فرموده اند که "ای مسلمانها! درباره آنچنان سخنها نه پرسید که اگر ظاهر کرده شوند پس به ضرر شما انجام می یابند تا اگر درحین نزول قرآن حکم شما پپرسید پس آن سخنها ظاهر کرده می شوند" - گویا ممکن است که بهمین طریق شما موجب عائد ساختن چندین پابندیها برخود گردید چنانچه یک صحابی در دوران خطاب نبی صلی الله علیه وسلم دریافت کردند - که حضرت حج در هر سال فرض است - آنحضورؐ خاموش ماندند - ثانیا دریافت کرد پس حضور

صلی الله علیه وسلم فرمودند که اگر من می گفتم که بلی هر سال پس هر سال فرض می شد - به این لحاظ خواه مخواه سوالات نه کرده باشید".

درین آیه کریمه که دو خلاء موجود اند خلاصه از آن یکی این است که :

(۱) که این اولی الامر از کجا به میان می آیند؟ تا منهماد حضور صلی الله علیه وسلم می باشند؟ مسلمانان به خواسته خود یا منتخب می سازند؟ خود بخود مسلط می شوند؟ کدام خانواده و یا گروه با قوت و یا تنظیم عسکری آن را نامزد می سازد؟ جوابات واضح این همه سوالات در قرآن مجید موجود نیست اگر تعامل دیده شود پس :

(الف) حضرت نبی کریم صلی الله علیه وسلم کسی را نامزد نه ساخته بود- فقط بعض اشارات وجود داشت-

(ب) حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه به اساس (مشوره شوری) حضرت عمر رضی الله عنه را جانشین خود نامزد ساخت-

(ج) حضرت عمر رضی الله عنه (اتفاق عام امت را محسوس کرده کمیته شش اشخاص را نامزد کرد-

(د) وحضرت علی کرم الله وجهه را فقط اهل مدینه برای تمام عالم اسلام منتخب کردند چراکه مدینه دارالخلافه ومرکز سیاسی بود-

(ه) بعد ازان از داخل خانواده ها حکمران به میان می آمدند و این سلسله جاری گردید -

پس اکنون این صورتهای مختلف شدند بلکه این هم شد که بابر آمد و ابراهیم لودهی را بی دخل ساخته وبه زور بازوی خود بر دهلی تخت نشین گردید - یعنی حکمرانان متغلب نیز آمدند - فقهای ما اطاعت حکمران متغلب را نیز لازمی قرار داده اند - بشرطیکه آنها بمطابق کتاب و سنت حکم روائی کنند وامن وامان را قائم سازند - اگر این صورت عملی تسلیم کرده نه شود پس چرا بغاوت بر بغاوت کار جائز است هرگز نیست - بالاخر محکمه اعلی ما نیز تحت نظریه ضرورت حکمرانی نظام را تسلیم کرد - که محکمه قوت جنگ را با ارتش نه داشت - همین سبب است که قرآن

حکیم معامله تفرری (اولی الامر) را مفتوح گزاشته است البته یک سخن واضح کرده شده است که اولی الامر باید ازشما بوده باشد که صورت صحیح تقرری آن هین است که آن به اساس مشوره مسلمانہان باید نعین گردد - چنانچه این اصول نمونه ی داده شده ﴿وَاَمْرُهُمْ شُوْرٰى بَيْنَهُمْ﴾ یعنی همه معاملات اجتماعی مسلمانہا با مشاورت باہم باید طی شوند -

(۲) درآیه کریمه سوره النساء مندرجه بالادوم این است که ہرگاه اولی الامر ہر معامله را مطابق سنت فکر کند وبفکر یک شہروند عامه معامله مطابق کتاب و سنت نه باشد پس قضاوت که خواهد کرد؟ ازین معامله چندین صورتہا ممکن است -

(الف) شہروند با دلائل خود اظہار رای بکند واولی الامر رای آن را بپزیرد - مثلا درباره تحدید مہر به استماع آیه کریمه ﴿وَاٰتَيْتُمْ اِحْدٰهُنَّ قِنْطَارًا﴾ که یک زن استدلال کرد حضرت عمر رضی الله عنه از رای خود رجوع کرد -

(ب) شہروند از استدلال اولی الامر مطمئن گردد طوریکه بر خلاف مانعین زکوه از فیصله کردن جہاد حضرت عمرؓ و دیگر صحابہؓ از استماع استدلال ابوبکرؓ مطمئن گردد -

(ج) شہروند عامه باید در سلسله رای خود به علماء کرام و به اہل شوری رجوع کند وسخن آنہا را قبول کند -

(د) علماء واہل شوری باید ازخطائی آن اولی الامر را متنبه کرده وآن را برترک رای خود مجبور کنند -

لیکن از جمله این همه هیچ کدام طریقه ما راهم باضابطه گفته نمی توانیم البته سستم کشور عدلیه این خلا رابطور باضابطه پر کرده است - چنانچه اگر امروز در آئین ملکی نوشته کرده می شود که هیچ نوع قانون سازی باید منافی کتاب وسنت نه باشد وپارلمان کشور یک قانونی ردمی سازد که آن مطابق رای پارلمان در داخل دائره قرآن وسنت است - لیکن هیچ کدام شہروند عامه برای تسلیم کردن این سخن آماده نیست - اکنون

به شهروند... ثابت کردن ضروری بوده که تجاوز از قرآن و سنت صورت گرفته است مگر این شهروند کجا خواهد رفت؟ آن بالضرور دروازه محکمه را خواهد زد چراکه محکمه در دور حاضر محافظ آئین قرار داده شده است۔ در آئین آن حقوق بنیادی شهروند که مهیا کرده می شود حفاظت آن نیز مسئولیت محکمه عالیه است۔ چنانچه یک شهروند میتواند که برخلاف قوماندان امنیه ویا برخلاف معاون آن شکایت بدهد که آن شخص برحقوق آئینی من حمله کرده است۔ طوریکه ما دیدیم در آیه سوره النساء مذکوره بالا این دو خلا موجود اند لیکن این خلا تحت حکمت گزاشته شده است۔ اکنون این حکمت را نیز بفهمید۔ اصلا در وقت نزول قرآن عمل ارتقاء نیز جاری بود۔ در آن زمان مردم حتی فرق کشور وحکومت راهم نمی شناختند نه بمطابق فن حکمرانی سه گوشه های... (مقننه انتظامیه وعدلیه) تا حال به نوع انسانی منکشف شده بود۔ لهذا قرآن حکیم آن همه چیزها رابرای قبول کردن خلا رابجا گذاشت۔ اگر همه سخنها ازاول طی کرده شوند پس شاید بازمانه ساخته نتوانیم۔

همین سبب است که به مثل تهذیب کهنه چین که زنان رابه خاطر خورد ساختن پائیهائی آنها در کودکی کفشهای آهنی می پوشاندند۔ شریعت غرائی این طریقه رااز خود نساخته تا ارتقاء اجتماعی را معطل ساخته واحکام مفصل درین مورد بدهد ومارابه یک عهد مخصوص پابند سازد بلکه آن احکامی را به ما عطا فرمود که در هریکی ازان جلائش عجیب ووسعت معقول است وآن ارتقاء اجتماعی که درهیچ کدام مرحله آن مانع ثابت نمگیردد۔

غرض اینکه اگر یک محکمه در مورد یک قانون یااقدام این قضاوت را می داد که آن خلاف کتاب وسنت نیست پس آن قانون خواه پسند بده کسی باشد ویانه باشد بهرحال تسلیم کردن آن لازمی است چراکه در دائره مباحات به پارلمان حق قانون سازی است۔ چنانچه به اجتهاد پارلمانی این مسئله نهایت ساده بوده مگر بعض تجدد طلبان وروشن فکران غرب

ماب ماآن راخواه مخواه یک معما ساخته مانده اند۔

{۱۶} مثلا چند آیات باید تحت ملاحظه قرار بگیرد :

(ا) ﴿ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ ﴾ (المائده : ۴۸) "پس فیصله بکن تو درمیان آنها بمطابق آن چیزیکه الله جل جلاله نازل کرده است"

(ب) ﴿ وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ﴾ (المائده : ۴۲) "واگر تو فیصله میکنی پس فیصله کن درمیان آنها به انصاف"

(ج) ﴿ وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴾ (النساء : ۵۸) "وهرگاه شما فیصله می کنید دربین مردم پس فیصله کنید به عدالت"۔

(د) ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرٰىكَ اللّٰهُ ﴾ (النساء : ۱۰۵) "ما نازل کردیم به طرف شما کتاب را به حق تاکه تو فیصله کنی درمیان مردم بمطابق آن بصیرت که الله جل جلاله به تو اعطاء فرموده است"۔

(ه) ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا ﴾ (النساء : ۳۵) "واگر به شما اندیشه زیاده شدن اختلاف دربین هردو (زن و شوهر) است پس مقرر کنید یک فیصله کننده از خاندان شوهر و یک از خاندان زن"۔

درین سلسله آیات واحادیث بکثرت وارد گردیده است که به مطابق آن به محکمه ها مسئولیت واضح جهت قضاوت ها به مطابق کتاب وسنت حواله کرده شده است۔

{۱۷} وحکومت حزب مردم پاکستان (پیپلز پارتی) بخش شریعت محکمه عظمی را با هردو قضاه به کلی خاتمه داد۔ (انا لله وانا الیه راجعون)

{۱۸} منتهی اگر ملت یک مملکت با ملت یک مملکت دیگر مخلوط شده نمی تواند پس ملت تسلیم کننده مقتدر اعلی ملیت خویش را چرا مستقل نگاه نه سازند بلکه بسازند همچنان ملتیکه ما سوی الله را مقتدر اعلی تسلیم می کنند قومیت و ملیت آنها را چرا با خود شامل کنند بلکه نه کنند۔

{۱۹} به خاطر این لفظ ذمی دشنام نیست بلکه یک اعزاز است۔

{۲۰} چراکه این تبلیغ برای مقتدا اعلی کشور و بر خلاف آن یک تبلیغ بغاوت خواهد بود که اجازه آن را هیچ کشور داده نمی تواند۔ چرا همین کم است که برای تسلیم ناکنندگان مقتدر اعلی با جمله حقوق حق زیستن در کشور حاصل باشد۔

3

خطبہ ثالث

طرح اجتماعی و اقتصادی
نظام خلافت
در زمان حاضر

فہرست عنوانات

متعلقہ خطبہ سوم

قبل از گفتگو بر این موضوع نہایت درجہ اہم واضح کردن چند سخنہائی تمہیدی ضروری میدانم۔ دریں عہد قبل از امروز اگر گہی بر موضوع اقتصادیات بحث بعمل می آمد پس در ما بین نظام اقتصادی سوسیالزم و یا کمیونزم و در مابین نظام اقتصادی سرمایہ داری غرب یک تقابل در پیش روی ما می آمد چراکہ بالفعل در دنیا ہمین دو نظام موجود بودند۔ تاحدیکہ تعلق اسلام است "آن گرچہ در کتب و اذہان موجود است مگر بالفعل درہیچ کدام خطہ زمین وجود آن نیست۔ گویا ہمان سخنیکہ می گویند :

مسلمانی در کتاب ' و مسلمانہا در گور

صورتحال دریں وقت این است کہ موت یکی ازین دو نظامہائی اقتصادی دنیا گویا واقع شدہ است۔ چنانچہ حریف آن درین وقت یعنی نظام سرمایہ داری غرب در کیفیت نہایت سرور و مستی است۔ گفتار آن این است کہ ناکامی نظام اقتصادی سوسیالزم و کمیونزم این را ثابت کردہ است کہ نظام ما صحیح است۔ کہ بہ این سبب در غرب برنامہ ہائی جشن فتح گرفتہ می شوند۔ اصولا این سخن را باید عرض کنم کہ نظام اقتصادی کمیونزم گرچہ بہ یک انتہا پسندی غیرفطری رسیدہ بود لیکن آن اصلا ردعمل منطقی و فطری اقتصاد سرمایہ دارانہ غرب بود۔ دریں وقت در دنیا دوبارہ ہمان نظام سرمایہ دارانہ پخش گریدہ است چنانچہ اگر در دنیا نظام عادلانہ اقتصادی اسلام نافذ نہ گردد پس ممکن است کہ

ردعمل در شکل شدید تر از آن ظاهر گردد۔ در نظام سرمایه داری غرب ضرورا ویقینا چیزی فساد وجود داشت که ردعمل آن در صورت کمیونزم ظاهر گردید۔

اصول راہنمای مارکسزم واسلام

اسلام چهار اصول راہنمای مارکسیزم (کمیونزم) را بر سطح معنوی واخلاقی در نزد خود برقرار مانده است' ولی نه سطح قانوی۔ اصول اول' نفی ملکیت انسانی است' ہر چیز در ملکیت الله جلاله است' نه ملکیت انفرادی ہیچ انسان است ونه ہم ملکیت قومی کسی می باشد۔ درقرآن مجید این کلمات زاید از یک مرتبه وارد شده اند: ﴿لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ﴾ "فقط برای الله جل جلاله است ملکیت آن همه چیزہائیکه درزمین وآسمانہا است" چیزیکه با انسان است آن امانت است۔ به انسان چیزیکه میسر می شود آن فقط نتیجه محنت انسانی نیست بلکه آن فضل خداوند جل جلاله است' فضل آن رامی گوید که بدون از کدام استحقاق اعطاء کرده باشد۔ درحالیکه اجر واجرت بر بنیاد استحقاق میسر می شود۔ برای بنده مومن ہرگز این فکر بجا نیست که چیزیکه به او میسر گردیده است آن ہمه از نتیجه محنت وتحصیل آن است' ونه باید این فکر کند که این چیزہا نتیجه ذہانت وصلاحیت آن است۔ درسوره جمعه ارشاد است :

﴿فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوْا فِي الْاَرْضِ وَابْتَغُوْا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ﴾

یعنی "ہرگاه نماز (جمعه) مکمل گردد پس منتشر شوید در زمین وتلاش فضل الله جل جلاله رابکنید"۔

چنانچه از این فضل حق جائز انسان فقط ضروریات آن است۔ و آن چیزیکه زائد از ضروریات است آن را در حقیقت الله جل جلاله به خاطر آزمائش به ما اعطاء فرموده است۔ امتحان این است که اموال زائده از ضروریات را بر فقراء و مساکین تقسیم کرده و حق را به حقدار میرسانید و یا بر آن قبضه غاصبانه کرده می نشنید که این مال من است۔ چنانچه در سوره بقره الله جل جلاله ارشاد می فرمایند :

﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ ۖ قُلِ ٱلْعَفْوَ ﴾

"یعنی (ای رسول الله صلی الله علیه وسلم) این ها از شما می پرسند که چه چیزی را انفاق کنند' بگوئید: چیزیکه از ضرورت زائد است" (انفاق آن را بکنید۔ یعنی در کارهائی خیر آن را مصرف کنید)

شما بسنجید که ازین بالا ترهم کدام سوسیالزم ممکن است۔ لیکن این کار رضاکارانه است' و اختیاری۔ ازین قانون ساخته نمی شود۔ چنانچه ما می بینیم که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بمطابق آن زندگی را به سربرده اند' آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام زندگی مبارک خود هیچ چیزی را ذخیره نه کرده اند تا سوالی در مورد زکوه پیدا شود۔ من هرگاه که این میگویم که حضور صلی الله علیه وسلم در تمام زندگی مبارک خویش هیچ زکوه نه داده اند پس مردم همه بر این سخن برانگیخته می شوند۔ سوال ادا کردن زکوه در آن وقت پیدا می شود که آنحضرت ﷺ چیزی را با خود نگهمیداشت و صاحب نصاب میگردید۔ این را من از۔

سوسیالزم معنوی تعبیر می کنم از آن سوسیالزم معنوی که

اکنون ذکر آن شده است علاوه بر آن غیر از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فقراء زیاده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نیز زندگی به سر برده اند۔ هم ازان فقراء صحابه کرام حضرت ابوذر غفاری که از جهت شدت زهد آنقدار به طرف انتها پسندی مائل گردید۔ چنانچه نظریه آن جناب این بود که نگاه داشتن یک تکه خیلی کوچک از طلاء نیز حرام مطلق است۔ بعدا این معامله فقط با صحابه کرام نیز محدود نمی باشد بلکه حضرات صوفیای عظام ما نیز براین سطح معنوی زندگی خود را به سر برده اند۔ این یک حقیقت است که اسلام بواسطه همان اصحاب کردار پخش ونشر گردیده است۔ درحالیکه در نزد ما آن شاهانیکه در طول تاریخ آمده اند آنها بجای اینکه دعوت بطرف اسلام بدهند مردم راازدین اسلام متنفر ساخته اند۔

اصول بنیادی سرمایه داری واسلام

برعکس اصول مندرجه بالا من برای شما آنچنان سه اصول دیگر میخواهم تا عرض کنم که به اساس آن پیروزی غرب بجای خود است که این اصول در اسلام نیز موجود اند۔

۱۔ اصول اول : به سطح قانونی ملکیت شخصی است۔ تحت این اصل شما از اشیاء قانونا مالک شده می توانید۔ هر آن چیز که قابل استعمال است مالک آن شده می توانید۔ همچنان ذرائیعیکه محصولات بر آن مرتب میشود ملکیت آن بطور شخصی شده میتواند۔ چنانچه شما مالک دوکان، کارخانه، وفصل ها شده میتوانید۔ اصل الاصول نظام سرمایه داری فقط تصور ملکیت شخصی است۔ نتیجه منطقی این تصور در صورت ترغیب ذاتی

بدست می آید۔ چنانچه شما زیاده می کوشید' وشبها را به بیداری می گزارید' و در جائیداد های خویش ترقی می کنید' پس همه اضافه محصولاتی آن ملکیت خود شما می باشد۔ بناء مرگ کمیونزم بهمین سبب واقع گردید۔ چراکه این عنصر ترغیب ذاتی مفقود قرار گرفته بود۔ هرشخص فطرتا می سنجد که من اضافه کاری چرا بکنم درحالیکه برای من معلوم است.... که برای من فقط آن چیزی که ماهانه متعین گردیده است میسر می شود۔ همیں سبب است که درنزد ما صنعتهائی که ملی قرار گرفته اند به وضع نهایت فلاکت بار مواجه اند۔ ظاهر است که مالکان کارخانه ها شب و روز می کوشند برای آنها معلوم است که اگر یک آله پرزه خراب شدو کارخانه آنها پیش از صبح در شب ساخته نه شود کارخانه اش بند می ماند که به این اساس به مقدار کافی نقصان واقع می شود۔ برعکس این مدیر عمومی کارخانه که فقط یک شخص تنخواه دار می باشد کدام فائده ذاتی آن نیست' آن برای چه کسی مشقت می کند اگر کارخانه خراب می شود وبند می ماند باکی نیست۔

۲۔ اصول دوم : چیز دوم اقتصاد بازاری است' آنکه بر اصول رسد و طلب مبنی است' تحت این اصول اگر رسد اشیاء زیاده باشد و طلب کم باشد پس قیمت های اشیاء به پایان می افتد۔ وبرعکس اگر رسد اشیاء کم باشد وطلب آن زیاده باشد پس قیمت های اشیاء به بالا میرود۔ باوجود این صورتحال ضرورت هیچ کنترول مصنوعی نیست واگر شما بطور مصنوعی کنترول آن را بخواهید پس حاصل آن بدون ازبی ایمان ساختن مردم چیزی دیگر نیست۔

۳۔اصول سوم : اصول سوم اقتصاد سرمایه داری غرب اجاره کنید و آتش زنید می باشد مفهوم آن این است که شما کسی را با خود بحیثیت کارگر مقرر می کنید۔ وشما چنین برداشت می کنید که آن شخص صلاحیت کارکردگی را دارد وآن بطور احسن این کار را انجام می دهد۔ ونیز شما این را اندازه می کنید؟ نتیجه محاصل آن چه خواهد بود' پس به اساس آن شما معامله تعین حقوق ماہانه آن راطی می نمائید۔ این همه عمل اجاره کردن است۔ لیکن بعد از مرور چند روز شما محسوس چنین می کنید که آن شخص صلاحیت کار را ندارد و یا آن محنت کش نمی باشد پس آن را از کاربرکنار می سازید۔ این عمل از به آتش کشیدن گشت وشما همان طوریکه مجاز کردن بودید بہمین طور شما مجاز مد نظر ساختن مفادات خویش نیز می باشد۔

نظام سرمایه داری را با نظام اسلامی چه نوع مبدل ساخته میتوانیم

این هر سه اصول در اسلام نیز موجود اند' مگر طوریکه درضمن گفتگوی من که بر نظام آینی و سیاسی نظام خلافت بود گفته بودم که درهر آن نظام جمهوری اگر سه اشیاء شامل کرده شوند پس آن به نظام خلافت تبدیل کرده می شود۔ یعنی حاکمیت الله جل جلاله' بالادستی کامل کتاب وسنت' وتصور ملیت مسلم' بطور کامل همین طور از نظام سرمایه داری غرب سه اشیاء را بیرون سازید پس آن بر نظام اقتصادی اسلامی مبدل میگردد۔

۱۔ چیز اول : که از نظام سرمایه داری غرب باید بیرون ساخته شود آن ربا (سود) است۔ این گرچه یک چیز است لیکن نهایت سنگین۔ این ربا که با نظام اقتصاد پیوسته گردیده است نہایت

خطرناک است۔ [۱] مثلا این مرض سرطان است که همه جسم را احاطه کرده است۔ پس شما کدام کدام جائی جسم را علمیات خواهید نمود گویا ع

تن همه داغ داغ شد پنبه کجا کجا نهم

کاملا به ہمیں طرح این رباء دررگ وریشه اقتصاد ما سرایت کرده است، که بدون از تکه تکه ساختن آن خارج کردن ممکن نیست، آن چنان که نام این عمل یعنی (پارچه پارچه ساختن آن) انقلاب است۔

۲۔ چیز دوم : آن چیز دومیکه که از نظام اقتصاد سرمایه داری بیرون می سازد آن قمار است۔

۳۔ چیز سوم : چیز سوم اینکه رژیم اربابی ودهقان غیرحاضر را بیرون سازید۔ به ظاہر این سه چیز نہایت خورد به نظر می رسند لیکن واقعیت این است که بدون از تبدیل ساختن کامل بیرون ساختن آنہا ازاین نظام ممکن نیست۔

نظام اقتصاد اسلامی

به حواله نظام اقتصاد اسلای من میخواهم تا چند سخنہای بنیادی راعرض کنم۔

۱۔ سخن اول این است که اسلام گرچه این را میخواهد که سرمایه گزاری باید باشد مگر روادار این نیست که سرمایه داری بقا داشته باشد۔ اقتصاد غرب مبنی بر سرمایه گزاری می باشد۔ لیکن ہرگاه درین مورد معامله سود شامل می شود پس درین صورت سرمایه گزاری به سرمایه داری تبدیل می گردد۔ سرمایه گزاری این است که بیائید کار بکنید۔ سرمایه را بکار اندازید و

تجارت کنید۔ لیکن برای شما اجازه سرمایه داری نیست۔ سرمایه داری این است که سرمایه صرف ذریعه نفع اندوزی ساخته شود۔ محنت کرده نه شود و شرکت در نقصان نیز نه باشد۔ که نتیجه آن درصورت ارتکاز سروت بیرون می آید که درین مورد قرآن حکیم فرموده اند :

﴿كَيْ لَا يَكُوْنَ دُوْلَةً بَيْنَ الْاَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾

یعنی "مناسب نیست که سرمایه صرف درمیان اصحاب دولت گردش کرده رود"۔

چراکه به این طرح تقسیم طبقاتی به میان می آید وبه اصطلاح قرآن مجید دوطبقه (مترفین ومحرومین) به وجود می آیند۔ طبقه مترفین چنین به میان می آید که درهر نظریه اقتصادی سه امور شامل می شوند۔

(ا) سرمایه (ب) محنت (ج) موقع (چانس) چراکه همان سرمایه گزاری وهمان محنت و مشقت در بعض اوقات و مواقع نتائج مثبت و مثمر به بار می آورد ودربعض اوقات نتائج مثبت و مثمر نمی باشند۔ این راموقع ویا(چانس)می گویند۔ اسلام اصلا انسان رابه طرف محنت ومشقت متوجه می سازد۔ گویاکه برای محنت تحفظ حاصل است درحالیکه سرمایه رافقط به حیثیت سرمایه ذریعه درآمد اگر ساخته شود پس در نظر اسلام این خطا است۔ همین طرح چانس اگر محض به حیثیت چانس ذریعه مفاد درآمد ساخته شود پس این حرام۔ درحالیکه سرمایه به حیثیت سرمایه عامل درآمد جور می شود پس بدترین شکل آن سود است۔ ازین واضح ترسود چه شده می تواند۔ که محض ازراه سرمایه مواقع مقرر ومعین بدست آورده شوند که با نقصان هیچ تعلق نه داشته

باشد۔ از نظر قرآن و اسلام ازیں بالاتر حرام چیزی دیگری نمی باشد۔ همین طور "قمار" است۔ این چیست؟ محض بربنائی چانس منافع حاصل کردن که درین مورد هیچ نوع مشقت و محنت را دخل نمی باشد از نظر اسلام این حرام است۔ این ہر دو صورتہا را اسلام برای این حرام قرار داده است که ہمه توجه باید به طرف مشقت و محنت بوده باشد۔ گرچه ظاہر است که به محض محنت و مشقت چیزی مرتب نمی شود بلکه بمعه مشقت به یک اندازه سرمایه نیز ضرورت می افتد و همچنان یک اندازه چانس را نیر دخل بوده می باشد۔ لیکن به محض چانس فائده بدست آوردن معامله لاتری است و محض بر بنیاد سرمایه فائده بلا خطر بدست آوردن آن قمار است و لاتری نیز از همین قبیل است۔

صورتہای عمل بر اصولہای اسلام

اکنون ما آن سخنہائی اصولی را بر زندگی عملی منطبق می سازیم۔ سرمایه از خود شما است و معه هذا محنت و مشقت نیز از خود شما است پس درین صورت این معامله کاملا جائز است۔ اگر ہمراه کسی سرمایه کم باشد پس او بر سر سبدی نہاده کار بکنند پہلوی سرک بر چادر خود کار را آغاز می کند۔ اگر چیزی زیاده شد پس آن موترک چوبی به خود می سازد و اگر گنجائش بوجود آمد یک مغازه موقت می سازد یعنی درجه بدرجه پیش رفت می کند۔ دریں ضمن قرآن حکیم صرف یک قدغن را بمیان گزاشته فرموده اند:

﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَاْكُلُوْٓا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ اِلَّآ اَنْ

تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ﴾ (النساء : ۲۹)

یعنی معاملات اگرباشند بارضامندی جانبین باید بوده باشند۔ اگرشمابه اساس مجبوری کسی فائده بدست اوردیدویا به فریب و خدعه مال کسی حاصل نمودید پس شما در آنصورت مرتکب جرم قانونی واخلاقی شناخته می شوید۔

همچنان اگر چند اشخاص یکجا شده و سرمایه خویش را جمع سازند۔ وباهم محنت و مشقت می کنند آن را شراکت می نامند۔ این صورت نیز کاملا جائز است' بلکه مطلوب و یک معامله پسندیده می باشد۔ درین مورد نیز یک شرط عائد کرده شده است وآن این است که تصور مسئولیت محدودوجودنداشته باشد چراکه این تصورنیز حرام است۔ دردنیا همه بربنیاد همین شرکت های محدوده به وجود می آیند ومعامله چنین می شود که مثلا شما سرمایه خویش را بیرون کردید' و سرمایه خویش ساختید وبعدا شرکت را مفلس قرار دادید۔ اکنون آن کسی باید گریه کند که برای آن ادا نمودن اشیاء بذمه شما قرار گرفته بود۔آن شخص قرض خود رااز ملک ذاتی شما وصول کرده نمی تواند۔ در نظام شراکت مسئولیت کامل متحمل شدن لازمی است۔ درنزد مامعامله همه ضائع هم چنین است۔ اکثرا چنین می شود که اند کی از سرمایه ذاتی خویش صرف کرده می شودوبعدا به نام صنعت به مقدار وافر قرض از بانک بدست آورده می شود۔ ازهمین قرض سرمایه خود را بیرون می سازند۔ وبعدا بمقدار زیاده یغما بدست آورده طریقه مدارات رااز خود می سازند۔ به این طرح همه خساره بر بانک وارد میگردد۔ اکنون سخن قابل فهم این است که این باتک ملکیت کدام کسی است ظاهر است که در باتک سروت عوام

الناس جمع گردیده است۔ این ہمه فریب کاری نظام سرمایه دارانه هست آنکه در دنیا ایجاد گردیده است۔ برعکس این تصور شراکت این است که در معاملات تجارتی شما کسی شریک می شود۔ اکنون اگر کدام مشکلات درین مورد به میان واقع می شود پس قبول نمودن آن ذمه شما است۔ گویا ادا نمودن تاوان آن بر شما لازم است۔

شکل سویم این است که سرمایه از کسی دیگر است و کارکن کسی دیگر بوده باشد۔ شریعت این شکل را نیز جائز قرار داده است۔ که این شکل را مضاربت می نامند۔ بر این صورت این اعتراض ممکن است که درین جانیز سرمایه دار محض از سرمایه خود فائده حاصل می نماید۔ ظاہر است که صورت عملی آن همین است که سرمایه از من است و مشقت را شما می کنید۔ گویا که فائده بدون از هیچ مشقت بلکه محض بر بنیاد سرمایه برای من حاصل می شرد! لیکن درین جانیز ما می بینیم که تحفظ اصلا برای محنت و مشقت حاصل است نه برای سرمایه۔ اگر نقصان واقع می شرد پس آن را کسی برداشت می کند که سرمایه بکار انداخته است۔ به این اساس تصور ریشه ہای ذہنیت سرمایه داری قطع می شوند۔ همین سبب است که هیچ سرمایه دار برای ادا نمودن این کار اماده نمی شود۔ بہر حال در صورت مضاربت اگر فائده بدست می آید محنت کننده و سرمایه دار ہر دو درین فائده شریک اند۔ لیکن از این صورت به پیش رفته اگر کسی محض بر بنیاد سرمایه خود بدون از کدام نقصان فائده معین را حاصل می کند آن چنان به شدت حرام قرار داده شده است که در شریعت از آن زیاده شدت در دیگر محرمات نیست۔ حتی که در سلسله

ارتکاب همچو حرام ارشاد باری تعالی است :

﴿ فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﴾

"پس بر همچو رویه بفهمید که از جانب او تعالی و رسول آن اعلان جنگ است"

شما حیران می شوید که بر کدام گناه دیگری اعلان جنگ کرده نه شد!! اگر اعلان جنگ شده است پس آن بر سود شده است۔ مگر متاسفانه که ما این سود را یک چیز سبک گمان برده ایم۔

شناعت سود

حضور نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شناعت سود را بتوسط یک تمثیل واضح فرموده اند۔ این انداز و طریقه تفهیم خود در قرآن حکیم نیز موجود است۔ چنانچه در سوره حجرات شناعت غیبت را به تمثیل خوردن گوشت برادر مرده واضح کرده اند۔ همچنان درباره سود نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرموداند: ((الرِّبَا سبعون حُوبًا)) سود مساوی آن هفتاد گناهان است که ادانی ترین ازان : ((اَیسرُها ان یَنکِحَ الرَّجلُ اُمَّه)) که یک شخص با مادر خود مرتکب عمل زنا گردد۔

اکنون در روشنی این حدیث مبارک حساب شدت و تناسب این گناه اندازه کرده می شود۔ (العیاذ بالله) از جمله هفتاد گناهان ادنی ترین گناه ارتکاب بدکاری با مادر خود است۔ استغفر الله۔

مسئلہ زمین

اکنون من ازین به پیش به طرف "مسئله حساسی" می آیم که آن مسئله زمین است۔ من در ابتداء عرض کرده بودم که آن سه

اشیاء بیهوده ومفسده اگر ازہرنوع نظام اقتصادی خارج ساخته شوند آن نظام را اسلامی قرار داده میتوانیم که ازآن جمله نظام جاگیرداری (رژیم اربابی و ملکیت غیر حاضر زمین) نیز است۔ درین مورد شما چنان فکر کنید که زمین ازشما است' وشما حتی المقدور درکشت زمین خود محنت و مشقت می کنید و زیاده حاصلات را بدست می آورید "چشم ما روشن ودل ما شاد"۔ لیکن اصل مسئله درآن وقت به میان می آید که زمین ازکسی دیگر بوده باشد و محنت ومشقت کسی دیگر می کند۔ ویک صورت دیگر این شده می تواند۔ که زمین رانیز باخود جمع می سازد ومشقت ہم می کند' چنانچه در شراکت بوده می باشد۔ همچنان شما کشاورزی باہمی کرده میتوانید گویا که شما وسائل ومشقت را جمع نمودید۔ لیکن این ہمه معاملات به طور رضاکارانه وبا رضا آزاد فریقین باید صورت گیرد۔ درین مورد هیچ نوع دخل جبر نه باید بوده باشد۔

یک صورت سویم زراعت زمین این هم است مثلا زمین از من است لیکن کشت آن راکسی دیگر می کند۔ درین ضمن سخنیکه ما میخواهم عرض کنم' برای فہمیدن آن ذہن نشین ساختن یک اصول قبلا ضروری است چراکه تاوقتیکه منطق حکم فہمیده نه شود تا آن وقت سخن بطور مکمل درگرفت نمی آید اصل سخن این است که در سلسله زمین اصول مضاربت مراعت شده نمی تواند چراکه برای صاحب مضاربت جواز استفاده ازمنافع به این اساس بود که درصورت نقصان ہمه برداشت آن بر سرمایه دار وارد می شود۔ لیکن درین جا سرمایه زمین است که این زمین به حال خود باقی است کمی وبیشی نمی پذیرد' درحالیکه سرمایه همه و

یا بعض از آن از بین رفته و مفقود شده می تواند۔ مگر در صورت زمین صرف به مشقت کارکن خطر متوجه شده می تواند۔ لہذا معامله مضاربت درزمین متصور نیست۔ اگر سرمایه دار (مالک زمین) در نقصان همه شریک شده میتوانست پس بمثل مضاربت مزارعت نیز جائز میشد۔

مسلک ائمه فقه دربارهٔ مزارعت

مزارعت درنزد امام ابوحنیفهؒ و امام مالکؒ مطلقا حرام است۔ بعد ازان چرا و به چه خاطر مزارعت جائز قرار داده شده است میخواهم تا درین مورد وضاحت عرض کنم۔ درفقہه حنفی فتوی حلت این معامله را صاحبین (قاضی ابو یوسفؒ و امام محمد رحمہم الله) داده اند لیکن دو آئمه عالی مرتبت مادرحرمت علی الاطلاق این قائل اند۔ مرتبت عالی این دو آئمه کرام به این حواله نیز است که حضرت امام ابوحنیفهؒ از سرکرد گان اہل الرائی تسلیم کرده شده است درحالیکه امام مالکؒ از سرکردگان اہل حدیث می باشند۔ گویاکه آئمه بالاترین مقام این دو مکاتب فکر معامله مزارعت را حرام مطلق قرار داده اند۔ و سبب حرمت آن را قبلا من بیان کرده ام که معامله مزارعت بر معامله مضاربت قیاس کرده نمی شود۔ بہمین سبب من با جزم کامل می گریم که مزارعت حرام است' جائز نیست۔ امام محمد و امام ابو یوسف رحمہم الله با عائد ساختن چند شرائط درین معامله فتوی جواز را صادر نمود اند۔ متاسفانه که درکشور ما در نظام مزارعت تکمیل آن شرائط نیز نظرانداز کرده میشود۔ چندین مدت قبل با یک عالم مشہور کلاچی برادر کلان قاضی عبد اللطیف مولانا

قاضی عبدالکریم' دررابطه بااین موضوع خط وکتابت شده بود۔ گفتگوی آنہا این بود که مزارعت مروجه را کیست که حلال می گویند؟ قاضی ابویوسف" نیزآن راجائزنمی گویند بلکه برای جواز آن نہایت شرائط استوار به میان می گزارند۔ این معامله ازمالک غیرحاضرزمین است۔ شمازمین خودراخودبخودکشت کنید۔و اگر معامله را برعکس این می کنید پس شما معامله سودی را انجام میدهید۔

نظام جاگیرداری (نظام اربابی)

اکنون ما به طرف رژیم اربابی برمیگردیم۔ درنزد ما مصیبتی که اززژیم اربابی میباشدآن راباشمشیرفاروقی میتوان خاتمه داد آنکه علامه اقبال فرموده اند :

خوشتر آن باشد مسلمانش کنی
کشته شمشیر قرآنش کنی

بر خلاف رژیم اربابی از حضرت عمر فاروق رضی الله عنه این بسیارکلان اجتہادبودآنکه شکل اجماع رابه خوداختیارکرد۔ در فہمیدن وفہماندن این مسائل اقتصادی به طریقه خوبی نہایت ضرورت است۔ تنظیم ہائی سیاسی ومذہبی ماگرچه شعارہائی بلند کردند لیکن همچومسائل رااقلاتحت بحث هم قرارنداده اند۔ همین سبب است که تصورنفاذ اسلام درتصور وذهن عوام الناس فقط همین است که دست ہا قطع می شوند وشلاقہازده می شوند!! ظاہراست که آنہا ازاسلام فرارخواہند کردکه بدون ازفرار دیگرچاره ندارند۔ برکات نظام اسلام اقلا موردبحث قرارنه داده اند۔ حتی که درنزد ما دوتنظیمہای مذہبی وسیاسی درمنشور

انتخابی خویش مسئله "تجدید ملکیت زمین" راتحت بحث قرارداند۔ یعنی چنین اظہار داشتند که زیاده از یک شرح مخصوص با هیچ کسی زمین را نمی گزارند۔ فرضا این شرح ۲۵ هیکتار است۔ پس اکنون مثلا ملکیت یک شخص ۵۰۰ هیکتار است۔ شما بر آساسی کدام ۴۷۵ هیکتار زمین آن را مسترد میسازید؟درحالیکه محکمه شرعی(دادگاه عالی)کشورشما از طریق خود قضاوت مفصل صادرکرده اندکه شما از ملکیت هیچ کسی هیچ چیزی را جبرااخذکرده نمی توانید۔ اگربنا بر ضرورت ملی و یا تحت کدام تقاضای آن گرفتن چیزی ناگزیر قرار گیرد پس به مالک آن بالضرور معاوضه اداکرده شود۔ گویا که بدون از هیچ دلیل شرعی به مقداریک انیچ زمین کسی راهم گرفته نمی توانید۔

بحمد الله که بهمراه ما دلیل موجود است۔ واز عرصه کافی برین موضوع بحث راآغاز کرده ایم واین بحث تا یک حلقه وسیع انتشار یافته است۔ ظاہراست که درنتیجه قیل وقال بحث ونزاع یک مسئله تصفیه شده به میان مطرح میگردد۔ طوریکه من اکنون عرض کرده بودم که رژیم اربابی رابایدشمشیرفاروقی ازبین برد۔ حضرت عمرفاروق؆ اجتہادی راکه برخلاف رژیم اربابی کرده بودند تفصیل آن این است۔ ہرگاه که عراق، شام، مصروایران فتح شدند تعداد مجاہدین در آن وقت چند ہزار نفر بود تعداد افواج مسلمانہا هنوزبه صدہا ہزار نه رسیده بود؛ مجاہدین گفتند که این تمام زمین ہا ومناطق راما فتح کرده ایم، این همه مال غنیمت است۔ ازین جمله فقط ۱/۵ حصه ازبیت المال باقی چہار حصه آن حق آن مجاہدین است که درجنگ اشتراک کرده اند۔ لہذا این همه

زمین ها و کاشت کاران آن باید بر مجاہدین تقسیم کرده شود۔ کاشتکاران غلام ما وزمین باید ملک ما قرارداده شود۔ درابتداء این مطالبه را حضرت بلال ؓ وچند همراہان آن نمودند۔ بعدا این مطالبه قوت گرفت از جمله عشره مبشره حضرت زبیربن عوام ؓ حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما نیزبا این مطالبه قیام کردند۔ درین موقع بصیرت اجتہادی حضرت عمر رضی الله عنه رای عام مجاہدین رانا پسندیده قرارداد۔ ومقام حضرت عمر ؓ آن است که درآن باره ارشادآنحضرت صلی الله علیه وسلم است:

((الحقُّ ینطق علٰی لسانِ عُمر))

یعنی "حق اززبان حضرت عمر ؓ گویا می شود"۔

آنحضرت صلی الله علیه وسلم مزید برآن فرموده اند :

((لَو کان بَعدِی نبیًّا لکان عُمر))

یعنی "بعدازمن اگر کوئی نبی می بود پس آن عمر ؓ می بود"۔

چنانچه درین مسئله نازک بصیرت عمر ؓ راہمه مشاہده کردند۔

واقعه این است که اگر مطالبه مجاہدین آن عصر قبول می گردید پس درهمه عالم اسلام بدترین نظام رژیم اربابی قائم می شد۔ مگر حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در پزیرفتن این مطالبه به سختی مخالفت ورزیدند۔ اجتہادآن مبنی برقرآن بود۔ که به این اساس اندازه وسعت وعمق مطالعه قرآن آن رضی الله عنه راتخمین کرده میتوانیم۔

درقرآن حکیم حکم "اموال فئی" درسوره الحشر بیان کرده شده است آن که بطور کلی دربیت المال تسلیم کرده می شود و دربین مجاہدین تقسیم کرده نمی شود۔ امیرالمومنین حضرت عمر ؓ فاروق رضی الله عنه فرمودند که این مناطق مفتوحه مال

غنیمت نمی باشد بلکه این ہمه اموال فئی اند۔ اطلاق مال غنیمت صرف برآن اموال می شود که فقط در آن میدان جنگ بدست آورده شوند۔ درآن اموال آلات جنگی مثلاً شمشیر' نیزه ہا و سپر ها وغیره آلات جنگ و یا دشمن برای خورد و نوش خود گوسفند' وبزہا وگاوان بہمراه خود می آوردند۔ همچنان جانوران سواری و باربری مثلا اسپ' قاطر' شتر وغیره درین شامل اند۔ درحالیکه زمین وغیره "فئی" اند آنکه همه ملکیت بیت المال قرارداده می شود۔ این ملکیت انفرادی کسی شده نمی تواند۔

تائید این رای حضرت عمر رضی الله عنه را از جمله اکابر صحابه کرام رضوان الله علیہم اجمعین حضرت علی کرم الله وجہه' حضرت عثمان رضی الله عنه' حضرت طلحه" ' حضرت عبد الله بن عمر" رضوان الله علیہم اجمعین نیز می فرمودند۔ لیکن باوجود این ہمه آراء صحابه جلیل القدار بر این معامله نہایت ردوقدح به میان آمد۔ چراکه این چندان سخن عادی نه بود۔ حضرت عمر فاروق" درحق رای خود بمثل کوه سنگ صخر قیام فرمودند۔ بالاخره برای حل این مسئله اهم حضرت عمر" یک کمیسیون ارضی را مقرر فرمودند که درین کمیسیون هیچ شخص مہاجر را شامل نه ساختند چراکه ازجہت عدم فنی بودن مہاجرین در فن زراعت در معاملات زراعت بی خبر بودند۔ این حضرات از مکه معظمه مہاجر شده آمده بودند که درآن وادی غیر ذی زرع صرف تجارت وکارہای مشقت درین سلسله ذریعه معاش آنہا بود۔ درکمیسیون پنج انصاری ازقبیله خزرج وبنج انصاری از قبیله اوس شامل کرده شدند۔ که این کمیسیون همه با رای حضرت عمر" اتفاق کردند وبرآن اجماع صورت گرفت۔ درقانون

اسلامی از نظر همین اجتهاد بطور مستقل دو قسم زمین تا قیام قیامت به وجود آمده است۔

دو اقسام زمین

یک قسم ازان دو قسم آن است که مالک آن زمین بدون از جنگ و جدال ایمان آورده باشد۔ پس همچو زمین در ملکیت آن شخص محسوب می شود واز حاصلات آن عشر وصول کرده می شود همچو زمین را زمین عشری می گویند۔ مثال نمایان همچو زمین' زمینهای مدینه المنوره هست۔ چراکه مدینه منوره را نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فتح نه کرده بودند۔ بلکه اہل مدینه آنحضرت (ص) را به تشریف آوری او به مدینه منوره دعوت داده بودند عشر به دو طرح بوده می باشد۔ آن زمینیکه به توسط باران و یا باذرائع قدرتی سیراب می شود پس از حاصلات آن زمین عشر کامل یعنی ده در صد حاصلات وصول کرده می شود۔ لیکن آن زمینیکه ازطریق ذرائع مصنوعی سیراب می شود یعنی کاشتکار درین مورد اخراجات برداشت می نماید مثلاً آبیانه می دهد' تیل مصرف می شود' ویا برق مصرف می شود پس درهمچو زمین نصف عشر یعنی پنج فیصد وصول کرده می شود۔

وقسم دوم از آن دو قسم آن زمین است که آن را زمین خراجی می نامند' وآن زمینی است که به قوت شمشیر فتح بدست آورده شده باشد۔ همچو زمین ہا ملکیت اجتماعی همه مسلمانہا بوده می باشد گویا که ایں ملکیت کشوراسلامی می باشد۔ دریں زمین ازهیچ کسی وبه اندازه یک انچ هم رقبه ملکیتی کسی نمی باشد آنانیکه قبلا برایں زمیں ہا قابض بودند خواه آنہا مسیحی باشد'

مجوسی باشند' قبطی ویا یهودی باشند آنها صرف بحیثیت یک کاشتکار بوده وذمه ادا نمودن خراج آن زمین به خود بیت المال بدوش آنها می باشد۔ تفصیل و مقدار خراج را خود حکومت اسلامی حسب اجتهاد خویش مقرروتعین می کند۔ بیت المال مسلمانها از نظام خلافت از همه کلانتر یک وسیله مالیات است۔

در روشنی اجتهاد مذکوره حضرت عمر رضی الله عنه برای مسلمانان پاکستان مسئله حل مشکل زمین هائی شان باقی نه مانده است۔ ما این مسئله رامطابق شریعت میتوانیم حل کنیم۔ از نظر شریعت اسلامی زمین هائی پاکستانی به مقدار یک اینچ زمین هم درملکیت هیچ کسی نیست۔ چراکه مناطق پاکستان به قوت شمشیرفتح کرده شده بودند۔ اکنون به اساس دلیل دیگر نمی توان تاملکیت کسی ثابت کرده شود۔ این زمین خراجی است ملکیت هیچ کسی نمی باشد۔ این است شمشیرفاروقی که آن را بدست گرفته و بندوبست اراضی و حل این مشکل را ممکن میسازد۔ وریشه هائی رژیم اربابی رابریده واز بین برده میتواند۔ آنانیکه برخلاف این اصول تا حال براین زمین ها دعوی ملکیت کرده و از آن استفاده کرده اند برای آنها به قسمی آزادی دادن مناسب است طوریکه خودآن ذات بی چون جل جلاله به آن قرض دهندگان با سود رعایت اعطاء فرمرده بودند۔ یعنی آن سودیکه قبل ازیں گرفته شد است آن معاف کرده می شود۔ مگربرای آینده گرفتن سود قطعا حرام است دریاده حاصلات زمین هانیزهمچو گفته می شود که درماضی هرچه صورت گرفته است' آن گزشت' مگر اکنون در مستقبل حیثیت همه قابضین زمینها فقط

حیثیت کاشتکار می باشد، وبه همین حیثیت آنها ازاین زمینها استفاده کرده میتوانند وبس۔

بعد از بندوبست جدید اراضی آنانیکه قبلا زمین ها را کشت می نمودند آنها بعدانیزاین زمین ها راکشت کرده میروند آخر آنها نیز مسلمان اند و افراد این می باشند۔ درین ضمن این فیصله کرده می شود۔ واحد ہائی صحیح، و لائق گزاره به طرح خوبی جامعه برچند هکتار ہائی زمین باید مشتمل بوده باشد آنکه به اعتبار حاصلات وبه اعتبار انتظامی خوبتر باشد، آن واحدی باید به همه داده شود۔ اکنون درمابین کاشتکار وبیت المال نه اربابی می باشد و نه کسی دہقان بلکه خراج براه راست به بیت المال تسلیم کرده می شود که به این اساس کاشتکاران از مشکلات گوناگون بی هوده و مالیات رہائی می یابند۔ در وقت حاضر در مملکت ما علمای کرام به حواله حیثیت شرعی زمین ها بحث شروع کرده اند۔ این یک علامت خوبی است۔ ما نیز این را میخواهیم که درین معامله بحث وسیعی باید صورت گیرد تا اصل حقیقت تصفیه شده به میان مطرح گردد۔ مولانا مفتی محمد شفیع رحمته الله علیه نیز براین موضوع یک کتابی را نوشته کرده اند وآنها زمینہای پاکستانی را عشری قرار داده اند۔ دلائل آنها بجائی خود لیکن بحث و مباحثه آزادانه درین مورد بہرحال ضرورت است۔ من درین بحث میخواهم تا حواله یک عالم ممتاز وبرگزیده هند که درقرن گزشته بوده (قاضی ثناءالله پانی پتی") را بدهم۔ قاضی صاحب محتاج تعارف نمی باشد۔ مصنف تفسیر مظہری و شاگرد حضرت شہید مرزا مظہر جان جانان رحمته الله علیه و خلیفه مجاز بودند۔ آنها در مسائل

بنیادی فقه' یک رساله بنام "ما لا بُدَّ منه" نوشته بود' وی درهمین رساله خودمی نویسدکه :

"تمام زمین های هندوستان چونکه خراجی است به همین علت من ازنوشتن مسایل عشری صرف نظرمیکنم"

این رساله فقهی مذکور تاهنوز در تمام مدارس دینی ما تدریس میشود۔ نسبت به اراضی پاکستان گفتگوی علمی به سطح اعلی ضروری میدانم' بلکه راجع به حیثیت شرعی این اراضی فیصله به کار است۔ من در شوری ضیاء الحق مرحوم این را پشنهاد کرده بودم که شما یک کمیسون اراضی بسازید۔ ودراین کمیسون نه تنها علماء جید پاکستان شامل بسازید بلکه خدمات ماهرین اراضی وزراعت را نیز حاصل نمائید۔ وعلماء را شامل سازید که بصیرت اجتهادی را دارا باشند آنانیکه اهداف قرآن و سنت را پیش نظر گرفته بتوانند بعدا این کمیسون را صلاحیت و مواقع فعالیت آزاد را فراهم آورید تا آنها بتوانند حیثیت شرعی اراضی این جارامتعین سازند۔

درین قسمت شخصا خودم این پیشنهاد را دارم که درین موضوع مسئولیت اصلی بالای همان احزاب مذهبی و سیاسی گزاشته شود که درمنشور ومرامنامه های خویش دعوه کرده اند که آنها برای ملکیت زمین یک حدی رامتعین می سازند درحالیکه درین قسمت یعنی در تحدید زمینها هیچ دلیلی با آنها وجود ندارد۔

قمار (یا) جوا (لاٹری)

اکنون من به طرف یکی از آن سه سخنها برمیگردم که به ازبین

بردن آن هریکی نظام اقتصادی به نظام اقتصادی دور خلافت مبدل شده میتواند و آن عبارت از بین بردن قمار است۔ [۲] وهمچنان جوا(لاٹری)

مفاسد دوران ملوکیت

من این سخن راپیش بیان کرده بودم که درآغازدورملوکیت هم تاریخ اسلامی با حوادث بیشتری دوچار گردیده بود۔ مثلا واقعه کربلا' حادثه حره' وشهادت عبدالله بن زبیر' بازشهادت صدها نفر تابعین توسط حجاج بن یوسف' علاوه ازین واقعه شهادت حضرت محمد بن قاسم' این همه حوادث خرابیها برجائی خود لیکن به نزد من اصل خرابی دوران ملوکیت خرابی های مالیاتی است۔ که ابتدای آن ازآغازدوران ملوکیت بنوامیه بود۔ ملوکیت ریشه های خودرادردوران خلافت بنوعباس مستحکم کرده بود۔

درابتدانه هیچ فتنه شرکی وجودداشت ونه هیچ عقایدباطله بسوی اسلام رخ داده بود' نه معتزله بمیان آمده بودند' ونه طوفان بدعات برپاشده بود۔

ازیک طرف مفاسد فقط برسطح سیاسی وآئینی بمیان آمده بودکه خلافت نه مانده بودبلکه ارثی شده بودازبین رفته وجایش را صورت موروثی گرفته بود لیکن از طرف دیگر خرابی نهایت کلان درموردامورمالیاتی به میان آمده بود۔ دریں ضمن یک سخن قابل تذکراست که رژیم اربابی برای ملوکیت حیثیت پای رادارد۔ گویا که همه اربابان پائی های ملوکیت بوده می باشد۔ لهذا نخستین عمل کرد دورملوکیت این بود که رقبه های کلان کلان اراضی راعلیه مردم توزیغ کرده ونواخته می شدندهمین علت بود

که از نخست و آخری صاحب اختیارما' مجدد حضرت عمر بن عبدالعزیز' کارنامه تجدیدی [۳] دومین آن این بود که تا به این وقت۔ هر قدر زمین که توزیع شده بود تمام دستاویزات آن را برای خود طلب نموده و پاره پاره کرده و پیش روی خود انبار ساختند.

اثراتِ ملوکیت بر فقہ اسلامی

علامه اقبال که لقب نقاش پاکستان نیز برایش داده شده است آنها در یک جلسه مسلم لیگ اله آباد ۱۹۳۰ م قبل از آنکه نام پاکستان را یاد کنند اولا تصور آن را پیش کرده بود۔ در همین خطبه اله آباد آنها یک سخن مهم دیگری را نیز گفته بودند۔

> "اگر ما یان در قیام یک ریاست اسلامی کامیاب شدیم برای ما این فرصت بدست می آید که تعلیمات اصلی اسلام که دوران ملوکیت و امپیریالیزم عرب زیر پرده قرار داده شده بود بصورت درست و صحیح به اہل دنیا تقدیم نمائیم"۔

این بود راجع به پاکستان تصور علامه اقبال که تا امروز بسوی آن متوجه نشده ایم۔ ازین الفاظ علامه اقبال معلوم میشود که او چگونه بسوی اثرات ملوکیت غرب علیه اسلام نگاه میکرد و چگونه آن راارزیابی میکرد۔ حقیقت این است که این ملوکیت بر فقه اسلامی ما نیز اثراندازی کرده است۔ چنانچه ما می بینیم که امام ابوحنیفه" تمام تکالیف و مصائب زندان را قبول کرد مگر از پزیرفتن عهده قاضی القضاه صرف نظر کرد' درحالیکه شاگرد وی (ابویوسف") این عهده را بهر حال قبول نمودند۔ من علیه نیت و شخصیت قاضی امام ابی یوسف حمله آور نمی شوم' مگر او بخاطر مصلحت خود و مصلحت امت و یا طبق مقتضای شرائط و

حالات منصب قضا رابه عهده گرفته بود- به همین ترتیب البته در بین طرز عمل امام ابوحنیفه و ابویوسف فرق به میان واقع گردید- حالانکه امام ابویوسفؒ قاضی القضاه کشور است' لکن آن خرابی و فساد یکه بمیان آمده آن را چگونه باید دفع کرد؟ چنانچه تحت "نظریه ضرورت" قاضی ابویوسف و امام محمد رحمها الله بنا بر ایجاد بر بعض از شرائط ضیق فتوی جواز مزارعت راصادرفرمودند- ازآن شرائط یکی این بودکه مالک زمین دانه و تخم را نیز مهیا سازد وعلاوه ازین فلان وفلان چیزی نیز بر عهده مالک زمین میباشد' بخاطر اینکه اگر حاصلات تلف میشودکه صاحب زمین درآن نقصان نیزمطرح باشد' تاکه تمام تاوان و جبران آن علیه کاشتکار نباشد این "نظریه ضرورت" امروزهم موثر است- چنانچه وقتیکه (حکومت نظامی می آید) عدالت عظمی درگاه عالی ما این را تحت همین نظریه قبول می نماید چراکه درین صورت مقابله محاکم عدالتی با فوج غیر ممکن است-

درین صورت محاکم عدالتی شرائط بیشتری را واضع کرده میتوانند- بطور مثال اینکه انتخابات در نود روز باید صورت گیرد' این یک سخن جداگانه است که این نود روز رفته رفته بر یاز سال احاطه کنند- این درحقیقت همان چیز است که من در ابتدا بیان کرده بودم که فقهاء ما راطاعت شخص متغلب رانیز ضروری قرارداده اند' چراکه انارشی بهرحال قابل قبول نیست دردوران بنی امیه و بنو عباس همین صورتحال پیدا شده بود- زیراکه تمام مساعی جهت جلوگیری راه ملوکیت ناکام شده بودند' چنانچه بدون از اطاعت آن ملوک چاره دیگری وجود نداشت- دربن مورد

حدیث نبی کریم (ﷺ) نیز وجود دارد. گرچه بعض حضرات این حدیث رایک تاویل دیگری کرده اند. وآن حدیث این است که :

"یک بار پیامبر اکرم ﷺ رافع بن خدیج را دید که دریک زمین زراعتی کار میکرد پیامبر اکرم ﷺ حیران ماند که رافع بن خدیج یک مهاجر هستند' آنحضرت ﷺ از وی پرسیدند که :"این فصل زراعتی از کیست؟ رافع جواب داد که این زمین از فلان انصاری است من دراین زمین مشقت میکشم حاصلات آن را در بین تقسیم می نمائیم. آنحضرت ﷺ فرمود : "فَقد أربَيتُما" شما هر دوی تان مرتکب سود شده اید' ومزید فرمود: "رد الارضَ الٰی اهلِها" زمین را به مالک پس بگردان!

بعضی حضرات درین حدیث مبارکه تاویل نموده اند که این ممانعت فقط به یک نوع مزارعت مخصوص ارتباط دارد که طریقه تقسیم حاصلات آن چنین بود که حاصلات نزدیک جوی ها در تقسیم مالک زمین قرار میگرفت وحاصلات دور از جوی ها به کاشتکار می رسید' به همین تاویل این حدیث را خاص نموده اند' وگرنه خود الفاظ حدیث عام است' بهر حال من نظر خود را ابراز نموده ام. ما یان درین بحث وموضوع کتاب مولانا محمد طاسین صاحب که بنام "نظام مروجه زمینداری و اسلام" پخش گردیده نامبرده درین قسمت سخن را که بمیان آورده انداز روی دلیل است. مایان پیش از اشاعت کتاب وی در "حکمت قران" و در "میثاق" بنشر ساینده بودیم' ودر شماره هائیکه این مضامین نشر شده بود به خدمت بعضی از علماء تقدیم نموده بودیم' متعدد علماء علیه آن مضامین انتقادات را بمیان آوردند وآن را غلط قرار دادند' ما به آنها گفتیم که شما تنقید را بنویسید که ما

آن را در رسائل مذکوره بنشر بسپاریم مگر هیچکس زحمت نکردتاتنقیدی رابنویسد۔

بیع مؤجّل وبیع مرابحہ

طوریکه ما عرض کردم که در عصر حاضر ما علیه اهم ترین مسایل روز گفتگو راآغاز نموده ایم تاکه سخن بشکل واضح تر بمیان مَطرح گردد۔ درین وقت یک بحث بحواله بیع موجل وبیع مرابحه نیز درجریان است۔ صورت بیع موجل چنین بوده می باشد که اگرشما چیزی رابعدازاداپول نقد بدست ٓاوردید پس درآنوقت مثلاً ازشما ۱۰۰روپیه قیمت آن وصول می شود' لکن اگرشما قیمت آن رایک سال بعداداء میکنند پس قیمت آن مثلاً ۱۲۰روپیه ازشما گرفته می شود۔ بلی!درین جافتوی جوازاین معامله هم داده شده است۔ ولی درین قسمت ما چنین معروض میداریم که از روی استدلال عقل و منطق بین این نوع بیع و سود چه وجود دارد؟ چیزیکه در بازار به قیمت نقد دستیاب است' اگر آن را توسط اقساط خریداری نمائیدوقیمت آن رازیاده تادیه نمائیدپس ازاین اضافه غیراز سود چه نام باید گزاشت؟ سخن تعجب آورانیست که از همین جواز که هیچ فتوی معین نیز وجود ندارد۔ فقط یک عبارتی ازکدام جای برآمده است که میگویند "شمانه می بینیند که این نوع بیع وشراء رواج دارد" اکنون همین عبارت راگرفته همه معاملات اقساط که در بین ما صورت گرفته است جستجوی جوازش را سعی دارند۔ ضیاء الحق از همین رو سود را مشرف به اسلام ساخته بود' شما اگر ازکدام بانک کار به حواله شراکت استفسارکنید' آن صراحتاًمی گوید که سوداست مافقط نام آن را

تبدیل کرده ایم- که به این ترتیب به اساس حیله های مختلف فقهی فتوی جواز بیع موجل داده می شود- تنها یک صورت استثنائی این شده میتواند که اگر یک چیزی اصلا به طور نقد بدست آمده نمی تواند' یا کدام چیزی طوری است که در بین قیمت نقدی و نسیه آن هیچ اختلافی بنظر نمی خورد' مثلا معامله بطوری انجامیده شد که قیمت طوریکه امروز طی کرده شده است ادا آن بعد از یک سال صورت میگیرد' پس این بهرحال سود نیست - درین قسمت نیز فقهای ما میگویند که اگر در مدت طی شده قیمت تادیه نه شد و در آن چیزی اضافه کرده شد پس ازین جهت باید در قیمت اضافه بمیان کرده نه شود چراکه این اضافه سود است- به همین ترتیب معامله بیع مرابحه است- بیع مرابحه یعنی چه؟ معامله را شما طوری فکر کنید که مثلا من برای خریداری یک چیزی از بازار ضرورت دارم لیکن وقت برایم میسر نیست- بناء من میگویم که شما آن چیز را خریداری کرده برایم بیاورید- من به شما آن قدر منافعه میدهم' مثلا اگر شما آن چیزی را به صد روپیه خریداری نمودید من برای شما ده روپیه نفع میدهم' دراصل این معاوضه محنت آن شخص است که جائز است این معامله یکنوع از وکالت نیز تعبیر کرده می میشود- مگر در آن وقت آن را بنیاد قرار داده نظام بانکی را "به نام اسلامی" ساخته شده است آنکه مبنی برنظام سود است-

باقیات سیّئاتِ دورِ ملوکیت

به همین حواله من ذکر علامه اقبال را کرده ام- که نامبرده نسبت به آن دور بر رسی عمیقی را حاصل کرده بودند- دور

ملوکیت از خود تقاضاہا داشته می باشد۔ علامه اقبال آنہا را خوب فہمیده بودند چنانچه ایشان درشعر خود درمجلس شوری ابلیس به زبان خود ابلیس اظہار داده بود ع (ترجمه از اردو)

من ہمی دانم که ملت حامل قرآن نماند
بنده مومن را ہم سرمایه داری ہست دین
من ہمی بینم که در تاریکی شب ہائی شرق
بی ید بیضاست پیران حرم را آستین

من این سخن را قبلا نیز گفته ام که این چیزہائی دورملوکیت رفته رفته درنزد ما نیز سرایت کرده اند۔ درین وقت صورت حال این است که ما آن چیزہا را دین کل فکر کرده ایم۔ درحالیکه ضرورت از این امر است که باید به طرف اہداف اصلی قرآن و سنت رجوع کرده شود۔ برای ما لازم است تا ببنیم که درعہد حاضر تقاضای عدل و قسط فلاح وبہبود عوام چیست۔ در دوره امروزه اہمیت اصلی از نظام اجتماعی است۔ وعلاوه ازین خود مقصد نزول شریعت فقط قیام نظام عدل و قسط است۔ چنانچه در سوره الحدید در آیه شماره(۲۰) ارشاد ربانی است :

﴿ لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنٰتِ وَاَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتٰبَ وَالْمِيْزَانَ لِيَقُوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ﴾

"ما فرستاده شدگان (پیغمبران) خود را با معجزات و تعلیمات واضح فرستاده ایم وبہمراه آنہا کتاب و میزان فرو آوردیم تاکه مردم برعدل وقسط قایم باشند"۔

و اگر برعکس آن باشد پس درمیان اشخاص دارنده و نادار خلیج عمیق موجود است و انسانیت در مترفین و محرومین، مستضعفین، ومتکبرین تقسیم است پس ظاہر است که مقصد

اصلی نزول شریعت حاصل نمی گردد۔ در نظام موجوده سرمایه داری غرب نیزیک چیزی خوبی موجود است گرچه اسلام آن چیزرا به رونق خوبتری اعطاء کرده است۔ در نظام سرمایه داری غرب آن چیز عباره از معاوضه بی روزگاری است۔ درحال حاضر تقریبا در تمام ممالک اروپا نظام بهبود اجتماعی دریک شکلی از اشکال موجود است، درحالیکه این نظام در اعلی ترین صورت آن در ممالک اسکینڈی نیوین موجود است۔ چنانچه درآن ممالک در هر آن درسگاهی که پسر یک بلیونر درس میخواندهم در آن درسگاه پسر آن شخص نیز درس میخواند که امرار حیاتش صرف بر آن چیز مقرره بلاعوض دولتی بوده باشد، وهمین معامله در علاج و معالجه و در دیگر تسهیلات بنیادی نیز کارفرما است۔ دریں هیچ شکی نیست که آن بلند ترین سطحیکه از یک کشور فلاحی ممکن است آن در کشورهای اسکنڈی نیوین موجود است۔ برطانیه نیز به پهلوی آن رسیده نشسته است آمریکا هنوز دوراز آن قراردارد۔ اسلام نیز همین چیز را در بهترین انداز خود عطا کرده است۔ در نظام سرمایه دارانه غرب آن را از اصطلاح نظم داخلی سرمایه می شناسند۔ ظاهر است که در داخل نظام سرمایه دارانه محیط مبارزه مفتوح بوده می باشد۔ در نتیجه آن بعضی از مردم خیلی به پیش میروند وبعض آنها به عقب می مانند۔ اکنون برای کم ساختن این بودن چیزی ضروری است، ودرصورت دیگر نتیجه به میان آمدن خلیج زیاده درمابین این دو طبقات چنین خواهد شد که گرشنگان شکم هائی شکم سیران را پاره سازند۔ لهذا آنها را چیزی خورد ونوش فراهم ساخته وخاموش باید نگهداشت۔ اصلا این ضرورت ناگزیر نظام سرمایه دارانه می باشد۔ اسلام این

مقصد را به ذریعه زکوه تکمیل ساخته است۔ اسلام زکوه را محض به طور مالیات تطبیق نه کرده بلکه آن را درجه عبادت داده است۔ در حال حاضر در نظام سرمایه داری ہر کسی نگہداری خویش را از مالیه (مالیات) حق خود می شناسد! چنانچه برای این مقصد دست آویزات قانونی مختلف استعمال کرده می شوند۔ برای همکاری سرمایه داران ماهرین فنی کلان کلان بوده می باشند که به عوض فیس ہائی فراوان آنہا راہنمای می نمایند تا آنہا را از ادا نمودن این چنین (مالیه جات) برات دهند۔ برخلاف این اسلام به زکوه درجه عبادت داده است۔ لہٰذا ہیچ مسلمان این را از خود دور نمی کند۔

حقیقتِ زکوٰۃ

اکنون بر این سوال می سنجیم که زکوه اصلا چیست؟ درباره زکوه در حدیث مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم است :

((تُؤْخَذُ مِنْ اَغْنِیائِهم وتُردُّ اِلٰی فُقرائِهم))

"(زکوة) از اغنیاء آنہا اخذ کرده می شود و در فقراء آنہا تقسیم کرده می شود"۔

درین جا این سخن نیز باید فہمیده شود که مراد از غنی بلیونر نمی باشد، و نه مراد از فقیر آن گوشنه است که مطلقا به فاقه ہا مواجه بوده باشد بلکه درمیان این هر دو یک خط واضح کشیده شده است۔ اگر در نزد شما مالیت به مقدار ۷۷ گرام طلا و یا پنجصد و هفتاد گرام نقره موجود باشد پس شما در معطی شامل می باشید۔ گویا که شما غنی هستید۔ لیکن اگر شما مالک مالیت مذکور نمی باشید پس شما مستحق اخذ عطیه ہا می باشید۔ به

همین طور درمابین دهنده و مستحق اخذ عطیات یک خط فصیل کشانیده شده است۔

درین مرقع این را نیز عرض کنم که بر این نظام زکوه نهایت یک ظلم عظیم مرحوم صدر ضیاء الحق ما مرتکب شده اند۔ اینکه فرمان زکوه و نظام زکوه را فقط برای مقاصد سیاسی خود استعمال کرده است۔ که نتیجه آن چنین برآمد که یک نظام منظم گدائی به وجود آمد۔ نظام اصلی زکره برای کفالت عامه است۔ مسئولیت وذمه داری کشور اسلامی می باشد که ضروریات بنیادی همه شهریان خویش را قبول کرده و فراهم آورد۔ درکشور ما دریک زمانی کسی شعار نان' جامه و خانه را بلند کرده بود۔ این شعار ہرگز غیر اسلامی نه بود۔ این اصلا یک سخن جداگانه هست که صاحب شعار خودش ارباب بود۔ آن ارباب ها موقتا برای حصول مقاصد سیاسی خویش این شعار را استعمال کردند۔ در آنہا نیت هیچ کسی چیزی کرده و گزر کردن نه بود وگرنه ضرورا چیزی نه چیزی اقدامات عملی کرده می شدند۔ لیکن این حقیقت به جای خودش موجود'ست که با نظام زکوه آن چیزی را که مرحوم ضیاء الحق کرده است آن بدتر از آن می باشد۔ این شخص نظام زکوه را بدنام ساخته است۔ نظام زکوه ضیاء الحق این است که از درون پول ذخیره شده برای یک مدت معین یک حصه سود آن را گرفته و به آن نام زکوه دادند۔ که اصلا نظام اصلی زکوه نافذ کرده نه شده است۔

نظام اصلی زکوٰۃ

نظام اصلی زکوه اصلا چیست؟ آن نظام این است که بر تمام

اموال تجارت به حساب دونیم فیصد زکوه نافذ کرده شود- فرضا درد کان شما به مقدار پنج صد هزار روپیه اموال موجود است از شما به حساب دو نیم صد زکوه اخذ کرده می شود- در مورد مالیات درآمد شما اصلا بحث وجود ندارد آمدنی کجا بلکه امکان این سخن نیز موجود است که مثلا در سال گزشته اموال به مقدار شش صد هزار روپیه بوده باشد وامسال به اساس خساره در تجارت اموال به مقدار پنج صد هزار باقی مانده است پس دریں صورت نیز با وجود خساره ادا کردن زکوه لازمی می باشد- تاوقتیکه کسی صاحب نصاب بوده باشد ادا کردن زکوه برآن بهر حال واجب است- واگر کسی ما تحت نصاب بوده باشد پس آن در جمله اخذ کنندگان به شمار میرود- در نزد شما به هر اندازه اموال تجارت در محزن ویا در دوکان موجود باشد برشما لازم است تا به حساب دو نیم در صد زکوه آن را ادا کنید- و اگر کارخانه باشد پس ما شین آلات آن وهمچناں زمین- عمارت مستثنی می باشند- علاوه ازیں به هر مقداریکه مواد خام ویا اجناس تهیه موجود باشند زکوه برآن نافذ می گردد-

نظام زکوه اگر با روح اصلی خویش نافذ کرده شود پس صورت حال بهتر از آن ممالک اسکینڈی نویین' خواهد شد که نظام (بهبود) یعنی "اعطاء وظیفه بلا عوض دولتی" را نفاد کرده اند- فائده نفاذ نظام وبهبود این خواهد بود که سرؤت به گردش خواهد درآمد- این سخن کاملا واضح است که اگر قوت خریداری عوام الناس اضافه می شود پس بالضروره در معاملات تیز رفتاری و سرعت به میان می آید که بهمین طریقه برکات دوباره دربین جامعه شائع می گردد ودر تمام جامعه کاملا خوشحالی به میان

می آید که نتیجه این خوشحالی چنین بدست می آید که شما نیز به سبب گشتن تان از جزو جامعه مستفید می شوید و برای شما نیز تعاون مجدد میسر می گردد. به حواله زکوه یک سخن دیگری باید فهمیده شود که کاملا به همانطوریکه زمین به دو قسم بود همچنان اموال نیز به دو قسم اند. وآن این که (i) اموال ظاهره (ii) و اموال باطنه. باشناختن این دو قسم اموال حقیقت آن واقعه تاریخ اسلام نیز فهمیده می شود که در دور خلافت راشده مردم به خاطر توزیع زکوه خود می گشتند مگر کسی دریافت نمی گردید که زکوه آن را قبض کند. جواب این سوال که در عهد خلافت راشده زکوه از طرف بیت المال وصول می گردید پس برای گشتن معطی زکوه به عقب مستحق آن چه معنی دارد؟ باید گفت که جواب این سوال بعد از فهمیدن تقسیم اموال بر دو نوع آن ((i) اموال ظاهری (ii) اموال باطنی) واضح میگردد. سخن اصلا این است که اموال ظاهری یعنی اموالیکه مخفی نه باشند مثلا اجناس تجارتی آنکه در مخزن و یا در دوکان موجود اند. ولی این اموال را در جیب و یا زیر بالش مخفی ساختن آسان نیست. عموما مخفی ساختن همچو اموال مشکل بوده می باشد. وهمچنان اعداد رمه هائی مواشی مختلف الجنس نیز با آسانی ممکن است. وهمچنان مصنوعات کارخانه جات که تحت نظر قرار داشته می باشند یعنی این قدر نخ است این قدر پارچه و این قدر پنبه است چنانچه در نظام خلافت در تمامی اموال ظاهری زکوه عائد کرده می شود. و در صورت ممانعت جبرا نیز وصول کرده می شود. چراکه تحت نظام خلافت کفالت ضروریات بنیادی زندگی هر انسان ذمه کشور بوده می باشد. به خاطر ایفای این ذمه زکوه به طور جبری

نیزوصول کرده می شود[۴] این وصولی جبری ازاموال ظاہری کرده می شودکه حساب اندک اندک اشیاءنیزبمیان آورده می شود۔

لیکن قسم دوم اموال "اموال باطنی" طوریکه شما برای ضروریات متوقعه پول نقد ویازیورات طلائی ونقره ئی رادرخانه بطور مخفی نگہداشته باشید۔ که تحت نظام خلافت جستجوی آن کرده نمی شودونه زکوه آن اموال جبراوصول کرده می شوند۔ این معامله دربین خود شما ودربین الله جل جلاله می باشد۔ درین مورد برای شما آزادی حاصل بوده تا اگر خواسته باشید به کشور بدهید ویا به اختیار خود به ہر کسیکه که خواسته باشید بدهید۔ همین اموال باطنه بودکه مردم زکوه آن را میخواستند تا توزیع کنند ولی قبول کننده وجود نداشت۔

یک امتیاز دیگر نظامِ زکوٰۃ

دریں جا من این سخن رانیز عرض کنم که درنظام سوسیالزم ویا نظام بہبود در ممالک اسکیندی نوین (یعنی ممالکیکه نظام توزیع اعاشه باکفاف رابه تمام رعایای خودش قائم کرده اند) جریان همچو نظام برای مدت زیاده ممکن نیست۔ من چندین سال قبل گفته بودم که برقرارساختن همچونظام مشکل است۔ به سبب این درمعاشره آن طبقه به میان می آید وروزبه روز ترقی می کند که همین اعاشه بلاعوض دولتی راکافی دانسته وازکردن کار خودرابه عقب نگہمیدارد۔ این استفاده بلاعوض حکومتی خود را حق خود دانسته و به این سبب در وصول نمودن ہر نوع خزینه کومکی وضع خود داری خود را مجروح محسوس نمی کند۔ وبه همین سبب درآن ممالک تعداد همچواشخاص به کثرت گشته

است که حکومت به آنها کارمی دهد ولی آنها فورا بی کاری را اختیار کرده ودر جستجوی وصولی خزینه کومکی وبی کاری می پردازند۔ بر خلاف این گرچه اسلام زکوه را بر اغنیاء فرض قرار داده است لیکن در پهلوی این به اخذ کنندگان زکوه هوشدار داده گفته است این کار یعنی اخذ زکوه برای شما باعث نفی غیرت شما است که دایما به این موقف بوده باشید اسلام میخواهد که انسان باید مستقل وقائم برپای خود بوده باشد ومتحمل احتیاج کسی رانه بوده باشد حضور نبی اکرم صلی الله علیه وسلم حصول رزق بدست خویش را ترغیب داده اند۔ آنها ارشاد می فرمایند که ((الکاسِبُ حَبِیبُ اللّٰه)) "حاصل کننده رزق بدست خود' دوست الله جل جلاله است" آنحضرت (ﷺ) این نیز فرموده اند: از همه بهترین رزق آن است که به مشقت دست خود حاصل کرده شود۔ حضرت داود علیه السلام از حاصل کرده مشقت دست خود می خوردند' آنها زره می ساختند' وخزانه بیت المال را ملکیت ذاتی خویش قرار نمی دادند۔ ونیز ارشاد حضور صلی الله علیه وسلم است که: "دست بالا (دهنده) بهتر است از دست پائین (گیرنده)"۔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم زکوه را خیره اموال قرار داده اند' خودش واولادش را از وصولی زکوه مستثنی کرده اند۔ {۵}

نظام اجتماعیٔ اسلام

تعلق حصه دوم خطبه خلافت امروز به اصول و مبادی نظام اجتماعی تحت نظام خلافت می باشد۔ به حواله نظام اجتماعی اسلام یک سخن این است که هر شخص از ما نسبت به این نظام چیزی معلومات دارد۔ مثلا هر مسلمان در مورد لزوم ستر وپرده می

فہمد گرچہ در عمل کردن بہ این نسبت قاصر بودہ است۔ درحالیکہ تحت نظام خلافت دربارہ نظام اقتصادی وسیاسی اولا اینکہ مسلمانان بطور عموم نہایت بہ تعداد کم می باشند کہ معلومات داشتہ باشند۔ بعد ازان نظر بہ تقاضاہای دور جدید اجتہاد در ہر دو یک امر شدیدا ضروری نیز می باشد۔ گویا کہ دربارہ این شعبہ ہا بہ کدام مقداریکہ علم نیز موجود است آن فرسودہ گردیدہ است ودر روشنی اجتہاد در آن احکام ومعاملات ضرورت نظر ثانی' یک امر حتمی می باشد۔

در آغاز ہمین خطبات این سخن عرض کردہ شدہ بود کہ منزل اول نظام اجتماعی نظام عائلی است کہ این منزل اول را امام الہند شاہ ولی اللہ" از "تدبیر المنزل" تعبیر کردہ اند۔ بعد از منزل اول عوامل کثیر دیگری شامل شدہ وبہ اجتماعیت حیثیت وجود می بخشد۔ بعدا ہر گاہ کہ یک جامعہ بہ وجود می آید آنگا مسائل اقتصادی وسیاسی بہ میان واقع می شوند کہ از بطن ہمان مسائل نظام سیاسی واقتصادی بہ وجود می آید۔

مبادی واصول نظام اجتماعی

بہ حوالہ نظام اجتماعی اسلام سخن اول این است کہ در اسلام بطور پیدائش ہمہ انسانہا مساوی اند۔ گویا کہ مساوات کامل انسانی موجود است۔ بہ طور پیدائش نہ کسی بالاتر است ونہ کسی پایان تر نہ بنا بر بنیاد نسل ونہ بر بنیاد رنگ ونہ بر بنیاد جنس۔ اسلام ہرگز اجازہ این سخن را نمی دہد کہ زن نسبت بہ مرد حقیر تصور کردہ شود۔ قرآن حکیم تصور این چنین بلندی و پستی را نفی کنان می فرماید کہ: "بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ" (آل عمران : ۱۹۵)

یعنی شما همه از یکدیگری هستید۔ فقط از نطفه یک پدر پسر آن هم است و دختر آن نیز وهم در یک رحم مادر این هر دو پرورش یافته اند۔ این سخن در گفتن گرچه آن قدر ساده معلوم می شود ولی تسلیم کردن آن با دل وجان به آنقدر هم مشکل تر است۔ در نزد ما مذمت هندوہا خوب کرده می شود که در نزد آنہا تفریق اجتماعی برهمنی و شودری موجود است لیکن کاملا به همان طور در نزد ما تفریق مصلی و سید بلکه (در سند امتی و سید) نیز موجود است۔ مگر حقیقت این است که خود اسلام این قسم تقسیم را در هیچ درجه قبول نمی کند۔ اصل الاصول اول اسلام بر سطح اجتماعی مساوات کامل انسانی است۔ در تصور اسلام اگر هیچ چیزی فرق از لحاظ مراتب موجود است پس آن فقط بحواله علم وتقوی می باشد۔ چنانچه درقران حکیم ارشاد است :

﴿ اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ ﴾ (الحجرات : ۱۳)

"در نزد الله جل جلاله از همه زیاده صاحب عزت کسی است که در تقوی (خداترسی) از همه زیاده باشد"۔

علم وتقوی ' آن چیزیکه شما آن را به محنت خود کسب می کنید۔ وبرعکس آن چیزہائیکه آن به شما بدون از کسب شما عطاء کرده شده اند ' وبه کسب ' ومحنت برگزیده وبرنا گزیده شما درآن هیچ دخلی نیست آن سبب اعزاز واکرام کسی ساخته نه شده است۔ الله جل جلاله آن رنگ و صورت وشکلیکه عطاء کرده است و همچنان در کدام نسلی که شمارا پیدا کرده است ' و شما از هر جنسی که ساخته شده اید ' درهمین چیزہا قطعا هیچ اختیاری به تو داده نه شد لهذا در چیز هائیکه به شما اختیار نیست پس به سبب آنہا هیچ نوع معیار بلندی وپستی قائم کرده نمی شود۔ در

قرآن کریم ارشاد است :

﴿ یا اَیُّھا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنٰکُمْ مِّنْ ذَکَرٍ وَّاُنْثٰی وَ جَعَلْنٰکُمْ شُعُوْبًا وَّقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوْا ؕ اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰہِ اَتْقٰکُمْ ﴾

(الحجرات : ۱۳)

"ای مردم! بی شک ما شما را از یک مرد و از یک زن پیدا کرده ایم و شما را در صورت اقوام و قبیله ها ساخته ایم که یک دیگر خود را بشناسید، بی شک در نزدیک الله جل جلاله از شما صاحب عزت زیاده آن کسی است که از همه شما زیاده صاحب تقوی بوده باشد"۔

البته به سطح آئینی و قانونی درمیان مسلم و غیر مسلم فرق می باشد۔ این فرق نیز فقط تحت ضرورت انتظامی است۔ به خاطر اینکه برای ما قائم کردن یک نظام لازمی است و نظام را فقط آن کسی قائم کرده می تواند که بر صداقت آن نظام ایمان داشته باشد۔ به این سبب ذمه داری قیام نظام خلافت فقط بدوش مسلمانها می باشد۔ غیر مسلم این نظام را نه قائم کرده می توانند و نه هم حق قیام آن را دارند۔ لیکن بحواله فرق مذکور این سخن باید در ذهن خود نگهداشت که من مسلمان هستم به این لحاظ من از کافر افضل می باشم (فضیلت ایمان به جای خود مگر در اولاد بودن آدم و یا از لحاظ انسان بودن مسلم و غیر مسلم هر دو بر یک سطح قرار دارند) و علاوه ازین علت دیگری در عدم افضل قرار دادن مسلمان در سطح جوہری بر کافر این نیز است که اصل اعتبار به خاتمه می باشد۔ و اینکه خاتمه کس در چه حالات بوده باشد علم آن به هیچ کسی حاصل نیست۔ من الحمد لله امروز مسلمان هستیم مگر امکان این سخن موجود می باشد که فردا

پائیهایم لغزش کرده روند و در غار تاریک گمراہی رفته واقع شوم- وهمچنان امکان این سخن نیز موجود می باشد که الله جل جلاله دروازه ہدایت خود را بر روی آن کافر باز سازد- این تقسیم کفر و اسلام مستقل نیست درحالیکه- تقسیم سیا پوست و سفید پوست مستقل می باشد چراکه این ممکن نیست که سیا پوست سفید پوست گردد لیکن یک کافر میتواند که کلمه طیبه را خوانده ودرظرف یک لمحه این فرق رااز بین بردارد-

یک تقسیم دیگر نیز به اعتبار انتظامی موجود است- که این تقسیم در بین صاحب منصب و ماتحت آن است- این تقسیم را ناگزیریم تا بپزیریم به اعتبار شرف انسانیت مرد و زن مساوی اند- و برای بلندی معنوی و اخلاقی میدان بر روی هر دو مفتوح ساخته شده است- چنانچه درسوره احزاب درآیه شماره(۳۵)ارشاد ربانی است :

﴿ اِنَّ الْمُسْلِمِیْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقٰنِتِیْنَ وَالْقٰنِتٰتِ وَالصّٰدِقِیْنَ وَالصّٰدِقَاتِ وَالصّٰبِرِیْنَ وَالصّٰبِرَاتِ وَالْخَاشِعِیْنَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِیْنَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِیْنَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِیْنَ فُرُوْجَهُمْ وَالْحٰفِظٰتِ وَالذّٰکِرِیْنَ اللّٰهَ کَثِیْرًا وَّالذّٰکِرَاتِ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَّغْفِرَةً وَّاَجْرًا عَظِیْمًا○ ﴾

"بی شک مردان مسلمان وزنان مسلمان' مردان مومن وزنان مومن' مردان فرمان بردار و زنان فرمانبردار' مردان راست گوئی و زنان راست گوئی' مردان صابر و زنان صابر' مردان متضرع و زنان متضرع' مردان صدقه دهندگان و زنان صدقه دهندگان' مردان روزه دار وزنان روزه دار' وحفاظت کنندگان

شرمگاه خود مردان و زنان، الله جل جلاله برای این همه مغفرت واهتمام اجرعظیم راکرده است"۔

درین آیهٔ مبارکه به کدام مقداریکه اوصاف عالیه به شمار آورده شده اند، مرد و زن هر دو را شریک ساخته اند چنانچه والله اعلم به چه قدر ملیونها مردان نسبت به مقام ام المومنین خدیجه الکبری رضی الله عنها رشک می کرده باشند۔ چنانچه عرض کرده شده است که به اعتبار شرف انسانیت مرد و زن مساوی اند لیکن هرگاه که یک مرد و یک زن در رشته ازدواج منسلک می شوند پس اکنون (از لحاظ انتظام) مساوی نمی مانند۔ چراکه اکنون یک اداره به وجود آمده است۔ این اداره خانوادگی می باشد۔ وبرای هر اداره بودن یک سربراه امر ضروری است۔ شما خوب می فهمید که در کدام اداره وجود در سربراهان مساوی رتبه باعث نابودی آن اداره میگردد۔ به این اساس هدایت قرآن حکیم چنین است که:

﴿ اَلرِّجَالُ قَوّٰمُوْنَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ وَّبِمَا اَنْفَقُوْا مِنْ اَمْوَالِهِمْ ۚ فَالصّٰلِحٰتُ قٰنِتٰتٌ حٰفِظٰتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ ﴾

"مردان حاکم اند بر زنان بنا بر آن فضیلت که داده است الله جل جلاله یکی را بر دیگر و به سبب این که آنها اموال خود را (در قائم ساختن اداره خانواده) صرف کرده اند"۔

این دراصل نظم اداره خانوادگی می باشد و بر همین بنیاد همه نظام فقهی ما قائم است۔ سربراه اداره خاندانی مرد است۔ آن برای عروسی پابند ادا کردن مهر است حال آنکه طوریکه عروسی ضرورت مرد است به همانطور ضرورت زن نیز می باشد۔ مرد بدون از

زن غیر مکمل است وهمچنان زن بدون از مرد٬ باوجود این مسئولیت ادا کردن مهر بدوش مرد گزاشته است نه بدوش زن- مسئولیت کفالت نیز به دوشمردمی باشد- آن ذمه بردارنان و نفقه خانم خود است- وهمچنان پرورش اولاد از لحاظ پرداخت و تعلیم وتربیت مسئولیت مردمی باشد- بناء براین مصلحت در مورد وراثت مرد مستحق دو برابر نسبت به زن است- این همه سخنها از لحاظ منطقی باهم مربوط اند- حقیقت این است که فلسفه حیات اسلامی درهیچ گوشه به هیچ نوع کجی نگذاشته است-

به حواله نظام عائلی اسلام علامه اقبال" چه یک سخن خوبی گفته اند- علامه اقبال دربیانیه تعلیمی ششتم خودمی گوید- که مردم برقوانین عائلی اسلام بانهایت وضع سطحی می سنجند وبهمین سبب آنها به اعتراضات زیاده می پردازند- درعمق موضوع هیچ نمی سنجند- سخنیکه اسلام گفته اند آن بطور اجمال است لیکن اگر همیں اجمال راکمی بازساخته ودیده شود پس معلوم می شود که هر حکم و هدایت اسلام نهایت معقول است- درقوانین عائلی اسلام اختیار طلاق بدست مرد گزاشته شده است وزن درین مورد اختیار ندارد- البته زن خلع را حاصل کرده میتواند- ولی طلاق داده نمی تواند الا آنکه درحیں عروسی حق طلاق را بطور شرط به میان گزاشته باشد و مرد آن را تسلیم کرده باشد این همه احکام برای مستحکم ساختن نظام خاندانی وبرای اظهار ضرورت قوامیت مرد صادرشده اند- درنظام خاندانی اسلام حقوق والدین روی دوم ویابعد ثانی این نظام است- ابتدای یک خاندان بعد از تعلق ازدواجی یک مرد و زن صورت

میگیرد۔ بعدا به اساس پیدا شدن اولاد "بعد ثانی" شروع می شود۔ اکنون تعلق اولاد و والدین نیز استقرار یافت بعدا هرگاه اولاد از یک زیاده می شوند پس تعلق اخوت قائم می شود۔ گویا که این بخش های سه گانه یک خانواده هستند۔ استحکام این اداره منحصر بر تعلق قوی درمیان زن و مرد است۔ بهمین طرح تا حدی که تعلق میان والدین واولاد مستحکم تر باشد بهمان حدی اداره خانواده مستحکم ترمی شود۔ همین سبب است که در قرآن حکیم بر چهار مقامات با حق الله جل جلاله۔ حقوق والدین ذکر است شما حیران می شوید که بر آن مقامات ذکر رسول هم نیست۔ چنانچه در سوره لقمان آمده است که ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ یعنی "شکر من را ادا کن و والدین خویش را" همین مضمون در بنی اسرائیل آمده است ﴿وَقَضٰى رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا﴾ یعنی "رب شما قضاوت کرده است که غیر از آن عباده هیچ کسی را مکن و با والدین حسن سلوک کنید"۔ این همه برای این است که تعلق اولاد و والدین مستحکم تر باشد و والدین با اطمینان تام خودش را در حق اولاد بطور کامل به خرج دهد۔ آنها برای سن سالخوردگی خویش به این فکر چیزی را ذخیره نه کنند که در آن حین آنها از کجا بخورند۔ به آنها اطمینان باشد که اولاد آنها عوض آنها را میدهند۔ در سوره بنی اسرائیل می آید که ﴿رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِيْ صَغِيْرًا﴾ یعنی "ای پروردگار من بر این هر دو رحم فرما طوریکه آنها (با رحم) من را پرورده اند آنگاه که من خورد بودم" در همین سوره این هم ارشاد شده است ۔

﴿اِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ اَحَدُهُمَا اَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَّهُمَا اُفٍّ وَّلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيْمًا○ وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِيْ صَغِيْرًا○﴾

این آیه مبارکه را خوانده وبه اروپا رفته ببینید که عاقبت والدین پیر سالان چه طوری می شود، شما حد حسرت و محرومی آنها را تعین کرده نمی توانید۔ آن بی چارگان سالها سال رادرانتظار دیدار اولاد خویش تیرمی کنند۔ آنها انتظا کرسمس را برای این خوشحالی می نمایند که براین موقع صورت پسرویادخترش رابه ببنید۔ مگر سخن قابل تاسف این است که اکنون درین مرقع هم دیدار محبوبان خویش نصیب آنها نمی شود۔ برای آنها درخانه ها سالخورده گان همه تسهیلات موجوده است۔ درآنجا تلویزیون نصب است۔ بهترین اشیاء خوردونوش میسراست۔ مگراروپا این را فراموش کردند که جذبات انسانی تقاضائی آن اشیاء دیگررا نیزمی کنند۔

برائی استحکام اداره خانوادگی یک عنصر سوئمی احکامات ستر وحجاب است خیلی کم مردم به این عنصر مهم توجه کرده اند، این سخن را همه میدانند که برای جلو گیری از فعل زنا اختلاط آزادانه زنان ومردان نه باید بود، مهم ترین تعلق که با استحکام خانواده است به آن توجه داده نه شده است شما۔ به دقت بسنجید که درجامعه که بی حجابی و عریانی هست و اختلاط آزادانه هم است درآن جامعه اگریک مرد به یک زن نگاه می کند او در نگاهش محبوب می شود پس در خیال آن مرد آن زن همیشه موجود می باشد این سخن ظاهراست که نتیجه این می باشد که اززن خود توجه کم می باشد وآن تعلق الفت ومحبت که مابین زن وشوهر باید موجود باشد ضعیف میگردد وازضعف اداره خانواده دچار عدم استحکام خواهد شد بناء اسلام برای زن حجاب لازم کرده است تااینکه توجه کامل زن بر شوهر توجه شوهر بر زن

مرتکز باشد۔

این یک حقیقت است که خواہش جنسی در یک انسان حیثیت یک محرک طبعی دارد۔ در کشور ما طبقه تعلیم یافته جدید که گرویده تہذیب غرب است یک خیانت بزرگ علمی دارد که در یک طرف (فراید) را امام روان شناسی جدید می شناسند و او میگوید که در یک انسان قوی ترین جذبه محرکه شہوت است۔ ولیٰ این افراد غرب ماب خیانت علمی صریح را بکار برده این جذبه را فقط خاصه ملاها ظاہر نموده آنہا را رسوا می سازند و به آواز بلند می گویند که ملاها به جز کار علم جنسی دیگر چیزی نمی دانند۔ درحالیکه در قرآن حکیم به پیش نظر فطرت انسانی صحابه کرام رضوان الله علیہم اجمعین تا ازواج مطہرات ؓ ہم درین باره احکام داده فرموده اند که اگر چیزی را از ازواج مطہرات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم طلب می کنید پس از ماورائی حجاب باید طلب کنید۔ درحالیکه ازواج مطہرات نبی (ﷺ) امہات المومنین اند ولی باوجود آن از پس برده طلب کردن را برای این حکم داده می شود که :

﴿ ذٰلِكُمْ اَطْهَرُ لِقُلُوْبِكُمْ وَقُلُوْبِهِنَّ ﴾ (الاحزاب : ۵۳)

"این عمل پاکیزه تر است برای دلہائی شما و برای دلہائی آنہا نیز"۔

از این حقیقت کیست که انکار کند که اگر توجه زن و شوہر منتشر نه باشد پس به این سبب در اعتماد باہمی اضافه می شود، این مودت باہمی و الفت منتج بر پختگی اداره و خانواده میگردد۔ درہمچو ماحول زن و شوہر اولاد یکه پرورش می یابد آنہا با صحتمندی نفسیاتی پرورش می یابند و اگر معامله برعکس این

باشد یعنی اعتماد شوہر از خانمش برخیزد واز خانم از شوہرش' پس شما حدی را تعین کنید که درهمچو ماحول اولادیکه پرورش می یابد در اندرون آن بدون از ترجیحات منفی دیگر چه خواهد بود۔ درهمچو ذمینه بی اعتمادی در اندرون نونہالان اوصاف مثبت از کدام جای پیدا خواهد شوند۔

اسلام یقینا برای زن احکامات ستر و حجاب را داده اند۔ مگر با وجود آن احکامات پابندی برای زن آزادی فراوانی حاصل است۔ زن میتواند معاملات بکند و صاحب ملکیت شده متواند فقط شرط این است که اجتماع مخلوط نه باشد البته تعلیم اخلاقی این است که ﴿وَقَرْنَ فِيْ بُيُوْتِكُنَّ﴾ (توجه اصلی شما باید برخانه ہائی خود شما باشد) این خانه دائره اصل کارشما است۔ گرچه این چیزی پابندی قانونی نیست لذا در جامعه ما دانشکده ہائی جدا جدا موجود اند وہرگاه ما سخنی درباره قیام دانشگاه مینائیم پس در حلق طبقه غرب شرب این مطالبه نمیدانم چگونه استخوان گشته بند می ماند وهمچنان میتوانیم تا شفاخانه ہای جدا جدا بسازیم۔ آن شفاخانه که از زنان باشد به آن جا زنانه مراجعه کنند که معالج نیز اززنان بوده باشند۔ درشفاخانه ہای زنانه نرسہا نیز باید اززنان بوده باشند درحالیکه درشفاخانه های مردانه باید اہتمام نرسہائی مردان بوده باشند۔ درین شفا خانه ها اکثر نرسہای زنانه سرچشمه فساد می باشند' سخن قابل اندیشه است چرا مرد وظیفه نرس را اجرا کرده نمی تواند؟ درحالیکه در فوج forward medical units می باشند آنکه جبہه جنگ میروند' در آنجا هیچ نرس زن نمی باشد۔ حال آنکه در آنجا ضرورت به نرسہا نسبتا شدید تر می باشد۔ در آنجا شما نرسہای زنان را نمی

برید درحالیکه درشفا خانه‌ہای مردانه عام نرسہای زنان رابکار می‌اندازید۔ شمافکر کنید چرادرھواپیماھا پتنوس اشیاء خوردو نوش مردنمی‌تواند پیش کند۔ [۸]

درداخل اداره خانواده برای دریافت استحکام مزید آن اقارب نزدیک "محرم" قرارداده شده اند آنکه بالعموم درمورد سکونت باہم مجبوراند وازآنہا تشکیل یک اداره خانواده به میان می‌آیدو بامردان محرم نکاح حرام قرار داده شده است تاکه متعلقین همچو رشته ها با نظرهای پاکیزه با یکدیگر بنگرند۔ برادرو خواہر، مادروپسر، خسرو داماد وغیره۔ اگراعتماد یکی برعلیه دیگری برخیزد پس درداخل خانواده چگونه استحکامی دریافت شده می‌تواند۔

این اند احکام شریعت، اکنون ضرورت به این امر است که یک مرتبه این را طی کنیم که رفتن برراه شریعت برما لازم است بعد از طی نمودن این من به دعوی گفته میتوانم که راه را هیچ کسی نمیتواند مسدود سازد۔ این همه کارمی شود مگر تحت دائره کار جدا جدا می شود۔ این مطابقت آتش وآب آنکه سرچشمه فساد است آن را حتما باید ازبین برد۔ درین ضمن میتوانیم یک سخنی رابگویم بلکه اکثرا گفته می شود که دنیای امروزه دنیای عصری است۔ درین تیز رفتاری عصری اگر شما پنجاه در صد آبادی خویش را جدا سازیم، پس چگونه می توانیم بادنیا مقابله کنیم۔ جواب این را من قبلا داده ام که یک مرتبه عزم کرده شود پس راه‌ہا بازشده میروند۔ شما اہتمام صنعتہای خانوادگی رابکنید، زنان را درخانه ہا کار بدهید تا برای آنہا ضرورت بیرون آمدن اصلا نه باشد، بہمین طور نظام تعلیمی ابتدائی را به طور کامل بدوش

خانم ہا بگزارید مگر این معامله فقط تا صنف سوم الی چہارم باید بوده باشد نه ازین به پیش 'این آن دور عمر اطفال بوده می باشد که در آن ضرورت شفقت و محبت به آنہا می باشد و الله جل جلاله جذبه مادر بودن را در فطرت زن گزاشته اند۔ وعلاوه بر آن آنچنان یونتہای صنعتی میتوان ساخت۔ که در آن فقط تحت سرپرستی زنان فقط زنان کار بکنند۔ درین ضمن این سخن باید پیش نظر بوده باشد که اوقات کار زنان باید نسبت به مردان کم باشند تا که آنہا در تامین۔ مسئولیتہای خویش به حیثیت خانمہای خانواده و مادران' اوقات کافی داشته باشند۔ من سخن خود را بر این نکته اختتام میدهم که نظام اجتماعی و فردی اسلام در مساعدت تقاضاہائی عصر حاضر صلاحیت کامل در خود دارد۔ برای ما به حواله این ضرورت به رویه معذرت خواہانه قطعا نیست۔ ما بر دین خود عمل کنان نه فقط اینکه با دنیا مقابله میکنیم بلکه ازین به پیش رفته نشان میدهیم مگر در شوق پیش رفت دامن دینیکه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده اند هرگز از دست نمی دهیم۔

حواشی

{۱} درسوره توبه نقشه بعض منافقین ترسیم کرده شده است که در دلہای آنہا نفاق چنان ریشه ہای خودش را گسترده است که آن اکنون هیچ کشیده نمی شود تا آنکه دل توته توته کرده نه شود همین صورت ربا در معیشت جامعه نظام سرمایه دارانه است۔

{۲} درسلسله خاتمه دادن قسمی از قمار (جوا) یک عجیب رخ حکمت قرآنی پیش می آید (جوا) آنکه یک معامله خالص اجتماعی می باشد الله جل جلاله آن را با خمر (شراب) یکجا کرده حرمت و مذمت پرد و راد رسوره بقره و

مائده در یک جا بیان کرده اند - سبب آن این است در (جوا) نیز یک شخص به محنت خواهش می کند و نشه شراب نیز برای فرار از حقائق تلخ زندگی بوده می باشد طوریکه شاعر گفته است - (ترجمه از اردو)

راه سهل میکده گرفتم ورنه
سفر زندگی طویل تر است

پهلوی دوم شراب و (جوا) این است که هم این هر دو در پیدا کردن بغض و عداوت موجب نیز اند -

{۳} کارنامه تجدیدی اول آن انک راز نامزد شدن بربنیاد خلیفه گشتن ' وآزاد ساختن مردم را از این بیعت خویش بود بدون از اظهار نام بر یک دستاویز اخذ گردیده بود که شاه در آن نام خلیفه بعد از خویش را نوشته کرده بود بعد از آزاد کردن ازین بیعت هرگاه مردم به خواسته آزادانه خویش با آن بیعت کردند پس آنگاه مسئولیت خلافت را قبول کردند -

{۴} براین موقع ارشاد حضرت ابوبکر صدیق ^ازسرنو بیاد آورید آنکه بر موقع اقدام بر خلاف مانعین زکوه فرموده بودند (اگر این مردم بگویند که شتر را ببرید مگر ریسمانیکه شتر در آن بسته بود آن را نمی دهیم آنگاه نیز من با آنها جنگ می کنم "کجا شتر و کجا ریسمان مگر اصل سخن این است که آن رضی الله عنه برای اندکی نرمیم در دین هم آماده نه بودند آنها فرموده بودند "که من زنده باشم و در دین کمی کرده شود؟"

{۵} آنچنان خیلی واقعات از سیرت مبارکه برای ما میسر می شوند هرگاه آن صلی الله علیه وسلم طالب تعاون را ترغیب برای کار کردن دادند و برای حصول معاش از طریق چوب جنگل که بریده بیاورد راه عملی راه نشان دادند -

{۶} من همین سخن را در یک مصاحبه به جریده انگریزی (هیرالد) گفته بودم ' مصاحبه من پیچیده و شکسته ساخته شائع کرده شد بعدا حواله همان مصاحبه را یک زن آمریکائی نیز در کتاب خود داده است و بر من فقره های خوبی را چست کرده اند - من سخن اصلی را که گفته بودم آن اثرات احکام ستر و حجاب اند آنکه بر استحکام نظام خانوادگی مرتب می شوند -

{۷} من این سخن را به مرحوم صدر ضیاء الحق نیز گفته بودم که این دختر خادمه در هوا پیما که هفته ها از بیرون خانه اش به سر میبرد این مطابق کدام قانون شریعت جائز است درحالیکه زن مسلمان برای اداء مناسک حج هم بدون از محرمش رفته نمی تواند حالانکه زنان حج کننده عموما سالخورده بوده می باشد مگر درهوا پیماها برعکس آن دختران جوان سال برای بیست بیست روز از یک کشور به کشور دیگر سفر می کنند بسنجید این ها کیستند (دختران) محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت عائشه" وحضرت خدیجه الکبری هستند!-



4

خطبہ چہارم

طریق نبوی (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم)

دربارۂ

استقرار خلافت

نظری بر مباحث گزشته

در سه خطبات گزشته درباره موضوعات علمی و معلوماتی گفتگو نمودیم۔ مثلاً نظام خلافت یعنی چه؟ و مطابق آن شکل قانونی وسیاسی وآئینی کشور چگونه خواهد بود؟ ودرآن مملکت شکل یک اجتماع اسلامی چگونه خواهد بود۔ آن اصول و مبادی نظام اقتصادی واجتماعی اختیار کرده شده اند چیستند که درین نظام۔ گفتگو ما تا ہنوز درباره موضوعات به شکل علمی بوده است۔[۱]

خلافت علیٰ منہاج النّبوۃ۔ مشکل ترین کارِ دنیا

موضوع گفتگوی امروز ما یک بحث علمی نبوده بلکه یک مسئله عملی بوده وچگونه نظام خلافت برپا شده می تواند؟

برداشت وتاثر من این است که این کار آنقدر مشکل می باشد که اگر پیامبرؐ قیام دوباره این نظام را صریحا خبر نمی داد[۲] ما هیچ گاه تعین کرده نمی توانستیم که این کار در دنیا بار دوم نیز شده می تواند۔ واین تاثر بخاطر این نزدم موجود است که در طول تاریخ این دور سعادت مند را دنیا فقط یکبار مشاہده نموده است۔ اہمیت مشکل بودن این کار از این هم معلوم می شود که این کار قبل از حضرت محمد ﷺ توسط هیچ پیامبر تکمیل نگردید۔ و فعلاً که رسالت ونبوت بالای حضور اکرم ختم گردیده وکاری را که

توسط سائر پیامبران انجام نپذیرفته چگونه توسط امتیان انجام خواهد گرفت؟

عقل محدود انسانی این حرف را قبول کرده نمی تواند که کاریکه در تاریخ انسانی یکبار و آنهم توسط سید الانبیاء والمرسلین تحقق یافته پس دوباره توسط وبدست امتیان صورت بگیرد- وهمچنان در عصر امروزی درحالیکه تمایل وقت وزمانه نیز متغیر است- وانسان غرق ماده گرائی بوده و تمام مطلوب و مقصود هم همین ماده گرائی قرار گرفته پس چگونه عقل بپذیرد که این مرحله سخت و دشوار بالاخره طی خواهد گردید- بالای تمام انسانیت تهذیب ماده گرائی غالب می باشد' ودرسطح بین المللی اباحت عریانی وفحاشی به منزله یک هنر محسوب می گردد وبه نام کلتور(فرهنگ) وثقافت ترقی می کند واین است رخ و تمایل دنیا درحالیکه اسلام انسان رابطرف رخ دیگر سوق میدهد به این سبب این کار راآسان فکر نموده پیش رفتن وتحمل مشقت این کار سخت نادانی است- و در زمین یک واقفیت به مثابه شهادت واقعی عینی نزد ما ماجود است- به اساس تبلیغات و فشار سیاسی در قانون ما بین این ماده (هیچ قانون سازی مخالف قرآن وسنت صورت نمی گردد) گنجاینده شده است مگر عمل بالائی آن تا امروز وبعد از گزشت تقریبا نیم قرن از منظور شدن قرارداد مقاصد نه شده است زیرا تمایل وقت وزمانه بکلی بطرف دیگری روان است که بکلی مخالف اسلام ودرمقابل آن قرار دارد- از بین بردن سرمایه داری کار آسان بنوده بلکه به مثابه گرفتن لقمه از دهن شیر می باشد' طبقات مراعات یافته کسانیکه حاکمیت خدائی شان نافذ است- گرفتن خدائی آن ها کار

آسان نیست۔

من تمام این حرف ها را که جهت مایوسی تان نمی گویم بلکه بخاطر این می گویم تا شما هر قدم که می گیرید با دیدن مشکلات به عقب نروید و به یادداشته باشید که این کار مشکل را دوباره تحقق خواهیم داد زیرا که خبر تحقق دوباره آن را حضرت محمد ﷺ که (الصادق والمصدوق) می باشد داده است۔

طریق کار برپا نمودن نظام خلافت

الآن من بطرف اصل موضوع آمده و طریق کار برپا نمودن نظام خلافت را برایتان به وضاحت بیان می کنم لیکن در دوران این موضوع در وضاحت خود اسلوب نفی و اثبات را اختیار نموده زیرا یک اسلوب مشهور است۔ خود کلمه طیبه دارای دو جزء است اول نفی یعنی "لَآ اِلٰهَ" و دوم اثبات یعنی "اِلَّا اللّٰهُ"

قبل ازین به اساس شش حرف نفی می کنم که کار مورد نظر به اینگونه انجام نخواهد گردید به این قسم بسیار حرف ها خود بخود واضح گردیده معلوم می شود و پس از آن موضوع اثبات آسان گردیده، شش حرف که من نفی می کنم بدو بخش تقسیم شده می تواند سه حرف قسمی است که به هر مسلمان معلوم است ولی بازهم جهت تازه نمودن در شعور شان تذکر لازم است تا انسان درباره آن ها یکسو باشد۔

خواهش، دعا، و تلاش بدون حکمت، سه حرف است که به اساس آن این منزل طی شده نمی تواند۔

خواہش، دعا، و تلاش بدون حکمت

(۱) خواہش : درحقیقت این کار عظیم فقط به خواهش [۳] تحقق نمی یابد۔ خداوند جل جلاله در سوره نساء آیت شماره (۱۲۳) ذکر کرده است : ﴿ لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَاۤ أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتٰبِ ﴾ "ای مسلمانان نه به خواهش شما چیز می شود و نه به خواهش اهل کتاب" یک حرف واقعی است که فقط به خواهش یکدانه گندم نیز پیدا شده نمی تواند و به خاطر آن زمین باید اسپار گردیده در وقت مناسب تخم باید کشت شود و بعد از آن آبیاری گردیده و در غیر آن شما فصل گرفته نمی توانید به خاطریکه این دنیا (عالم اسباب) گفته می شود و هر کاریکه بدون علت و اسباب صورت بگیرد معجزه گفته می شود و سلسله معجزه ها با ختم نبوت ختم گردیده است۔ [۴] ظهور معجزه مخصوص نبوت بوده و آن هم بخاطر اتمام حجت واصل واساس کار نبوت حضور اکرم معجزات بنوده بلکه جناب شان در این کار با کوهی از مصائب و مشکلات روبرو گردیدند۔ و قابل یاد آور ست که وقتیکه جناب شان و اصحاب کرام تمام مایملک خود را گرفته آماده قربانی گردیدنه پس نصرت خداوندی نیز به سراغ شان آمد و این نصرت امروز نیز آمده می تواند :

فضائے بدر پیدا کن ملک در نصرتت آید
قطار اندر قطار امروز ہم از حکم ربانی

(۲) دعا : موضوع دوم که عرض می کنم این است که این کار به دعا نیز نمی شود ولی این حقیقت است که دعا یک قوت بزرگ است در جای خود حائز اهمیت می باشد۔ نبی کریم ﷺ فرموده

اند "الدُّعاءُ مُخُّ العِبادَة" یعنی که دعا مغز عبادت است و در جای دیگری فرموده اند "الدُّعَاءُ هُوَ العِبادَة" یعنی اینکه دعا عبادت است۔ جناب شان قوت وبزرگی دعا را بیان نموده فرموده اند "لَا یردُّ القضاءَ اِلاَّ الدُّعاءُ" گویا تقدیر متعلق (قضای غیر مبرم) نیز به دعا تبدیل می گردد۔ اہمیت دعا یک حقیقت مسلم است لیکن در پہلوی دعا یک سلسله قوانین الہی نیز وجود دارد که باید مراعات شود۔ از همه اول تر دیده شود که دعا کننده حق دعا را داردیانه در قرآن حکیم ارشاد است ﴿يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلٰى شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيْمُوا التَّوْرَاةَ وَالْاِنْجِيْلَ﴾ "ای اہل کتاب! شما هیچ حیثیت ندارید (شما دهن ندارید که با ما حرف بزنیدن) تا وقتیکه شما به تورات وانجیل عمل نکنید"۔ به همین اساس دوباره خود نیز باید قیاس کنید "يَا اَهْلَ الْقُرآنِ لَسْتُمْ عَلٰى شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيْمُوا الْقُرآنَ....." یعنی "ای اهل قرآن شما هیچ حیثیت ندارید تا وقتیکه قرآن را حاکم نسازید" حرف دوم اینکه دعا قبول می گردد که ہر آنچه در اختیار انسان قرار دارد آن را کرده باشد هر آنچه در نزد شما ست در میدان آورده وبعد از آن از خداوند دعا کنید۔ بقول اقبال ع (ترجمه از اردو):

امروز اگر بودے ایمان براہیمی
ہم نار نمایندے انداز گلستانی

سلسله نصرت خداوندی ہرگز قطع نگردیده است ولی حصول این نصرت مشروط به یک قاعده می باشد که در سوره بقره آیت شماره (۲۱۴) بیان شده است :

﴿ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَاْتِكُمْ مَّثَلُ الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ، مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَآءُ وَالضَّرَّآءُ وَزُلْزِلُوْا حَتّٰى يَقُوْلَ

الرَّسُوْلُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ ۚ اَلَاۤ اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيْبٌ ○﴾

"آیا می پندارید که می درآئید در بهشت حال آنکه هنوز پیش نیامده شما را حالت آنانیکه گزشتنند پیش از شما رسید یا ایشان سختی و محنت و جنبانیده شدند تا آنکه می گفت پیغمبر و آنانیکه ایمان آوردند باوی کی می آید مدد خدا آگاه شوید هرآئینه مدد خدا نزدیک است"۔

قسمیکه قبلا تذکر دادم آیه "نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيْبٌ" در آخر سنه ۵ ھ یا اوائل سنه ۶ ھ داده شده بود در مدت سیزده سال دور مکی تا جنگ احزاب (خندق) مدت پنج سال دوران مصائب و خیلی مشکلات محسوب می گردد گریا در دوران هفده سال حضور اکرم ﷺ و یاران شان با جهاد و قتال عملی ایمان و عمل صالح خود را ثابت نمودند و بعد از آن فرموده شد :

"ای نبی ﷺ بشارت بدهید که شما و همراهان شما در امتحانات کامیاب گردیده اید و اکنون نصرت ما آمد نیست و فتح قدم شما را بوسید نیست"۔

اینکه من می گریم که فقط به دعا ها کاری نمی شود اساس آن تجربه خود شما نیز می باشد در سال ۱۹۷۱ء در جنگ هند و با نتیجه و حشر دعا های ما چه شد؟ در اکثر مساجد دعای قنوت نازله [۵] قرائت گردید و چندین صبح این دعا به بسیار زار و گریان خوانده شد ولی نتیجه چه شد؟ از این معلوم گردید که دعا نیز تابع یک قواعد و ضوابط می باشد۔ خداوند می بیند که دعا کننده کیست؟ روش او با دین و شریعت ما چگونه است؟ عملکرد شخصی او چگونه است؟ پس به این اساس دعا ها وقتی موثر شده می تواند که

ما عملاً ثابت کنیم که ما اہل دعا هستیم۔ {۶}

(۳) <u>محنت و مشقت غیر حکیمانہ</u> : فعلاً موضوع سوم راکه خیلی مهم است به عرض می رسانم و آن این است که این کار فقط به تلاش و مشقت نیز نمی شود حتی اگر این محنت و مشقت بدرجه آخری خود هم رسیده باشد، محنت و مشقت ما وقتی مثمر واقع می گردد که بطریقه حضور اکرم ﷺ بوده باشد۔ و محض قربانی دادن نه سابق جای را گرفته و نه حالا جای را می گیرد۔ مثال واضح نزدتان است، درافغانستان ده لک نفر به اخلاص جان دادند ولی نتیجه آن بجز خانه جنگی و باہم دست و گریبان بودن چیز دیگری نشد زیرا که در این جدوجهد از طریقه حضور اکرم ﷺ انحراف صورت گرفت۔ اگرچه این یک حقیقت مسلم است که درآنجا خونیکه با اخلاصی کامل داده شده در نزد خداوند ضایع نمی باشد و خداوند متعال درین دنیا نیز کدام نتیجه را مرتب خواهد نمود لیکن تا حال نتیجه مرتب نگردیده است۔ چیزیکه بنظر ما می خورد بجز خانه جنگی چیز دیگری نیست به همین قسم در دوران تحریک پاکستان چندین هزار جان که قربانی داده شد ولی در اینجا بازهم اسلام نیامد و این مثال ها به خاطر باز شدن چشمان ما کافی می باشد۔ بقول شیخ سعدی

خلاف پیمبر کسی راه گزید
که ہرگز بمنزل نه خواہد رسید

به استناد دو شخصیت بزرگ می خواهم تا موضوع را واضحتر سازم و آن اینکه فقط طریقه محمدی ضامن کامیابی می باشد۔ ازاین دو شخصیت یکی بعد از انبیاء افضل البشر بالتحقیق حضرت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه است و شخصیت دوم امام مالک رحمه الله می

باشد وقتیکه حضرت ابوبکر الصدیقؓ حضرت عمرؓ را جانشین خود نامزد نمود در این موقع یک خطبه خوب ارشاد فرمود و گفت "لَا یصلُح آخِرُهُ اِلَّا بما صلُح بهٖ اوَّلُه" یعنی این حقیقت را خوب بدان که درین معامله (نظام خلافت) بخش آخر آن اصلاح شده نه می تواند مگر طریقه بخش اول آن اصلاح گریدده است" این قول حضرت ابوبکر الصدیقؓ را امام مالک به اسلوب زیاده تر واضح نموده بیان فرمودند "لَن یصلُحَ آخِرُ هٰذِهِ الامّةِ اِلَّا بما صلُح بهٖ اوَّلُه" یعنی "اصلاح بخش آخر این امت شده نمی تواند مگر به طریقه که بخش اول آن اصلاح شده بود"۔ وما باید قلبا بپزیریم که انتخاب راه های دیگران نتیجه مثبت نخواهد داد این موضوع را نیز نباید فراموش کنیم که عمل کردن بر یک جز طریقه محمدی نیز سود مند واقع نمی گردد ما باید سیرت پیامبر ﷺ را ببنیم که قبلا چه چیز بود و بعد از آن چه بود و اینکه سیرت کلی را باید بخوانیم من موضوع را برایتان در روشنی ایں حدیث مبارکه گزاشته و اصلاح اول این امت به اساس خلافت علی منہاج النبوه بوده و اصلاح آخر آن نیز به همین طریق اول صورت می گیرد۔ فعلا شما درباره اقوال حضرت ابوبکرؓ و امام مالک تدبر نمایید که اصلاح بخش آخری این امت نیز بطریقه اصلاح اول (خلافت علی منہاج النبوه) ممکن شده می تواند و برای ما معلوم گردید که اتباع از طریقه اولی باعث برپا نمودن نظام خلافت باردوم شده می تواند۔

شہادت تجربہ عملی

این حرف های که نفیا بیان کردم که توسط آن خلافت علی منہاج النبوه قائم شده نمی تواند به اساس شهادت تجربه عملی

من حالا جائزه این را میخواهم تا به صورت شکل عملی تقدیم کنم ودراین جائزه ارتکاز توجه بر سیرت نبوی ﷺ می ماند حرف های من اصولی بوده وبدون ذکر نام هیچ گروه یا حزب آن را واضح می سازم- درین رابطه توجه تان را به طرف کسانی مبذول می کنم که به نظر آن ها صرف تبلیغ و تلقین در تبدیلی مردم کافی بوده و وقتیکه مردم ذهنا آماده شدند نظام خود بخود تبدیل می شود درحالیکه تبلیغ وتلقین نقطه آغاز دعوت محمدی ﷺ می باشد- پس اگر کسی به این فکر باشد که محض به تبلیغ نمودن این کار صورت می گیرد مرتکب اشتباه بزرگ گردیده است- دعوت و تبلیغ افراد را اصلاح کرده می تواند ولی نظام را تبدیل کرده نمی تواند- درین شک نیست که مرد سلیم الفطرت بذریعه دعوت و تبلیغ بطرف دین می آید قسمیکه مقناطیس آهن را بطرف خود می کشاند به همین قسم دین ما که یک دین فطری می باشد انسان های سالم را بطرف خود می کشاند وآن ها دعوت دین را قبول می کنند ولی موضوع تبدیلی نظام چیز جدا و تفاوت می باشد زیرا منافع اصحاب اقتدار به آن وابسته و این مردم از نظام استفاده مادی می کنند پس به این اساس این افراد منحرف شده دعوت را قبول نکرده وبخاطر قبولاندن دین به اینگونه مردم راه های دیگری باید انتخاب شوند در سوره حدید به این موضوع تاکید شده است :

﴿ لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَاَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتٰبَ وَالْمِيْزَانَ لِيَقُوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ۚ وَاَنْزَلْنَا الْحَدِيْدَ فِيْهِ بَاْسٌ شَدِيْدٌ وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَّنْصُرُهٗ وَرُسُلَهٗ بِالْغَيْبِ ۚ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ ۝ ﴾ (آیه شماره :۳۰)

"به تحقیق فرستادیم رسولان خود را با نشان ها وفرو فرستادیم با ایشان کتاب و ترازو را تا قایم باشند مردم به انصاف و فرود آوردیم آهن را در آن جنگ سخت است برای مردمان و تا معلوم کند الله کسی را که مدد می کند خدا را و رسولان او را نادیده (درغیاب) بی شک الله توانا غالب است"۔

از این آیت مبارکه واضح می گردد که مردم را ملتزم ساختن به انصاف (غالب نمودن دین) گویا مدد کردن با خداوند جل جلاله است و برعکس آن غالب نکردن دین بمقام یک بغاوت و با سرکشی از الله تبارک و تعالی تلقی می شود و از بین بردن این سرکشی و غالب نمودن دین خداوند یک کمک است و چونکه رسول (ﷺ) به اساس وظیفه منصبی خویش مکلف به غالب نمودن دین خداوند جل جلاله است پس کمک و مدد با رسول ﷺ نیز لازم است به این اساس دعوت رسول می باشد که "مَنْ اَنْصَارِیۤ اِلَی اللّٰهِ" (کیست کمک کننده من بخاطر غلبه دین خدا)

آیه فوق در سوره حدید از جمله آیات مهم قرآن مجید است و از این آیت ثابت گردید که برای تبدیلی نظام قوت و قدرت ناگزیر می باشد[۷] حتی که دریک مرحله ضرورت استعمال اسلحه نیز دیده می شود۔

و باید تذکر داد که اگر یک نفر در فکر حاکم نمودن نظام خلافت به شکل غیر شعوری از طریق تبلیغ باشد قابل معافی و بخشش خواهد بود ولی اگر کسی حقیقتا به این فکر باشد این کار و فکر به مثابه توہین نبی اکرم ﷺ "نعوذ بالله" مرتکب شده است۔ زیرا این یک حقیقت است که این کار فقط به تبلیغ شده

نمی تواند واگر ممکن می بود پس چرا پیغمبر ﷺ شمشیر را برداشت؟من می گویم که اگراین کارفقط به تبلیغ ممکن می بود رسولؐ هرگز ریختن یک قطره خون کافررا به زمین نمی گذاشت چه جائیکه خون یک مسلمان ریخته می شود ولی بخاطراقامت نظام خلافت مجبورااین کاررا کردند اگراز یک طرف خون صدها کافربه زمین ریخت از طرف دیگر صدها صحابی هم جان خودرا ازدست دادند [۸] حتی که خون خود نبی اکرمؐ دردامنه احد جذب گردیده کوچه های طائف رارنگین ساخت۔

از طریق انتخابات

راه مشهور دوم که در تمام دنیا بعد از تبلیغ مروج است راه انتخابات است ومردم فکرمی کنند که طریقه که زیاده استعمال می گردد دارای منافع زیاد خواهد بود۔ از آن راه یکی هم راه انتخابات است که استادان غربی مارا یاد داده اند که اقبال برآنها طنزکرده گفته است (ترجمه ازاردو)

الیکشن' ممبری' کونسل' صدارت
بنا کردست آزادی این جنجال
بیفگندید در کو باحقارت
خراب اند بیضه تهذیب مغرب

قسمیکه قبلا گفته شد چیزیکه رواج یافت بعدا بالای اذهان مردم تسلط پیدامی کند فعلا به کدام اندازه احزاب وکارکنان آن با اخلاصی زیاد همه قوت و توانائی خودرا صرف بمین طریق (انتخابات) می کنند من درباره اخلاص اکثریت کارکنان شک ندرام وبه خلوص دل این رامی پذیرم زیرا اکثریت افراد احزاب

مخلص بوده ووجود این احزاب از افراد مستحکم می گردد ولی ممکن است که از رہبران موضوع بعض شان چنین باشد وما درباره ہیچ کدام آنہا به یقین چیزی گفته نمی توانیم زیرا حال دل ہر انسان را صرف خداوند جل جلاله بہتر می داند باوجود این که من اخلاص وصداقت اکابرین وکارکنان مذکوررا می پذیرم ولی باید به وضاحت برایشان بگویم که اگر آن ہا گمان می کنند که خلافت اسلامی ازطریق انتخابات ممکن می باشد مرتکب اشتباه بزرگ گرویده اند واگر نبی اکرمؐ می خواست تا درجزیره نمای عرب حکومت اسلامی راتوسط انتخابات بیاورد پس این کار راکرده می توانست؟

این مثال رادر حالی دادم که می ترسم مبادا درشان آنحضور(ﷺ) گستاخی تلقی نگردد ولی یک مثال دیگر از ماضی قریب داریم وآن اینکه آیا آیت الله خمینی حکومت اسلامی در ایران توسط انتخابات آورده می تواتست؟ ہیچ کسی جواب مثبت داده نمی تواند واگر شما درباره این موضوع به آیت قرانی ضرورت دارید آیه قرانی نیز وجود دارد:

﴿وَاِنْ تُطِعْ اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ يُضِلُّوْكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ﴾

(الانعام: ۱۱۷)

"اگر شما پیروی اکثریت باشندگان زمین را کردید پس آن شما را ازراه الله تعالی منحرف ساخته گمراه می کنند"۔

درحالیکه تمام دار ومدار انتخابات به اکثریت واقلیت ارتباط می گیرد وتمام قوانین مفروضه روی ہمین اصل استوار است که اکثریت برحق واقلیت باطل می باشد پس اگر از دلیل قرانی ضرورت به دلیل عقلی باشد ہرکس می داند که آن ہم موجود است

که هر کشور دارای طرح سیاسی واقتصادی خصوصی می باشد در بعض ممالک نظام قبائلی مروج است ودر تحت این نظام سردار قبائلی سرچشمه قدرت محسوب می گردد واگر در زیر سایه این نظام یک انتخابات شفاف وغیرجانبدار هم صورت بگیرد همان چهره با تعاقب قدرت می نمایند در انتخابات هم همان سستم سیاسی اجتماعی واقتصادی نمایان گردیده پیش می آید که درآن جامعه رائج است وجز همان نظام مروجه اجتماعی چیز دیگری نمی آید۔ به شما معلوم است که هفتاد درصد مردم پاکستان در دیهات زندگی می کنند وهمه شان مزارعین اربابها فیودالست ها می باشند پس درین صورت چگونه در وضع وحالات تغیر بوجود آورد۔ در نظام انتخابات فقط بجای یک لغاری‘ لغاری دیگر می آید بجای یک مزاری مزاری دیگر وبجای یک جتوئی جتوئی دیگر انتخاب می گردد وبجز این ها کسی دیگری آمده نمی تواند۔ شاید در شهرها تغیر بیاید بخاطریکه تسلط زمیندارها در شهرها مثل دیهات نیست‘ در شهرها اجتماعات مردمی صورت گرفته می تواند قسمیکه حرکت ایم کیو ایم در کراچی پیدا شد ولی همین تغیرات در شهرها نیز بحیثیت یک تغیر کلی شده نمی تواند در صورتیکه اساس تبدیلی انتخابات باشد اگر انسان دلائل مذکور فوق را مدنظر گرفته کمی باخود فکر کند به این نتیجه می رسد که طریقه انتخابات هرگز مفید وموثر نمی باشد ولی این موضوع که ازاینکه انتخابات مروج است باید شرکت نمود امر جداگانه است۔

یکی ازعوامل شرکت در انتخابات این هم است که به بعض ها چند نشست نصیب شان گردیده در پارلمان ملی‘ در مجلس سنا‘

درپارلمان ایالتی وبخاطر چندین نشستها تمام وسائل وتوانائی کارکنان وافراد خود راقربان می کنند۔ برای اولین بار انتخابات در پنجاب درسال ۱۹۵۱ء انعقاد یافته بود والان درسال ۱۹۹۶ء است۔ شما خودتان ببنید که درطول ۴۲ سال گزشته که تقریبا نیم قرن سپری شده است با اجراء نمودن تجربات ناکام چه سود برده شده است۔ وبازهم ازعقل کارگرفته نمی شود۔ قرآن می فرماید ﴿ حَتّٰی اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهٗ وَبَلَغَ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً ﴾ یعنی بچه هم برسیدن درسن چهل سالگی به پختگی عقل وشعور می رسد۔ ایکاش احزاب دینی ما که از تعقل کار گرفته درس عبرت بگیرند ودر خط مشی خود تجدید نظر کنند۔

تشدد ودہشت گردی

یک راه خیلی خطرناک دیگری که تنظیم ہائی اسلامی به آن رو آورده اند آن راه فعالیت ہای پرتشدد و دہشت افگنی بر ضد دشمنان ویامعاندین می باشد گرچه تنظیم ہائی اسلامی این راه را درمقابله با تشدد وجواب به آن اختیار کرده اند ودرزمینه ازقتال دوران حضور اکرم ﷺ دلیل می آورند ولی این راه هم برای اقامه نظام خلافت هموار نمی باشد[۹] بدبختانه که این روش درکشور ہای عربی زیاده تر شدید گردیده است در سال ۱۹۷۹ء مدتی در شہرہای مختلف مصر بودم ومن دیدم که بسیار جوانان مسلمان درین فعالیت ہا سہیم بودند ومن پابندی آن ہا را به دینداری زیاده چنین بیان می کنم که این نتیجه فعالیت جماعت اسلامی است که یک جماعت فکری انقلابی و دارای مزاج نظریاتی است و تنظیم تبلیغی روحیه اتباع سنت، دین، عاجزی وتواضع را پیدا

کرده است۔ و در این جوانان مصری ہر دو صفت متذکره جمع می باشد ولی آنہا در مقابله تشدد از دہشت افگنی کار گرفته اند۔

به ہمین قسم تحریک اسلامی الجزائر راه انتخابات را اختیار نموده بود و کامیابی اش حتمی بود و در مرحله اول نتائج برتری کامل داشت [10] ولی پس از پیروزی آن ہا در انتخابات راه آن ہا را ذریعه تشدد بند نمودند و انتخابات منسوخ اعلان شد و کارکنان تحریک اسلامی را ہدف جبر و تشدد قرار دادند و تحریک اسلامی هم جوابا از تشدد کار گرفت [11] ولی این گونه فعالیت ہای در مقابل اردوی ملی و حکومت مفید نمی باشد ولی در مقابل قوای اشغالگر مفید است و قسمیکه مقاومت مردم الجزائر در مقابل فرانسه، فرانسه را مجبور به عقب نشینی نمود [12] در حالیکه در مقابل اردوی ملی چنین یک حرکت سود مند نمی باشد باید در بین این دو موضوع فرق شود زیرا قوای فرانسه خیلی دور واقع گردیده بود و از طرف دیگر کمک ہای فرانسه به الجزائر فقط در ارسال اسلحه به اردوی الجزائر خلاصه می گردد و در ویت نام امریکه به همین دلیل شکست خورد۔

موضوع دوم این است که معمولاً روابط اردوی قومی و حکومت ملکی با ساکنین آن کشور بوده می باشد که در صورت فعالیتہای پر تشدد همکاری و تعاون قومی با آنہا اضافه میگردد و مخالفت گروه متشدد رو به افزائش می باشد۔

اہمیت مطالعہ سیرت نبویؐ

من اسلوب کار نبی اکرم ﷺ را بنام "جد و جہد انقلابی" باد می کنم و تمام مراحل این جد و جہد را در روشنی سیرت النبی (ﷺ)

بیان کرده ام من عمل تبدیلی نظام را به نام "انقلاب" یاد می کنم و یگانه راه وصول به این هدف بتوسط نبی (ﷺ) می باشد، برای شما معلوم است که اگر اندک گمان شود که در یک زمین تیل موجود است پس به اساس این گمان بخاطر استخراج تیل به ملیونها روپیه به مصرف می رسد و اگر یقین باشد که درین زمین تیل موجود است پس چه باید کرد؟

وقتیکه برای ما معلوم است که معرفت تمام مراحل جدوجهد انقلابی در سیرت نبوی (ﷺ) نه تنها موجود است بلکه یگانه ذریعه هم همین سیرت نبی است باید تمام توجه خود را به این امر مرکوز نمایم که "جا این جا است" و وقتیکه ما سیرت را بدقت مطالعه کردیم باید در محتویات متن آن عمیقا بسنجیم۔ از سیرت نبی می آموزیم که حضور اکرم (ﷺ) در مرحله اول چه کرد مرحله دومی آن شامل کدام کار بود و تحت کدام شرائط و تکمیل آن وارد مرحله جدید گردید۔

"انقلاب محمدؐ"---یک انقلاب جامع

معرفت مراحل جدوجهد انقلابی فقط در سیرت نبی ﷺ نهفته است و من این ادعای خود را به دو دلیل روشن و واضح می سازم دلیل اول این است که تمام انقلابات دنیا که آمده است همه شان جزوی بوده و در تمام تاریخ انسانیت مثال یک انقلاب کامل و همه جانبه "انقلاب محمدی" می باشد۔

انقلاب دونیم صد ساله قبلی فرانسه بسیار بر سر زبان ها ست ولی درین انقلاب فقط هیکل سیاسی تبدیل شده بود نتائج این انقلاب در عقائد، اخلاق، حالت اجتماعی، کدام تغیر صحیح را

رونما نه ساخت وحتی که نظام اقتصادی نیز به حال خود باقی ماند گویا فقط یک جانب زندگی اجتماعی تبدیل شد همین شکل در آغاز این قرن به انقلاب بالشویک فقط هیکل اقتصادی متغیر شد واساس نظام اقصادی، ازبین بردن ملکیت فردی، وملی کردن تمام وسائل به دولت گزاشته شد۔ ولی به اساس این نظام اقتصادی هیچ تبدیلی انقلابی در عقائد، اخلاق، ظرفیت، و روایات تهذیبی وانداز فکرونظر، مطابق وعده نیامده همه باطل ثابت گردید۔

ولی برعکس این دو انقلابات، اگر انقلاب حضور اکرم ﷺ، دیده شود معلوم می گردد که بخاطر دیدن اینکه کدام بخش انفرادی ویااجتماعی زندگی انسانی ازتبدیلی بیرون مانده باشد به ذره بین تلاش باید کرد۔ در عقائد مردم، نظریات، عنعنات و خلاصه اینکه صبح تا شام واز شام تا صبح تبدیلی و تغیر رونما گردید، نه تنها در نظام اقتصادی وسیاسی تبدیلی واقع شد بلکه ملتیکه دارای افراد با سواد و تعلیم یافته آن حتی در قبیله های متمدن به انگشتان حساب می گردید در علم و تحقیق امام دیگران شد و موجد تمام علوم وفنون جدید واحیاء کننده علوم قدیم قرار گرفت وآن قوم جنگ جو که قرآن حکیم آن بارا "قَوْمًا لُّدًّا" گفت ومولانا حالی نقشه آن راچنین مرتب ساخت ترجمه ازاردو،

گہے جنگ است [illegible]

گہے جنگ [illegible]

وآن ملت مبذب ترین ملت امن پسند در دنیا تیار نمود و مطابق پیش گوئی حضور اکرم ﷺ اگر یک زن از صنعاء تا حضرموت سفر کند بجز خوف الله تعالی دیگر خوف در دلش جای نداشته باشد

زن ها در آن را های به سفر شروع نمودند که بدون کاروان و قافله ممکن نبود- قومیکه بکلی با نظم آشنا بنود وہر فرد آن فرعون گشته بود آنقدر با نظم عادت نمود که نماز پنجگانه آذان' اقامت' صف بندی وآن قدر تابع و پابند به امام شدند که گمان گروپ‌اردوبالای‌شان میرفت'این است آن انقلاب بزرگیکه حضور اکرم ﷺ آن رابه ارمغان آوردند-

یک فرق عمده دیگر که در بین انقلاب محمدی و انقلابات دیگر مشاہده می شود این است که تمام انقلابات دیگر در چندین نسل مکمل گردیده اند' یک نسل مفکوره آن ها را پیش نموده گویا مفکرین پیدا نموده اند ولی مرد میدان نبودند که جد وجہد کدام انقلاب رانموده آن رامکمل وکامیاب می نمودند- در تاریخ مثال ہای زیاد داریم مثلا والیتر و روسو از جمله مفکرین بزرگ بودند و در عقب انقلاب فرانسه فکر آن ہا کار فرما بود ولی قائد عملی انقلاب نه تنہا روسو نه بود بلکه اصلا ہیچ کدام قائد نداشت و به همین خاطر این انقلاب به یک انقلاب خونی ثابت گردید-

انقلاب دوم که قبلا تذکر دادم انقلاب بالشویک بود که در عقب آن افکار و نظریات کارل مارکس وانجلز کار فرما بود کارل مارکس یک کتاب "Das Capital" نوشت و علامه اقبال درباره کتاب او چنین گفت "نیست پیغمبر ولیکن در بغل دارد کتاب" دریں شک نیست که کارل مارکس یک مفکوره داد ولی خود او در زندگی خود حتی دریک قریه نیز انقلاب آورده نتوانست آنہا کتاب خود را در جرمنی وانگلستان تکمیل ساخت و به مطابق فلسفه آن باید انقلاب نیز در همان ممالک صنعتی و سرمایه دار

بر پا می گردید) درحالیکه انقلاب آمد ولی دریک کشور عقب مانده ازلحاظ صنعت مثل روس که فقط دارای معیشت زرعی بود مگر برخلاف آن انقلاب حضور اکرم ﷺ تمام مراحل آن توسط یک نفر و آن هم در زندگی خودش به پایان رسید و جناب شان به تنهائی دعوت راآغاز نموده نه کدام تنظیم ونه کدام دفترداشت در آغازدعوت زوجه محترمه شان' دوست قلبی شان' ویک غلام آزاد کرده شان و پسر کاکای شان [۱۳] ایمان آوردند۔ و پس از زحمت کشی ده ساله حدود دو صد و پنجاه نفر مسلمان شدند' حضور اکرم (ﷺ) به تنهائی خوددرکوه صفا ایستاده ندای "واصباحاه" را بلند نمودند و ببنید که دریک مرحله همان شخصی قیادت اردو را در جنگ بدر نیز می کنند۔ وحتی تمام مراحل انقلاب را به تنهائی مکمل نمودند و تقاضای آن را تکمیل می کنند و این سخن برایتان درتایخ جای دیگری به نظر نمی رسد وبه این اساس نیز باید یقین کینم که یگانه مرجع و ماخذ این انقلاب صرف سیرت نبوی می باشد۔

مراحل منہج انقلاب نبویؐ

الآن مراحل انقلاب را که از سیرت نبوی گرفته شده است برایتان واضح می کنم وقبلا نیز آن رابه شش مرحله تقسیم نموده بودم یعنی (۱) دعوت (۲) تنظیم (۳) تربیت (۴) صبر محض یا (Passive Resistance) (۵) اقدام و بالاخر (۶) تصادم مسلحانه و مراحل مذکور را بزبان ساده و بطور مختصر در سه مرحله بیان می کنم۔

دعوت ایمان بذریعه قرآن، تربیت و تزکیه

مرحله اول "دعوت ایمان بذریعه قرآن" می باشد، این یک حقیقت است که هر نظام دارای یک اساس فلسفیانه می باشد و تا زمانیکه این فلسفه را در ذہن جای ندهیم برای آن انقلاب هیچ کار کرده نمی توانیم اساس فکری و فلسفی اسلام ایمان است[۱۴] ولی اکثریت ما از ایمان محروم هستیم۔ ما بخاطر این مسلمان هستیم که در خانه والدین مسلمان پیدا شده ایم فقط یک عقیده میراثی است که در گوشه از ذهن ما جا گرفته است۔ فکر و عمل ما به این عقیده هیچ گونه ارتباط ندارد، رسم و رواج ہائیکه ما به اساس آن طرز عمل کرد خود را تعین می سازیم با عقیده ما کدام ارتباط ندارد و شاید مردم کمی از مبتلاء شدن به چنین موضوع محفوظ مانده باشند، اکثر ما فقط مسلمان هستیم و آن هم باید فضل خداوند جل جلاله پنداشته شود که ما را دریک فامیل مسلمان پیدا کرده است و اگر خدانخواسته ما را دریک خانه ہندو ویا عیسائی پیدا میکرد معلوم بنود که چقدر نفر ایمان قبول می کرد هر کدام ما با خود محاسبه کرده می توانیم۔

در سوره حجرات آیت شماره (۱۵) ایمان چنین تعریف گردیده است۔ خداوند می فرماید

﴿ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوْا وَجَاهَدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ، اُولٰٓئِكَ هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ○ ﴾

"جز این نیست که مومنان در حقیقت آنانند که ایمان آو
دند بخدا و پیامبرا او بارتیبه نکردند و جهاد نمودند به اموال
خود و جان خود در راه خدا آن جماعه ایشانند راست گویان۔"

در این آیت کریمه ایمان حقیقی ذکر شده است یعنی ایمان که بدرجه یقین رسیده است بقول اقبال : (ترجمه از اردو)

یقین پیدا کن این قوت رساند
به درویشی که شد مسجود فغفور

از آیات مذکوره سوره حجرات معلوم گردید که ایمان وجهاد لازم و ملزوم می باشند و امکان ندارد که در دل ایمان حقیقی باشد و در عمل جهاد نباشد بناء مرحله اول این انقلاب "دعوت ایمان بذریعه قرآن" است و به همین خاطر خداوند در سوره نساء شماره آیت(۱۳۶) چنین فرموده اند

﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَالْكِتٰبِ الَّذِىْ نَزَّلَ عَلٰى رَسُوْلِهٖ وَالْكِتٰبِ الَّذِىْ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ﴾

"ای مومنان یقین کنید به خدا و پیغمبرش و کتابی که فرو فرستاده بر رسول خود و به کتابی که پیش فرستاده۔"

درین آیت مبارکه گویا که گفته شده است که شما ایمان قانونی قبلا حاصل نموده اید ولی ایمان حقیقی که یک قوت بزرگ است کوشش نمائید تا آن را حاصل کنید۔

باید یادآور شوم که بجز قرآن راه های دیگر نیز جهت حصول ایمان وجود دارد و من قبول دارم که آسان ترین راه حصول ایمان و یقین رفاقت و دوستی و همنشینی اصحاب ایمان و یقین می باشد قرآن مجید می فرماید :

﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ ○ ﴾

(التوبه ۔ ۱۱۹)

"ای کسانیکه ایمان آورده اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید۔"

این یک حقیقت است که در جائیکه آتش باشد کسیکه نردیکش باشد حرارت آن خود بخود می رسد ضرورت به تلاش نیست گویا قربت اصحاب ایمان هم کافیست۔

صحبت صالح ترا صالح کند
صحبت طالح ترا طالح کند

راه دوم حصول رضای خداوند وعمل کردن به احکام آن است ایمان وعمل دارای اثرات دو طرفه می باشند ایمان از عمل صالح پیدا می شود و اضافه نمودن در عمل صالح باعث اضافه شدن در ایمان می باشد گویا تسلسل عمل ذریعه پیدا شدن ایمان است۔ ولی باوجود اهمیت این موضوع ایمان که از این دو طریق پیدا می شود ایمان غیر شعوری می باشد که عنصر شعور در آن شامل نمی باشد وآن راایمان کور گفته می توانیم ولی باوجود این بالائی عمل تاثیر می کند زیرا این شخص هم در قربانی در راه خدا آماده می باشد که این یک نعمت است ولی باید بدانیم که در انقلاب شعور و یا ایمان شعوری خیلی ضروری می باشد۔ ایمان شعوری که در آن عقیده راسخ شامل باشد و ذکاوت فردی حاکم باشد و بدون آن شعور مذکور پیدا نمی شود وقتیکه عمل انقلابی داخل مراحل مذکور فزق گردید ووقتیکه ضرورت به قربانی وفداکاری بوده باشد در آن وقت همین معتقدین کور کورانه هم رول مثبت بازی کرده می توانند بخاطریکه در وجود شان قوت آمادگی به فداکاری موجود می باشد۔

ایمان شعوری واہمیّتِ آن

اهمیت ایمان شعوری راخداوند درقرآن مجید درسوره یوسف

آیت(۱۰۸)چنین ذکر کرده اند :

﴿ قُلْ هٰذِهٖ سَبِيْلِيْٓ اَدْعُوْٓا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِيْ ﴾

این یک سخن بزرگ است که خداوند از زبان حضور اکرم ﷺ شهادت داده است که نه تنها صورت (پیامبر) بلکه تمام پیروانت در تاریکی سرگردان نیستند بلکه آگاه نه با بصیرت از ایمان برخوردار هستند۔ این همان ایمان است که درپهلوی۔ خود شعور وبصیرت باطنی هم دارد۔ سرچشمه ومنبع اینگونه ایمان درفهم قرآن حکیم است بدون قرآن درهیچ جای دیگر وجود ندارد۔ بقول مولانا ظفرعلی خان مرحوم۔ (ترجمه از اردو)

جنس ایمان را مجو ز فلسفیان

عاقلان یابند او را در قرآن

همچنین علامه اقبال یک شعر درآخرین ایام زندگی خود چنین گفت: (ترجمه از اردو)

تو ببینی ماجرایم را گزشته روز و شب

علم را من یافتم مثل نخیل بے رطب

گویا فرموده اند که ایشان هر قدر علم فلسفه وغیره را خوانده بودند همه آن نخیل بی رطب (نخل بی بار) بود به همین خاطر آنها درشعر دیگری می فرماید : (ترجمه از اردو)

عقال عقل را بستم خدایا

مرا هم صاحب سوز جنون کن!

قرآن مجید اینگونه ایمان را به اسالیب مختلف بار بار ذکر نموده است مثلا در سوره آل عمران صفت ایمان شعوری را چنین کرده است : (ترجمه)

﴿ اَلَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِيَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُوْنَ

فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ، رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا ﴾

"آنانکه یاد می کنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوی خویش خفته و فکر می کنند در پیدائش آسمانها و زمین می گویند ای پروردگار ما نیافریدی این را عبث۔"

همین قسم قرآن مجید اہمیت، عقل، شعور، تدبر، فکر را چنین ذکر ده است۔ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ، لِقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ، لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ، اَفَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ، لِيَدَّبَّرُوْا اٰيَاتِهٖ وغیره اسالیب مختلفی اختیار کرده شده اند۔

فقط قرآن مجید منبع و سرچشمه ایمان شعوری است و درباره حقیقت این موضوع دلائل عقلی و نقلی وجود دارد از همه اولتر برای دعوت پیامبر خدا و هر قدر اصطلاحات که در قرآن آمده است درهمه آن قرآن ذریعه و وسیله قرار داده شده است مثلا

﴿ فَذَكِّرْ بِالْقُرْاٰنِ ﴾ (ق : ۴۵)

"پس تذکر به قرآن کرد"۔

﴿ وَاُوْحِيَ اِلَيَّ هٰذَا الْقُرْاٰنُ لِاُنْذِرَكُمْ بِهٖ ﴾ (الانعام : ۱۹)

"(بگوئید) به طرف من نازل کرده شده است این قرآن تا به ذریعه قرآن "انذار" کنم۔"

﴿ فَاِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِيْنَ وَتُنْذِرَ بِهٖ قَوْمًا لُّدًّا ﴾

(مریم : ۹۲)

"پس جز این نیست که آسان ساختیم قرآن را به زبان (لغت) تو تا مژده دهی به آن پرهیزگاران را و بترسانی آن گروه ستیزندگان را۔"

﴿ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ ﴾ (المائده : ٦٧)

"برسان آنکه بر تو نازل شده از جانب پروردگار"۔

﴿ وَجَاهِدْهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيْرًا ﴾ (الفرقان : ۵۲)

"ومقابله کن ایشان را به قرآن مقابله بزرگ۔"

ببینید "تبلیغ" و "تذکیر" "انذار" "تبشیر" و "جهاد" برای همه قرآن کریم ماخذ و مرجع قرار گرفته است به همین سب حضور اکرم هر جای که میروند بجای خطبه طولانی فقط قرآن مجید را خوانده می شنوانند۔

ثمرات ایمان شعوری

اولین قدم جدوجهد درین کار انقلاب "دعوت ایمان بذریعه قرآن" می باشد در نتیجه حاصل شدن ایمان حقیقی از همه اولتر عمل انسان صحیح می شود قسمیکه قبلا هم گفتیم که اگر در دل ایمان حقیقی باشد بدون شک عمل انسان نیز صحیح می شود۔ نتیجه دوم که مرتب می شود عبارت است از هر آنچه خداوند به انسان اعطا فرموده است یعنی اورا بالای جسم' جان' مال' منال خلافت شخصی اعطاء کرده است از آن کار گرفته همه چیز خود را در راه دین خداوند قربان می کند من در خطبه قبلی خود گفته بودم که خلافت شخصی هم یکنوع خلافت است و هر آنچه که خداوند به انسان اعطاء کرده است در استعمال آن حیثیت خلیفه را دارد اولین تقاضای خلافت شخص این ست که مطابق حکم مالک اصلی هر چیز خود را قربان باید نمود چنانچه در سوره حدید آیه شماره(۷) ارشاد گرامی است :

﴿ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَاَنْفِقُوْا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَخْلَفِيْنَ فِيْهِ ﴾

(الحدید : ۷)

"ایمان آرید به الله و به رسول او و خرچ کنید از آنچه که بدست شما داده است نائب خود ساخته در آن (از جمله آن مالیکه

ساخته است شما را جانشین دیگران۔"

نتیجه سوم ایمان حقیقی "جہاد" است و این نتیجه منطقی ایمان است قسمیکه در سوره صف درج است :

﴿ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَتُجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ ﴾

"ایمان آرید به الله ورسول او وجهاد کنید در راه خدا به اموال خود ونفسهائی خود"۔

نتیجه چهارم ایمان تزکیه است۔ بدون شک تزکیه کدام عمل [16] جداگانه نمی باشد واین حقیقت را باید درک نمود که هر قدری که ایمان در پختگی خود میرسد بطور منطقی باطن او هم منور و روشن می شود و از نور ایمان ظلمت و تاریکی میرود و این است تزکیه باطن به طریقه نبوی۔ [17]

من دو مرحله منهج نبوی را یکجا نموده وآن را در یک مرحله یعنی دعوت ایمان و تزکیه بیان کرده ام از همه اولتر انقلاب به مردانی ضرورت دارد که قلب ها واذهان شان از نور ایمان منور شده باشد [18] زیرا اینگونه مردم بدعوت شما به این فکر انقلابی لبیک می گویند این دعوت دعوت ایمان بوده و ذریعه آن قرآن می باشد بعد ازین مرحله تربیت و تزکیه این فداکاران می رسد و تزکیه مذکورهم از قرآن گرفته می شود گویا هر دو عملیه یعنی دعوت و تزکیه در اطراف قرآن می چرخند و این مضمون در قران کریم در چهار مقامات آمده است چنانچه "در قرآن سوره جمعه ارشاد است"

﴿ هُوَ الَّذِيْ بَعَثَ فِي الْاُمِّيّٖنَ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ اٰيٰتِهٖ وَيُزَكِّيْهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ ﴾ (الجمعه : ۲)

"اوست آنکه برانگیخت در نا خوانان پیغمبری از ایشان میخواند بر ایشان آیات اورا و پاک می سازد ایشان را و می آموزد ایشان را کتاب و حکمت"۔

مضمون مذکوره در سوره آل عمران آیت(۱۶۴) چنین آمده است :

﴿ لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ بَعَثَ فِيْهِمْ رَسُوْلاً مِّنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ اٰيٰاتِهٖ وَيُزَكِّيْهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ ۚ وَاِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ○ ﴾

"به تحقیق احسان کرد خدا بر ایمان داران آنگاه که فرستاد در ایشان پیغمبری از خود شان می خواند بر ایشان آیت های خدا را و پاک می کند ایشان را از شرک وعیره می آموزد ایشان را کتاب و سخن سود مند و هر آینه بودند از پیش در گمراهی آشکارا"۔

درسوره بقره مطلب مذکور در دو مقامات[۱۹] ذکر گردیده است و تمام این مراحل بخاطر آماده ساختن افراد مطلوب می باشد زیرا هر وقت که این فداکاران آماده شدند مرحله جهاد شروع می شود چنانکه ما می بنیم که شش صد هزار افراد که با حضرت موسی علیه السلام از مصر خارج شدند و به دوازده قبیله تقسیم شده بودند و ازینکه تربیت شان بطور صحیح صورت نگرفته بود خیلی مردان بزدل بودند ووقتیکه مرحله قتال و جهاد آمد و حضرت موسیٰ از آنها برای ادا نمودن این فریضه تقاضا نمود، آنها درجواب گفتند :

﴿ فَاذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَاۤ اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ○ ﴾

(المائده : ۲۴)

"پس برو تو و پروردگار تو پس جنگ کنید به درستیکه ما این جا نشسته گانیم"۔

﴿ قَالَ رَبِّ اِنِّی لَآ اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِیْ وَاَخِیْ فَافْرُقْ بَیْنَنَا وَبَیْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِیْنَ ۝ ﴾ (المائده : ۵۷)

"گفت موسی ای پروردگار من، من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادر خود را پس جدائی کن میان ما ومیان گروه گناه کاران"۔

ولی برعکس آن پس ازہجرت ازمکہ وقتیکہ مرحلہ جنگ بدرآمد و پیامبر(ﷺ)۔ از سہ صد و سیزدہ نفر لشکر مسلح خود برای مقابلہ نمودن بالشکرجرار قریش مشورہ طلب نمودند۔ آن ہا در جواب گفتند کہ یا حضور اکرم ﷺ مارا بایاران حضرت موسی قیاس نفرمائید کسانیکہ گفتہ بودند "خودت وپروردگارت بروید و جنگ کنید وما این جانشستہ ایم"۔ ما از پیش روی شما، عقب شما بہ راست وچپ شما با دشمن می جنگیم"۔ بہ ہمین خاطرمرحوم اکبرالہ آبادی گفت است : (ترجمہ ازاردو)

خداوندا چہ شد آخر چہ اول
ببینم بدر آخر از حرا بود!

از غار حرا نزول قرآن شروع شدہ بود و بقول مولانا الطاف حسین حالی ؒ (ترجمہ ازاردو)

از حرا سوی قوم خود آمد
نسخہ کیمیا ہمی آورد

چنانچہ ما می بنیم کہ درپانزدہ سال ابتدائی دعوت ازاین نسخہ استفادہ شدہ ازدعوت وتبلیغ گرفتہ تا تزکیہ نفس تمام مراحل از قرآن کریم گرفتہ شدہ است وپس ازگزشت مراحل مذکور مرحلہ بدرآمدہ است ودرتاریخ مرحلہ بدریک مرحلہ تاریخی بہ نظرمی آید لیکن در حقیقت مرحلہ مہم و بزرگ ہمانا مرحلہ آمادہ

کردن مردم برای بدر بوده ومی باشد۔

مرحله تنظیم

برای آماده ساختن فداکاران مرحله دوم مرحله تنظیم می باشد کسانیکه در نتیجه همین دعوت ایمان از مراحل تزکیه نفوس گزشته بالای ذات خود دین الله راتطبیق کرده باشند پس تا زمانیکه آن ها دریک تنظیم قوی متحد نشوند کاری کرده نمی توانند [۴۰] چنانچه حضور اکرم صلی الله علیه وسلم اهمیت تنظیم راچنین واضح وبیان کرده اند وگفته اند((آمُرُکُم بِخَمسٍ))ای مسلمانان شمارابرپنج اصل حکم می دهم ودریک روایت دیگر چنین الفاظ آمده است ((اَللّٰهُ اَمَرَنِی بِهِنَّ)) یعنی الله من را به این حرف ها حکم داده است [۴۱]

آن پنج حرف چیست که ازطرف الله تبارک وتعالی به پیامبر حکم داده شده است :

((بِالجَماعةِ وَالسَّمعِ والطَّاعةِ والهِجرةِ والجِهادِ فی سبیلِ اللّٰهِ))

یعنی "التزام نمودن به جماعت 'شنیدن' اطاعت' ہجرت در راه خداوند' وجہاد"۔

ولی بدختانه ما مسلمانان هیچ کدام توجه ازجهت افلاس فکری به این اصول نداریم واکثریت ما ازآن بی خبر می باشیم درحالیکه آن حدیث که درارکان اسلام ذکر گردیده است خیلی مشہور می باشد وتقریبا مفہوم آن درذهن ہر مسلمان موجود است۔ درہردو احادیث مبارکه پنج جرف ذکر گردیده است درحالیکه حدیث ارکان اسلام حیثیت خبریه واین حدیث حیثیت حکم وامر رادارد۔

علت اساسی محرومی ما از زمان ختم نظام خلافت وقائم شدن نظام ملوکیت آغاز گردید ملوکیت بدو نوع آمد اول از مسلمانان، دوم از غیر مسلمانان چنانچه اکثر کشورهای اسلامی در غلامی غرب اسیر شدند و ما مسلمانان پاک و هند غلام انگریزهای گردیدیم در وقت غلامی نماز، روزه جریان داشت و تصور آن در اذهان باقی ماند ولی جهاد، قتال، انقلاب، اقامت دین از اذهان خارج گردید و بلاخره کیفیت چشم به پنهان به کوه پنهان پیدا گردید۔

بهرحال مرحله دوم جد وجهد انقلابی یعنی اهمیت جماعت را باید درک نمود و تقاضای نظم جماعت اینگونه است که مانند حکم قوماندان اردو باید شنیده وقبول شود۔ وکسی حق ندارد که از او بپرسد که این حکم را چرا صادر نمودید، غرض وغایت این حکم چیست؟ وحکم مذکور معقول است یا نه؟ وشما این حق را ندارید که اول خود را بفهمانید بعدا حکم را قبول کنید، واگر در کدام اردو سلسله سوال وجواب شروع شود پس به آن اردو گفته نمی شود [۲۲] یعنی جماعت مذکوره باید باشنیدن و اطاعت کردن عادت بگیرد۔ برای یاددهانی همین کیفیت خداوند در قرآن مجید می فرماید ﴿ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا ﴾ یعنی یاد کنید وقتیکه گفتید شنیدیم واطاعت کردیم" در سوره بقره چنین آمده است۔

﴿ وَقَالُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ٥ ﴾

"وآن ها گفتند ما شنیدیم، وما اطاعت نمودیم وما طلبگار بخشش توهستیم ای پروردگار ما وبطرف تو رجوع ماست"۔

درقرآن حکیم شما بار بار اصطلاح سمع وطاعت را می بینید و

هردوی این اصطلاح مانند دوتایر موتر می باشند زیراکه بدون این دو چیز تصور هیچ تنظیم انقلابی شده نمی تواند[۲۳]۔

اساس نظم جماعت ـــــ بیعت

حضرت رسول اکرم ﷺ اساس نظم جماعت رابیعت قرارداده اند درسوره فتح آیت شماره (۱۰) بیعت ذکر گردیده است۔ ﴿اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ، یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ﴾ یا نبی، بدون شک کسانیکه با تو بیعت می کنند درحقیقت آن ها با الله بیعت می کنند ودست خداوند بالای دست های شان است"۔

طریقه بیعت به شکل عام آن چنان است که کسیکه بیعت می کند دست خود را بالای دست کسیکه به آن بیعت می شود می گزارد، درین آیت گفته شده است که در وقت بیعت یکدست از شما ودست دوم از کسیکه با او بیعت صورد می گیرد داست سوم دست الله است که به چشم دیده نمی شود و دست خداوندی بخاطری است که بیعت درحقیقت باالله تعالی می شود۔

درسوره توبه بیع و شراء دریک مفهوم جامع وکلی به معنی اطاعت کلی، قول وقرار وعهد وپیمان استعمال شده اند۔

﴿ اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ فَیَقْتُلُوْنَ وَیُقْتَلُوْنَ، وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْرٰاةِ وَالْاِنْجِیْلِ وَالْقُرْاٰنِ، وَمَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهٖ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوْا بِبَیْعِكُمُ الَّذِیْ بَایَعْتُمْ بِهٖ، وَذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ﴾

"هرآئینه خدا خرید کرده است ازمسلمانان، جان ایشان ومال ایشان رابعوض آنکه آنان راباشد بهشت، جنگ می کنند در راه خدا پس می کشند وکشته می شوند وعده که لازم است بر

خدا به تحقیق در توریت و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده تربه عهد خویش از خدا' پس شادمان باشید باین فروختن خود که معامله کردید باآن واین است پیروزی عظیم"۔

پس سوال در این جاست که چگونه از فروختن جان و مال در دنیا بخاطر غلبه دین و نظام خلافت استفاده شود واضح است که تحت یک نظم این کار باید اجرا شود وکسیکه در راس این نظم و تنظیم قرار دارد با او بیعت بصورت بگیرد و از او اطاعت شود در آن زمان حضور اکرم ﷺ خود موجود بود و با او بیعت صورت گرفت اگرچه ضرورت به بیعت گرفتن نبود۔ زیرا ہر آن شخص که ایمان آورده بود در حقیقت با او بیعت کرده بود در قرآن ارشاد است ﴿وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُوْلٍ اِلَّا لِيُطَاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ﴾ ما هیچ رسول نفرستادیم مگر اینکه بحکم الله تعالی از او اطاعت صورت بگیزد" در جای دیگر فرموده است ﴿مَنْ يُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ﴾ "کسیکه اطاعت رسول را کند یقینا او از الله اطاعت کرده است"۔ [۲۵]

سوال در این جاست در حالیکه حضور اکرم (ﷺ) بدون بیعت نیز مطاع بود پس بیعت چرا گرفت۔ آیا او کدام کار غیر ضروری انجام داد (نعوذ بالله) نه ہرگز نه زیرا اگر او بیعت نمی گرفت پس طریقه و اسلوب و اسوه برای مردمان بعدی از کجا می شد! بخاطریکه بعد از او نبی دیگر نه بود اگر حضرت مسیحؑ هم نازل شود بحیثیت نبی نمی آید و او امامت هم نمی کند و در جواب دعوت امامت جماعت می گوید "اِمامُکم مِنکُم" "امام شما از شماست" چنانچه امروز برای اقامت خلافت ہر تنظیم که ساخته شود' باید مطابق اسوه رسول باشد و حضور اکرم برای همین مطلب اسوه بیعت را بجا گزاشت زیرا این ضرورت امت مسلمه

بود۔ درچندین احادیث مبارکه تیر بیعت ذکر گردیده است۔

امام بخاریؒ یک شعر که در آن بیعت ذکر شده است را نقل کرده است این شعر را صحابه کرام در جنگ احزاب ودر وقت کندن خندق می خواندند :

نحن الَّذین بایَعُوا مُحمَّدا

علی الجِهادِ ما بقِینا اَبَدا

"ما آن های هستیم که با رسول خدا تا آخرین نفس بیعت جهاد را نموده ایم۔"

دریک حدیث مبارک دیگر کلمه بیعت بطور جامع ذکر گردیده است بنظر من در این حدیث دستور و لائحه یک تنظیم نیز گنجاینده شده است۔

((عن عبادةَ بنِ الصَّامت ﷺ قال : بَایَعنا رسولَ اللّٰهِ صلَّی اللّٰه علَیه وسلَّم علی السّمعِ والطَّاعةِ فی العُسرِ والیُسرِ والمَنشَطِ والمَکرَہِ وعلٰی اَثَرۃٍ علینا وعلٰی اَن لا ننازِعَ الامرَ اهلَهُ وعلٰی ان نقولَ بِالحقّ اینما کُنّا لا نخافُ فی اللّٰهِ لومةَ لائمٍ۔ وفی رِوایةٍ: واَن لا نُنازعَ الامرَ اِلاَّ اَن تَروا کُفرًا بَواحًا عندکُم فیهِ من اللّٰه بُرهان (متفق علیه)

"ازعباده بن الصامت ﷺ روایت است که" ما با رسول ﷺ در تنگی ' آسانی ' خوشی به ناخوشی ' درهر حالات حتی که باوجود ترجیح دادن کسی دیگر بالای خود بیعت سمع و اطاعت کردیم و اینکه با اهل حکم (اولی الامر) درباره اختیارات شان نزاع نکنیم و درهر جا کلمه حق را بگوییم و در معامله الله از ملامت کردن ملامت کننده نه ترسیم و در روایت دیگر آمده است که ما با اولی الامر نزاع نکنیم مگر اینکه شما (درمابین اینها) کفر صریح ببینید که برآن درنزد

شما کدام دلیلی از طرف الله جل جلاله موجود باشد"۔

تقاضای اجتماعیت و اسلام

در حدیث مبارکه فوق نقشه بیعت جهاد و بیعت و تنظیم ترسیم شده است۔ این بیعت' بیعت پیری و مریدی نمی باشد آنچکه بنام بیعت ارشاد معروف است۔ ولی جای نهایت افسوس است که با وجود این احادیث واضح بازهم تنظیم های مذهبی ما اسوه بیعت اختیار نکرده ونظام عضویت وانتخابات که یک نظم و اداره از طرف دیگران است را مروج ساخته اند درحالیکه در این نظام تجربه ایجاد بسیار فتنه ها صورت گرفته است ودر مقابل آن نظام حضوراکرم از تمام مفاسد وفتنه ها پاک وبه سدباب آن نیز می پردازد۔

یکبار دیگر با خود فکر نمائید اگر شما واقعا انقلاب برپا می کنید پس گفته نمی توانید که تعمیل این حکم مشکل است ویا حالات من سازگار نیست ویا اینکه طبیعت من سازگار نیست و به این خاطر حضوراکرم در بیعت الفاظ آسانی ودشواری' تنگی یا سهولت' سازگار بودن طبیعت و یا نبودن آن را شامل گردانیدند رکن تنظیم انقلابی این را هم گفته نمی تواند که من این حکم را بجا نمی کنم زیرا که مفهوم آن را نفهیمده ام و یا با آن موافق نیستم' ویا این حکم نزدمن خلاف مصلحت است' درفیصله های اجتماعی اتفاق کردن همه ضروری نمی باشند پس از فیصله عمومی مخالفین حکم هم باید مطابق فیصله عمل کنند چنانچه در غزوه احد نظر پیامبر اکرم (ﷺ) این بود که از داخل مدینه باید بر لشکر حمله آور مقابله نمود ورای رئیس

المنافقین عبد الله بن ابی تصادفا نیز همین بود خواه اسباب رای آن هرچیزی که بوده باشند۔

حضور صلی الله علیه وسلم نظر به احساسات گرم آن صحابه دیگر فیصله فرمودند تا مقابله باید روی میدان مفتوح باشد۔ این فیصله اجتماعی بود به این اساس تقاضای نظم اجتماعی چنین قرار گرفت که همه باید براین عمل کنند۔ مگر عبد الله بن ابی باسه صد نفری خود واپس رفت۔ وگفت که هرگاه سخن ما قبول نمی شود پس ما جان خود را چرا به خطر بیندازیم۔

بیعتی که از صحابه کرام اخذ شده بود در آن سد باب آن فتنه نیز کرده شده است والفاظ فِي المَنشَطِ والمَكرَهِ را در بیعت شامل کرده این طی کرده شد که از لحاظ طبع کسی آماده باشد و یا اینکه ضرورت جبر بر طبع واقع شود بهر صورت فیصله اجتماعی باید تسلیم کرده شود واطاعت امیر بهر حال کرده شود۔ لفظ "مَنشَط" ماخوذ از نشاط است۔ یعنی در حالت خوشدلی آن حکمی که به تو داده شود ورای شما نیز هم آهنگ آن باشد پس ظاهر است که بر آن حکم و یا فیصله با دل خوش عمل می کنید۔ واگر صورتحال برعکس باشد ورای شما مخالف باشد پس درین صورت جبر بر طبع خود یک امر لازمی است۔ درین هر دو حالات قبول کردن حکم و فیصله بهر حال ضرورت است۔

درین حدیث مبارکه سد باب یک فتنه خیلی کلان دیگر که در زندگی جماعتی رونما می شود کرده است۔ وآن فتنه این است که در مورد امیر مقرر کرده شده شخصی چنین فکر کند که من نسبت به آن امیر زیاده اهل می باشم مثلا چنین فکر کند که این شخص اکنون در جماعت شامل گردیده بود۔ ومن سابقا درین جماعت

وابسته بودم - وقربانی های من زیاده اند. لیکن درالفاظ بیعت سدباب این فتنه به این الفاظ کرده شده است "وَعَلٰی اَثَرَةٍ عَلَینا" یعنیٰ "ما پابند سمع و طاعت می مانیم خواه اگر بر ماکسی دیگری رانیز ترجیح داده شده باشد. برای این آنحضرت صلی الله علیه وسلم این رانیزارشادفرمودندکه :

((مَن اَطاعَنی فقَد اَطاعَ اللّٰهَ ومَن عَصانِی فقَد عصَی اللّٰهَ ومَن اَطاعَ اَمِیرِی فقد اَطاعَنی ومَن عصٰی امیری فقد عصَانی))

"کسی که اطاعت مرا کرد' پس یقینا آن اطاعت الله جل جلاله' راکرد' وکسی که نافرمانی من راکرد' پس یقینا آن نافرمانی الله جل جلاله راکرد' وکسی که اطاعت امیرمن را کرد' پس یقینا اطاعت من راکرد' وکسی که نافرمانی امیر من راکرد' پس یقینا نافرمانی من راکرد."

مادرسیره نبوی صلی الله علیه وسلم من بینیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم درغزوه موته حضرت زید بن حارثه رضی الله تعالی عنه راسردارلشکر مقررکردند آنکه آن رضی الله عنه غلام آزاد کرده آنحضرت بودند [۲۵] - درحالیکه درین لشکر حضرت جعفربن ابی طالب برادرکاکا زاده آنحضرت (ﷺ) نیز بودند آنکه چشم وچراغ خاندان بنوهاشم هستند.

بعدابرای انتقام گیری شهداء غزوه موته وبرای جنگ باقیصر روم آنحضرت (ﷺ) فیصله روانه کردن لشکر آنکه لشکر آخری حیات مبارکه میباشد صادر فرمودند سردار این لشکر را فرزند حضرت زید یعنی اسامه رضی الله عنهما را مقرر فرمودند. که والد محترم آن درجنگ موته شهید شده بودند. درلشکر حضرت اسامه ؓ به مثل حضرت ابوبکر و حضرت عمر فاروق رضی الله

عنهما اکابر صحابه شامل بودند۔ مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت اسامه راسردارلشکرانتخاب فرمودند[۲۶]۔ علاوه ازین نمونه عملی آنحضرت بذریعه حکم نیز ہدایت فرموده اند که اگریک حبشی سیاه رنگ نیزبه امارت شما مقرر کرده شود پس اطاعت آن رانیزبکنید۔

این است آن نظم صاف وراست جماعت آنکه ازاحادیث نبویه میسر می شود که درین مورد اصلا ہیچ پیچیدگی وجود ندارد۔ چنانچه مادرسیره مطہره می بینیم که برموقع غزوه احد حضور پنجاه نفر تیر انداز را بر پشته در مقرر کرده بودند۔ وحکم آنحضرت چنین بود که اگر ما همه هلاک هم می شویم و گوشتہای ما را مرغہای هوا به خوردن آغاز کنند هنوزهم شما باید این پشته راترک نه کنید۔ لیکن هرگاه که فتح اول به میان آمد پس سی وپنج نفرتیراندازان سنگرهای خودراترک گفتند۔ باوجود آن که ازطرف قوماندان مقامی آنہا این صداتاآخرداده می شد که به ترک نمودن این پشته اجازه نه شده است۔ بہرحال نتیجه خلاف ورزی تیراندازان چنین برآمد که خالد بن ولید(آنکه تا حال مسلمان نه شده بود) ازکوه دورخورده وازطرف آن دره داخل گردید وازعقب مسلمانان برآنہا حمله کرد۔ چناچنه فتح به شکست مبدل گردید و ہفتادتن از صحابه جام شہاده رانوشیدند۔

این مرحله دوم این دعوت انقلابی است۔ مرحله اول فراہمی مردان کاراست۔این فراہمی بذریعه دعوت ایمان به ذریعه قرآن می باشد۔ قبول کنندگان دعوت باید منظم ساخته شوند۔ خشت ها جداجدا نمی باشند بلکه درديوارمانده شده پس آن گاه فصیل به

میان می آید- خشت ها نیز پخته باید بود و همچنان مصالحه بکار برده شده درین خشتها نیز باید نوع مضبوط آن باشد- این مصالحه و یا سمنت مضبوط عبارة از نظام بیعت است آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعطاء فرموده اند- بهرحال من طریقه های دیگر نظم جماعت را حرام نمی گویم- طریقه های دیگر نیز مباح اند لیکن طریقه مسنون و موثر فقط بیعت است- این محرومی کلان ما است که ما این طریقه را ترک کرده طریقه های مستعار غیر را از خود ساخته ایم بقول شاعر ~ (ترجمه از اردو)

به سحر وضع نوی این چنان گرفتارید
فروختید کفن های عزت اسلاف
بعوض مرده نشان بهار این تهذیب
فروختید چمن های زنده و شاداب

بحمدالله ما طریقه مسنون را برگزیده ایم- البته به این حواله این سخن مستحضر ذهن باید بوده باشد که اکنون بعد از حضور صلی الله علیه وسلم از آنکه بیعت می شود اطاعت آن مطلقا نمی باشد، البته اطاعت حضور صلی الله علیه وسلم مطلقا بود- هر حکم آنحضرت ﷺ واجب العمل بود، برای اینکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصلا حکم غلط را داده نمی توانستند، آنها معصوم بودند لیکن بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطاعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطلقا نیست، اکنون بیعت با هر کسی که بوده باشد قید "اطاعت فی المعروف" باید اضافه کوده شود- آن حکم امیر که در چوکات شریعت بوده باشد فقط اطاعت آن لازم بوده می باشد- چنانچه ما در دستور تنظیم اسلامی نظام بیعت را که گزاشته ایم در آن لفظ

"فی المعروف" را اضافه کرده الفاظ بیعت چنین کرده شده‌اند۔ "أُبایِعُک علَی السَّمعِ والطَّاعةِ فی المَعرُوف" علاوه ازین دو الفاظ متباقی همه الفاظ بیعت همان اند که درین حدیث مبارکه آمده اند۔ ما تا حال ذکر آن دو مراحل جدوجهد انقلابی را که کرده ایم۔ آن را علامه اقبال در یک شعر به خوشنمای خوبی گنجاینده است

با نشه درویشی در ساز و دمادم زن
چون پخته شوی خود را بر سلطنت جم زن!

این دعوت و تبلیغ نیز کار درویشان است۔ وهمچنان عمل ترتیب و تزکیه نیز عمل درویشی است۔ برای اینکه درین مورد نفس از همه زیاده تر تحت ضربات قرار می گیرد۔ تعمیل حکم کدام شخص دیگر کار آسانی نیست۔ در زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرض آن یک تعداد کثیری که رویه منافقانه را از خود ساخته بودند همین بود که به آنها تعمیل حکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشکل محسوس می گردید۔

آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر به آنها حکم قتال می دادند پس آنها می گفتند که آیتی مبنی بر قتال چرا نازل نمی شود۔ الله جل جلاله برای پاره ساختن نقاب نفاق آنها در سوره محمد آیه محکمه نیز فرمودند۔ مگر مسئله اصلی آنها این بود که آنها چرا حکم آنحضرت ﷺ را تعمیل کنند؟ می گفتند که فقط سخن قرآن را قبول می کنیم۔ این فتنه امروز نیز موجود است که "حسبُنا کتابُ اللّٰه" [۲۸] سخن همان است که سخن کدام شخص دیگر را چرا قبول کنیم۔ این همه فساد نفس اماره است به خاطر این عرض می کنم که در تعمیل حکم کسی چونکه بر نفس اماره ضربات واقع می شوند برای این خود را عادت ساختن اطاعت حکم

بندگان خدا این ذریعه کلان "تزکیه نفس" است۔

چهار عنصر درویشی

یعنی باید چهار کار همیشه انجام بدهیم۔ ازیں چهار کار چهار عنصر درویشی تکمیل می شوند۔

i) کار اولیه این که دعوت ایمان از راه قرآن را همیشه ادامه بدهید

ii) کار دومی اینکه از راه قرآن هم عمل تزکیه باید ادامه داشته باشد۔

iii) کار سومی این که خود را پابند نظم کنید۔ روش سمع و طاعت را بر قرار داشته باشید۔

iv) عنصر چهارمی این که در مقابل همه نوع کار استعمال از صبر استفاده نمایید۔ نه مشتعل باشید و نه مایوس شوید۔ مبادا دعوت انقلاب را ترک بگویید و در مقابل قدرت تسلیم نشوید۔ بلکه تا حدی صبر داشته باشید که اگر کسی به شما فحش می دهد در جواب آن فحش نه هید۔ اگر کسی سنگ می زند خیر داشته باشید و در حق آن دعا کنید که ای خدای بزرگ! او را هدایت عطا بفرما زیرا که "فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ" (آنها نمی دانند که آنها چه می کنند)۔

امکانی هست که در راه صبر چنین مقامی بیاید که جسم شما را تکه تکه بکنند ولی شما باید این را تحمل کنید۔ هر قدری که شما را اذیت بکنند شما نباید علیه آنها اقداماتی را بعمل بیا ورید۔ ما در سیره مطهره می بینیم که در شهر مکه تا دوازده سال همین کار ادامه پیدا کرد۔ حضرت سمیه ؓ و حضرت یاسر ؓ را بشهادت هم رساندند ولی هیچ اقداماتی خلاف دشمنان بعمل

نیامد۔ درحالیکه در آن وقت چهل اصحاب رسول ﷺ در مکه موجود بودند۔ واین حقیقت راهم می دانید که آنها ترسو نبودند پس سبب نه گرفتن انتقام چه بود؟ چرا دست ابوجهل گرفته نشد؟ به همین سبب که ازجانب حضور ﷺ اجازه بکاربردن نیرو نبود۔ دستوراین بود که دست های خود تان را بکار نبرید وبقول علامه اقبال ع (ترجمه ازاردو)

نغمه اے بلبل نالاں ترا خام است ہنوز
دم درون کش ویکے سوزش خود افروز

فعلا که اجازه حمله نیست۔ وقت معین دست ہای شما باز می شوند۔ قبل ازرسیدن این مرحله باید عادت تسلیم شدن راپرورش دهید این چهار کارهای هست که علامه اقبال آنها رادرمصرعه آتی ازشعرخود آورده است۔ که "بانشه درویشي درسازودمادم زن" بعد ازاتمام این چهار مراحل آن مرحله ای می رسد که آن رااقبال "چون پخته شوی خودرابرسلطنت جم زن" تعبیرکرده است۔

تصادم حق وباطل

وقتیکه این افراد داشہای آزمایش ہا گزر کرده طلای ناب می شوند آنوقت بانظام باطل مبارزه آغاز می شود۔ بدون این تصادم نظام ها تبدیل نمی شوند۔ این مرحله سومی ازمبارزه انقلابی می باشد۔ دراین مرحله تصادم ضروری می باشد۔ نظام باطل بطور عادی حق راتحمل نخواہد کرد۔ این چنین یک حقیقت است که تمام تاریخ انسانی گواه بر این است که بدون تصادم هیچ وقت نظام تبدیل نشده است۔ ملت امریکای برای خاتمه دادن لعنت بردگی چه قدرخون تقدیم کرد۔ اول ازآفریقا آزدگان رااسیرکرده در

امریکا آوردند و آنها را برده ساختند و وقتیکه درک کردند که حالا انسان یک اندازه خود شناس و خود نگر شده است و حالا نمی توانیم آنها را بصورت غلام (برده) داشته باشیم ولازم شده است که آنها را آزاد بسازیم و در این مساله تمام ملت امریکای منقسم گردید و در نتیجه جنگ مدنی بوجود آمد و برای خاتمه دادن بردگی میلیون ها انسان ایثار همه نوعی را بعمل آوردند۔

بهرحال برای تبدیل کردن نظام تصادم ناگزیر است۔ شعر فارسی از علامه اقبال به این مناسبت یادم می آید که نمی دانم این شعر تحت تاثیر کدام کیفیتی سروده بودند۔ می فرمایند :

گفتند جهان ما آیا بتو می سازد
گفتم که نمی سازد گفتند که برہم زن!

یعنی خداوند تعالی از من دریافت کرد۔ آیا این جهانی که من اورا خلق کرده ام بتو سازش دارد۔ من جواب دادم۔ نه بامن سازش ندارد۔ خداوند تعال دوباره فرمود این را درهم برهم کن۔ این کار زیر وزبر ساختن۔ چه طور بوجود می آید؟ علامه اقبال این را در شعر بعدي بیان کرده است۔

با نشه درویشی در ساز و دما دم زن
چون پخته شوی خود را بر سلطنت جم زن!

دور دروازه ساله حیات مکی رسول اکرم ﷺ می توان تشریح مصرعه اول این شعر قرار گیر دببنید۔ کار دعوت وتبلیغ در این دور ادامه دارد۔ در دوران این عمل دعوت در جواب ودشنام ها دعاها داده می شود۔ ودرجواب سنگ ها گل ها نثار می گردد۔ درزمان مکه سراغ هیچ کار انتقامی دیده نمی شود وبا این کار عمل تزکیه هم ادامه دارد۔ اگر روز برای تبلیغ ودعوت وقف شده است شب ها در حضور

بسر می برند۔ درسوره مزمل است :

﴿ اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِيْنَ مَعَكَ ﴾

"هر آئینه پروردگار تو میداند که تو قیام میکنی قریب به دو ثلث شب و (قیام میکنی نیم شب و ثلث شب و (نیز قیام می کنند) جماعه از همراهان تو"۔

بعد از گزشته ازین عمل دعوت و تزکیه وقتیکه اهل حق پخته می شوند الله تعالی پایگاه مدینه منوره را اعطاء می فرماید۔ نبی اکرم ﷺ در تلاش این پایگاه به طایف تشریف برده بودند۔ ولی آنجناب ؑ از طایف ناکام برگشتند۔ در طایف بر آنجناب سنگ بارانی شده بود۔ جسد اطهر مجروح شد۔ جملات طنز آمیزی که همچون تیرها بودند به گوش آنجناب رسیده بودند پس اهل طایف محروم ماندند ولی خداوند تعالی این سعادت را نصیب اهل یثرب کرد۔ آن مدینه آن جا خود نبی اکرم ﷺ هم تشریف نبرده بودند آنجا از جانب خداوند تعالی دریچه ای باز شد۔ مردم خودشان آمدند۔ سال اول شش نفر، سال دوم دوازده نفر و در سال سوم هفتاد و دو نفر آمدند۔ درمیان این ها هفتاد مرد و دو زن بود۔ بعد ازین کار هجرت ادامه پیدا کرد۔ و بعد از هجرت تصادم بوجود آمد۔ این مرحله هجرت و تصادم بعد از پختگی سیرت مطهره بوجود آمد۔ مردمانی که می خواهند انقلاب برپا کنند باید خود شان صاحب سیرت محکم و نمونه عملکرد عالی باشند آنها باید پیکر صداقت و امانت باشند۔ گویا بر شخص خود نظام خلافت را منطبق کرده باشند۔ این مرحله اولیه است۔ بقول اکبر اله آبادی

(ترجمه)

چون خشت گل شود در آتش خودی بسوز
بنائے زیست نبایست بر عقاید خام

بعدازین مرحله دومی این است که منظم گردیده بر حکم یک امیر حرکت کنند۔ اگر حکم به پیش رفتن باشد به پیش بروند اگر حکم ایست باشد همان جا بمانند۔ بعد ازین مرحله تصادم رخ می دهد۔

مرحله دیگر مبارزه دوجانبه انقلابی تصادم است در سیرت طیبه رسول اکرم ﷺ این مرحله دوجانبه بصورت تصادم مسلح واقع گردید۔ آغاز این مرحله بعد از ہجرت از جانب رسول اکرم ﷺ شد۔ از جانب اہل مکه نه شده بود۔ پس در این میرحله جنگ مسلحانه بوجود آمد۔ ذکر سوره توبه قبلا هم آمده است۔ که در آن واضح ساخته شده است که :

﴿ اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ۚ يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُوْنَ وَيُقْتَلُوْنَ ﴾

یعنی این تصادم دوجانبه است که در آن بقتل می رسانند و به قتل می رسند۔ ما در سیرت طیبه می بنیم که در جنگ بدر هتفاد قریشی هلاک شده بودند و سیزده اصحابؓ در این جنگ بشہادت رسیدند۔ ولی در غزوه احد این معامله کاملا برعکس شد در این غزوه هفتاد صحابی به شہادت رسیدند۔

مرحله تصادم در عصر حاضر

حالا ما باید دقت کنیم که در عصر حال حاضر این مرحله تصادم به چه صورت بر می آید۔ آنچه که با مرحله اول مربوط است آن را بدون هیچ تغیر و تبدل بکار خواہیم کرد آن مرحله این است

که قرآن را بخوانید وبه دیگران یاد بدهید۔ دعوت قرآن رابصورت عامه گسترش بدهید۔ ازراه قرآن ایمان رادرآورید۔ واین رادراعماق قلب وذهن فروببرید۔

مرحله دومی مرحله تنظیم است۔ دراین مرحله فقط این فرق می ماند که اطاعت امیز در معروف خواهد بود۔ پس در بیعت با سمع وطاعت اضافه الفاظ "فی المعروف" کرده می شود۔

البته ما نمی توانیم مرحله سوم را به همان صورت کامل بپذیریم۔ زیراکه دراین مرحله یک تبدل بزرگی واقع گردیده است واین تبدل اقتضامی کند که ازاجتہاد استفاده بکنیم۔

فرق ما بین اوضاع امروزه ودور نبی اکرمؐ

درمیان اوضاع زمان نبی اکرمؐ وزمان ما فرقی بس بزرگی بوجود آمده است۔ دررودخانه وقت آبی زیاده ریخته شده است۔ حضورؐ در سال ۶۲۲ م به جانب مدینه ہجرت فرمودند۔ وبه این حساب حالا ۱۳۷۱ سال تمام شده است (تا زمان این خطبه) پس درمیان زمان حضورؐ واین زمان فرقی که واقع گردیده است ادراکش ضروری می باشد۔ اگر اوضاع باوجود مرورزمان همان طورمی بودند ضرورت اجتہاد چه می بود۔ دراین صورت پیروی کامل راه رسول الله ﷺ لازم بود۔

بہرحال تاحدی که من دقت کرده ام دراوضاع این زمان دوتبدل از نوع منفی می باشد درحالیکه یک تبدل به اعتبار مثبت واقع گردیده است ازاین دونوع تبدل وتبادل به یک نتیجه می رسیم که ذکرآن بعدامی کنم۔

یک تبدل منفی این شد که حضوراکرم ﷺ ویارانش باکفار

صریح مواجه بودند درحالیکه امروز آن کسانی که راه نهضت های اسلامی را مسدود می سازند دیگران نیستند خود مسلمانان هستند بزرگ ترین مانع در برپا ساختن نظام خلافت خود مسلمان است۔ در مصر حسنی مبارک با مسلمانان، در سوریه حافظ الاسد با اخوان و همین طور در الجزایر ارتشی های مسلمان با نهضت برخوردی که دارند همه می دانند۔ در خود کشور ما افرادی که روی نهضت نظام مصطفی تیز اندازی کردند آنها هم مسلمان بودند۔ یعنی اوضاع بسیار مبدل گشته است۔ امروز در رابطه با برپا ساختن نظام خلافت تصادم اولیه با این مسلمان های اسمی می باشد۔ بعداً کار با کفار می باشد۔

در عهد مبارک حضورؐ و زمان ما یک تبدل دیگری این واقع گردیده است که در عهد مبارک آن هادی برحقؐ یک حکومت مستقلی و یک ارتش پا برجا ایستاده نبود۔ یعنی انسانها مقابل انسانها بودند۔ شمشیر ها با شمشیرها، نیزه ها با نیزه ها اسب ها با اسب ها و شترها با شترها مقابل بودند۔ اگر فرقی بود آن مربوط به تعداد بود۔ شما باید فرق تعداد نفر را در نظر داشته فرق اسلحه را هم در نظر داشته باشید۔ آنوقت هم به حد اکثر نسبت یک به صد می باشد۔ ازین بیشتر نخواهد شد۔

ولی امروز مسئله طور دیگری شده است در این زمان نظام های سرمایه دارانه، رژیم اربابی و ملوکیت که موجود اند، منافع صاحبان این نظام ها متعلق به این ها شده است۔ آنها ازین نظامها مراعات های بی اندازه کسب می کنند۔ و در ضمن تحفظ این مراعات و منافع آنها ارتش های مستقلی دارند۔ این ارتش های ثابت، ژاندارمری ها، پولیس، و قوائی هوای شامل این ارتش می

باشد. طبقات حامل منافع که برسر حکومت اند برای پایمال کردن یاغی ها ازبکار بردن قوائی هوای هم دریغ نمی کنند. در کشور ما هم در ایالت استان بلوچستان قوائی هوائی را بکار بردند. همین طور حافظ الاسد ازراه قوه هوای شهر حمص رانابود کرده بود که مرکز الاخوان المسلمین شده بود. پس ازبرقرارشدن دو تبدل و تبادل های منفی مسابقه نهایت غیر مساویانه قرار گرفت است.

ولی علاوه ازین دو تبدل های منفی یک تبدل مثبت هم بوجود آمده است. آن این است که تابعد از یک هزار سال رسالت مآب هم ادراک اجتماعی انسان به آن سطحی نرسیده بود که آن بتواند ما بین کشور و حکومت فرقی را احساس کند. امروز ادراک اجتماعی انسان تا به این حدی رسیده است که او کشور را چیزی جداگانه می فهمد و حکومت را فقط یک عنصر کشور حساب می کند. حکومت دراصل یک اداره ای می باشد که امور کشور را می چرخاند. وفاداری شهروندان با کشور وابسته می باشد نه با حکومت. بلکه حکومت راتبدیل کردن حق شهروندان می باشد. این یک فرق بزرگی است وادراک نتایج وتاثیرات این فرق به خوبی ضروری می باشد.

این فرقی راکه ازارتقای اجتماعی تامین می گردد اگر روبروی خود ما داشته باشیم دراین صورت متبادل مرحله تصادم مسلح هم موجود است. من بغاوت مسلح یعنی (خروج) راهرگز حرام نمی شمارم. فتوی امام ابو حنیفه" موجود است که این جایز است. اگرچه آنها برای این شرایط سختی را برقرار کرده اند. آنها می گویند که قدرت به این حدی باشد که پیروزی حتما بنظر آمده

باشد۔ اندرین اوضاع به اتمام رساندن این شرایط مشکل است۔ ولی اگراین شرط به اتمام برسد بغاوت مسلم جایزاست۔ درمیان اوضاع کشورهای مختلفی هم فرقی وجود دارد بطور مثال دریک کشورکوهی جنگ چریکی به موفقیت می رسد و در کشور ما اوضاع به حق چنین جنگ چریکی نمی باشد۔ در محوطه پاکستان این چنین جنگ محال است۔ گویاباوجوداین که اصولاً بغاوت مسلم جایزاست عمل کردنی نیست۔

دوراه درموردتبدیل ساختن حکومت

دراین زمان دردنیا حکومت به دوطریق تبدیل می شود۔ یک راه انتخابات است یعنی شما از راه نیروی ورقه رای می توانید حکومت را تبدیل بکنید مادر باره این بحث مفصلی داشته بودیم که ازاین راه مامی توانیم چهره هاراتبدیل کنیم ولی سیستم هرگزبدل نمی شود۔ مااحتیاج به تبدیل کردن نظام داریم نه چهره ها۔ هدف برپا ساختن انتخابات فقط همین بوده است که نظام موجوده راچه طوربه نحوااحسن به چرخانیم۔

راه دومی احتجاج آمیزی است۔ این طریق آن وقت به پیروزی می رسد که آمادگی کامل داشته باشیم اگر صدها هزار نفر آماده باشند که روی سرها کفن پوشیده بیرون می آیند پیروزی حتمی می باشد ما این راروش تظاهراتی هم می نامیم۔

یک تظاهرات این است که ما آن راتظاهرات سکوتی می گویم۔ این در حقیقت یک روش دعوت و تبلیغات ما می باشد۔ ولی برای تبدیل کردن مظاهراتی که بوجو می آید ما ازین راه می توانیم با نظام باطل مبارزه کنیم این تظاهرات به میان اوردن با محاصره

برقرار می شود که ما حالا اجازه نخواهم داد که این سیستم برقرار باشد۔ نہضت نه پرداختن مالیات هم جزوهمین نہضت می باشد یعنی ما حالا به نظام باطل مالیات نخواهیم پرداخت۔ بانک هارا اجازه کار نخواهیم داد۔ و به اربابان سہم آنہا نمی دہیم۔

یک نہضت انقلابی وقتیکه به این مرحله وارد می شود نتیجه این می شود که نظام باطل درراہش مزاحم می شود۔ روی کارکنان این گروه تیراندازی هم می کند وبه زندان محکوم هم می کند۔ ولی این تمام سختی ها یک جانبه می باشد دو جانبه نمی باشد درحالیکه درسیرت نبوی این جنگ دوجانبه بود۔ ولی این جا کارکنان نہضت اسلامی کسی را بقتل نخواہند رساند۔ بلکه برای قتل شدن خودرا آماده کرده به میدان می آیند۔

خون برای تبدیلی نظام

این سخن به مرات گفته شده است که نظام رایج الوقت بدون پرداخت خون تبدیل نمی شود۔ اگرکسی ذکرمی کند که دین هم غلبه پیدا کند ویک قطره خون هم ریخته نشود این محض یک اشتباه می باشد اگراین کاربدون ریخته شدن خون به انجام می رسید۔ نبی اکرم ﷺ برای این کارجانہای صدها صحابه رانثار نمی کردند۔ درحالیکه ما ایمان داریم که جان یک ادنی ترین صحابی که مقام کمردینی هم داشت ازجان صدهاہزاران ماازرش بیشتری دارد۔ آنجناب قربانی های یارانی همچوحضرت حمزه و حضرت مصعب بن عمیر راداده اند۔ آنجناب حضرت حمزه را خطاب شیر خدا و شیر رسولش اعطاء فرموده بودند۔ و حضرت

مصعب بن عمیر ﷺ اولین معلم قرآن می باشند که به مدینه رسیده بودند۔ از زحمت ایشان زمین برای انقلاب درمدینه هموار گشته بود۔

مدارج سه گانه نہی عن المنکر

حالا من در رابطه به نہی عن المنکر دو حدیث مبارکه ارائه می دهم۔ یک حدیث همان می باشد که من در آغاز خطبه خوانده بودم این حدیث از حضرت ابوسعید خدری ؓ روایت شده است۔ روایت صحیح مسلم شریف است که حضور ﷺ فرمودند :

((مَن رایٰ مِنکم مُنکرًا فلیغیِّرہُ بیدہٖ' فاِن لم یستطِعْ فبِلسانہٖ' فاِن لم یستطعْ فبِقلبہٖ' وذٰلک اَضعفُ الاِیمان))

"از شما اگر کسی چیزی منکر (بدی) را ببنید پس برآن لازم است که آن را بدست خود (به طاقت خود) بدل کند و اگر آن طاقت این را ندارد پس به زبانش (آنرا بد بگوید و) به بدل کردن آن کوشش کند۔ و اگر طاقت آن را هم نداشت پس آن را باید به دل بد ببیند' واین درجه ادنی ترین ایمان است"۔

یعنی اگر ازین منکر (بدی) نفرت هم در قلب ندارد و اراده برای بدل کردنش هم ندارد پس در قلب این شخص اصلا ایمان نیست۔

ما در روشنی این حدیث مبارکه می توانیم بگوییم که تا وقتی که قدرت نیست فریضه نہی عن المنکر باید از راه لسان انجام داده شود چنانچه ما از راه زبان خواهیم گفت که این حرام است۔ این رژیم اربابی' این نظام سودی جانیز نیست و امثال این ها۔ وقتیکه قدرت بدست ما می رسد آن وقت خلاف نظام باطل مبارزه را در می آوریم۔ یعنی نہی عن المنکر با دست۔

همین سخن در یک حدیث دیگری بصورت واضح این طور آمده است۔ روایت کننده این حضرت عبد الله بن مسعودؓ می باشند۔ واین هم روایتی از صحیح مسلم شریف می باشد

((ما مِن نبيٍّ بعثَهُ اللّٰهُ فی اُمَّةٍ قبلی اِلاَّ کان لهُ فی اُمَّتِہٖ حَوارِیُّون واصحابٌ یاخُذون بسُنَّتِہٖ ویقتَدُون بِامرِہٖ' ثمَّ اِنَّھا تخلُف من بعدِھم خُلوفٌ یقُولون ما لا یفعَلون ویفعَلون ما لا یُؤمَرُون' فمَن جاھَدَھم بیدِہٖ فھو مؤمنٌ' ومَن جاھَدَھُم بلسانِہٖ فھو مؤمنٌ' ومن جاھَدَھم بقلبِہٖ فھو مؤمنٌ' ولَیس وَراءَ ذٰلک مِن الایمانِ حبَّةُ خَردلٍ))

"قبل از من هر نبی را که الله تعالی در کدام امت پیدا کرده است پس از امت آن آنچنان حواری واصحاب می بودند آنکه سنت نبی خویش راچنگ می زدند واطاعت حکم آن رامی کردند۔ پس بعد از آن آنچنان جانشین آنهامی آمدند که حال آنها چنین بود که چیزی که می گفتند برآن عمل نمی کردند وآن عملی را می انجامیدند که حکم آن داده نمی شد۔ پس باهمچو مردم کسی بادست (قوت و طاقت) خویش جهاد بکند آن مومن است' وهرآن کسی با آنها بازبان خود جهاد کند آن مومن است وهرآن کسی باآنها بادل خود جهاد کند (در دل نفرت کند) آن نیز مومن است' وبعد از آن پس اگر این قدر هم کسی نه باشد پس در دل او به اندازه یک دانه خاشخاش هم ایمان نمی باشد"۔

این یک حدیث جامع می باشد۔ فلسفه کامل سقوط امت ها در این است زیراکه تضاد قول وفعل امت ها را مواجه به سقوط می کنند۔ آنطوری که حال ما در این زمان است که ما ادعا می کنیم که ما با رسول اکرم ﷺ عشق می ورزیم ولی از اتباع رسولؐ کاملاً گریز می

کنیم- البته یک انبار بدعات و خرافات داریم که آن را دین ساخته ایم-

مبارزه استقرار نظام خلافت فرض عین است

بعد از بیان نمودن تمام مراحل مبارزه انقلابی من دو حرف دیگر دارم- اول این که مبارزه در ضمن استقرار نظام خلافت فرض عین برای ہر مسلمان می باشد- این کاملا طبق اقتضای ایمانش می باشد وگرنه طبق حدیث فوق الذکر آن مرتکب تضاد قولی و فعلی می باشد- که ادعای ایمان بر الله که می کند ولی می بنید که دین الله پایمال می شود و مشغول به رونق دادن کار خود است- درین زمان دین به آن قدری مغلوب است که شما نمی توانید تصور بکنید- بقول مولانا الطاف حسین حالی (ترجمه)

دانائے که ببیند پستی ما
روح مرده اسلام یابد درستی ما
"مد" است بعد ہر "جزر" باور نه کند
ہر آنکه می داند زیر دستی ما

مولانا حالی در مناجات بحضور ختم المرسلین ﷺ عرض نموده است ع (ترجمه از اردو)

اے خاصه خاصان رسل وقت دعا ہست
با امت تو این معرکه کرب و بلا ہست
دینت که بصد شان روان شد ز مدینه
در مملکت غیر غریب الغربا ہست

در جانبی این است پستی اوضاع دین و جانب دیگر کیفیت بی غیرتی و بی حمیتی ما این است که ما غرق در امور ملکیت ها

کارها و معاملات شده ایم ما همواره در اندیشه بدست آوردن موتر های مادل جدید و پهنای تلویزیون های خود شده ایم.

من برای قراردادن فرض عین در مورد مبارزه غلبه دین یک نکته دیگری را اضافه می کنم که این است که در جا های که مسلمانان در کثرت هستند فقط همان جا مبارزه غلبه دین فرض عین نیست بلکه اگر در جای که فقط یک مسلمان زندگی می کند بر آن هم فرض است که مبارزه غلبه دین را برقرار کند. اگر خداوند تعالی به آن شخص عمر نه صد و پنجاه سال بدهد باید در تمام عمر چنین کار را انجام بدهد این کار را ادامه بدهد خواه کسی قبول بکند یا قبول نکند. قرآن پیش ما مثال حضرت نوح را آورده است. آن بنده خدا برای مدت نه صد و پنجاه سال کوه استقامت گردیده ایستاده است ولی ازین زحمات طولانی چند نفر ایمان اوردند؟ پس اگر ایشان کار را ترک کرده می نشستند ناکام می گشتند ولی ایشان کار را ادامه دادند ملت قبول نکرد پس ملت ناکام گشت ولی ایشان از راه ادامه کار خودش موفق گردیدند.

از مطالعه سیرت مطهره این امر روشن است که اگر در جای یک مسلمان هم هست بر آن هم دعوت دین و اقامت دین یک فریضه است وقتیکه آنجناب کار را آغاز فرمودند تنها بودند. اسوه کامله برای ما حضور اند. برای همین قرآن کریم گفته است ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ البته باید یک امر را یاد داشته باشیم که کاری که آنجناب در زمان مختصری بیست ساله انجام دادند حالا شاید آن کار در صدها سال به تکمیل برسد.

پس باید ببنید. این کار از چهار صد سال در شبه قاره پاک و هند انجام داده می شود آغاز این کار از حضرت مجدد الف ثانی شد.

بعداً دعوت قرآنی را امام الهند حضرت شاه ولی الله" آغاز کردند۔
بعداً در قرن گزشته نمونه جهاد و قتال را سید احمد شهید بریلوی"
و حضرت شاه اسماعیل شهید پیش ما گزاشتند۔ این کار همچو
یک نکته تدریجاً پیش می رود۔ من این را بارها گفته ام که در
مشیت ایزدی اهمیت خاصی برای این منطقه حتما می باشد۔ بنا
بر این که تا هزار سال تمام مجددین ملت در جهان عرب بدنیا
آمدند۔ ولی حینیکه الف ثانی (هزاره دوم سن هجری) که آغاز
گردید سلسله مجددیت از هند آغاز گردید۔ مجدد قرن پانزدهم
حضرت شیخ احمد سرهندی می باشد که درباره ایشان علامه
اقبال مرحوم نوشته بود ع (ترجمه از اردو)

حاضر شده ام بر لحد شیخ مجدد
خاکش که بود زیر فلک مطلع انوار
خم کرد نه او گردن خود بیش جهانگیر
از گرمئی نفسش هم این گرمئی احرار
سرمایه ملت را نگهدار همان بود
در هند خدا کرده بود اورا خبردار

بعد از حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی" حضرت شاه
ولی الله" بدنیا آمدند که مجدد قرن دوازدهم می باشند۔ حضرت
شاه حقیقتاً مجدد علوم اسلامی بودند۔ بزرگترین کارنامه
ایشان این است که ایشان دوباره ملت مسلمه را متوجه به قرآن
کردند۔ درحالیکه بی توجهی به جانب قرآن به این حدی رسیده
بود که قرآن را فقط وسیله حصول ثواب می دانستند۔ این تاثیر
نهضت حضرت شاه می باشد که درباره قرآن حکیم کار به سطح
بزرگ علمی و فکری فقط در شبه قاره پاک و هند شده است۔ درجا

های دیگری جهان این مثال موجود نیست۔

من این هم عرض نموده بودم که کار استقرار نظام خلافت و اقامه دین بتدریج خواهد شد۔ پس ببینید که دراین قرن بیستم این کار مشکل یک نهضت جامع وکامل رادربر گرفته است۔ فعلا درنسل سوم این قرن این کارادامه دارد۔ وبه هدف رساندن این کار زحمات افراد بیشتری شامل این کارشده است۔ هفتاد و هفت سال پیش مولانا ابوالکلام آزاد درسال ۱۹۱۲ء م شعار حکومت الهی را سرزده دراین کشور بلند شده بودند۔ ایشان براساس بیعت حزب الله رابرقرارساخته بودند۔ ازراه روزنامه های "الہلال" و"البلاغ"۔

غلغله دعوت رجوع الی القرآن رابلند کرده بودندوبرای بوجود آوردن مبلغین جوان قرآن در شهر کلکته یک اداره ای بنام دار الارشادبنا کرده بودندتابتوانندفکرقرآنی راتوسعه بدهند۔ مثل اینکه این مبارزه درشبه قاره پاک وہند هشتاد ساله شده حالا در نسل سومین وارد گردیده است۔ وآن کاری راکه رسول الله ﷺ در حین حیات خودانجام داده بودندآن کارا گردرزمان سه چهارنسل هم به تکمیل برسد یک پیروزی بزرگی است۔ کاری راکه مولانا ابوالکلام آزاددرسال ۱۹۱۲م آغازکرده بودندایشان نتوانستندآن را ادامه بدهند۔ اسباب این کم دلی ایشان چندین بود۔ که یکی از آنها سبب بزرگی اختلاف علمای قدامت پسندهم بود۔

کاری راکه مرحوم مولانا ابوالکلام ترک گفته بودند مولانا ابوالاعلی مودودی دوباره پرچم آن کارارابدست آوردند۔ مولانا آزاد مرحوم حزب الله را تاسیس نموده بودند درحالیکه مولانا مودودی مرحوم جماعت اسلامی را تاسیس نمودند۔ اگرچه از ایشان اشتباهی بوجود آمد که ایشان بنیانش را بر نظام بیعت نه

نہادند۔ مولانا آزاد اداره ای بنام دار الارشاد بنا کرده بودند۔ درحالیکه مولانا مودودی مرحوم ازراه یک معتقد علامه اقبال دار الاسلام رابنا کردند۔

مولانا آزاد کار خود شان را تا هفت ہشت سال ادامه دادند درحالیکه مولانا مودودی مرحوم هم بعد از تاسیس جماعت اسلامی بر طریق انقلابی اصولی خود شان هم فقط هفت هشت سال پابندبودند۔ وبعدازتاسیس پاکستان جماعت اسلامی رادر سیاست انتخاباتی در آوردند۔ و ازیں سبب جماعت اسلامی بجای اینکه یک نہضیت انقلابی اصولی اسلامی می بود فقط یک ضرب ملی سیاسی شده برقرار ماند۔ وبعد از گیر آمدن در سیاست انتخاباتی نقش انقلابی جماعت اسلامی خاتمه یافت۔

کارِما

ازجای که مولانا مودودی مرحوم کار خود شان را ترک گفته بودند حالا درمیان نسل سوم من این کاررا آغاز کرده ام۔ من بیشتر اوقات حیات خودم رادرتوسعه دادن دعوت قرآنی صرف نموده ام۔ یعنی این همان دعوت رجوع الی القرآن می باشد وتلاشی هست که درمیان جوانان جذبه تعلیم وتعلم قرآن راگسترش داده شود۔ برای همین کارانجمن خدام القران بوجودآمد۔ تحت این انجمن آکادمی های متعدد قرآن و دانشکده های قرآن تاسیس گردیده اند۔ در آکادمی های قرآن از راه نصاب های دو ساله و یکساله جوانانی راآماده کرده ایم که این فکرقرآنی راتوسعه بدهند۔ علاوه ازین به اہتمام انجمن خدام القرآن کنفرانس های قرآن، تربیت

گاه‌های قرآنی و محاضرات قرآنی در شهرهای مختلفی برگزار می شود۔

من از راه تحدیث نعمت عرض می کنم که این پیام را گرفته من به جاهای زیادی رفتم۔ هدف بیان نمودن این تمام زمینه این است که ما امروز این کار را آغاز نکردیم بلکه این بخشی از یک عمل نداوم است۔ کار دعوت رجوع الی القران را که امام الهند شاه ولی الله آغاز نموده بودند همان کار از راه نژادهای مختلفی تا اینجا رسیده است۔

اجزای سه گانه برنامه ما

سخن دیگری این است که این کار ما سه مرحله دارد۔

(۱) بنیاد و اساس این کار ما دعوت رجوع الی القرآن است که آن را من بعنوان مرحله اول مبارزه انقلابی به دعوت ایمان از راه قرآن تعبیر کرده ام۔ برای این کار انجمن خدام القرآن موجود است۔ و درخششی از گسترش این کار ما می خواهم که نصاب های مختلف خود ما و برنامه های تربیتی جوانانی را بوجود بیاوریم که قرآن را بطور مستقیم بخوانند و درک کنند۔ و بقول اقبال قرآن بر قلب های شان در شرف نزول باشد ع (ترجمه از اردو)

تا بر ضمیر تو نازل نمی شود قرآن
گره کشاست نه رازی[۳۱] و نه صاحب کشاف[۳۲]

قرآن حکیم را نباید از راه ترجمه ها و تفاسیر بلکه از راه مستقیم باید درک بکنند یعنی اینکه قرآن بر قلب شما وارد و نازل می گردد[۳۳]

(۲) کار دومی که ما داریم و می کنیم این است که بنام تنظیم

اسلامی یک جماعت اصولی وانقلابی باید دایر گردد تا آن افرادی که قلب های شان از نور قرآنی منور می شوند آنها برای اقامه دین در تنظیم اسلامی شامل شوند- تنظیم اسلامی براساس بیعت سمع وطاعت فی المعروف برقرار است- هروقتیکه مرحله اقدامات می رسد آن فقط تحت تنظیم می باشد- زیرا که این کار آن وقت انجام می گیرد که مردم جمع شوند که بر خود و در ایره اختیار خود شان تنفیذ دین کرده باشند وباهم شده بنیان مرصوص شده باشند- حیثیت این تنظیم همچو یک تنه درخت می باشد درحالیکه تحریک رجوع الی القرآن مانند بیخ درخت می باشد[۳۴] درخت غذای خودش را از بیخ ها اخذ می نماید واین غذا از راه تنه به بالا می رسد-

من عرض کرده ام که ما سعی داریم که یک حزب اصولی انقلابی بعنوان تنظیم اسلامی دا یریکنم- ما این ادعا نداریم که ما آن جماعتی را برقرار ساخته ایم زیرا که درین حالات برقرار ساختن چنین جماعتی کار مشکلی می باشد- اذهان ما هنوز از بردگی انگلیس آزاد نشده است- غیرت وحمیت ما پاره پاره شده است اخلاق ما ازبین رفته است- ما وعده ها می دهیم وفراموش می کنیم اندرین اوضاع براساس سمع وطاعت تشکیل دادن یک حزبی کار آسان نیست-

(۳) سطح سومی کار ما انیست که طرح اجتماعی نظام خلافت وبرکاتش را توسعه دهیم- این کار را ما بعنوان تحریک خلافت پاکستان انجام می دهیم- اصلا این کار باسواد کردن مردم می باشد این کار هم دو گونه است- یکی این که به سطح مردمی شعور برکات نظام خلافت را گسترش دادن- پس برای آگاه

ساختن مردم از برکات نظام خلافت از ایستاد گاه تحریک خلافت اجلاسیه های عمومی واجلاسیه های سرکوچه ترتیب داده می شود تحریک خلافت ہرگز انتشارات فوری پیش خود ندارد۔ سطح دو می مسایل جدید و نظام اجتماعی خلافت را بصورت علمی به طبقات باسواد رساندن است۔ ہمین کاردومی است که برای آن در تمام شہرهای بزرگ کشور جلسه های خطبات خلافت برپا می شود این کار مہمی است زیرا که سر زدن شعار اسلام که آسان است ولی پنجه نرم کردن به مسایل اقتصادی وجدید آئینی کار آسان نیست۔

مابرای شامل گردیدن در تحریک خلافت شرط بیعت رابرقرار نکرده ایم۔ شامل شدن یک نوع همکاری می باشد۔ در الفاظ قرآن حکیم ﴿تَعَاوَنُوْا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى﴾ اگر شما با این کار۔

موافق هستید از راه یک فرم همکار تحریک خلافت بشوید۔ این یک وعده همکاری آن جانب شما هست۔ ظاہر است که برای این کار شما یک کمی وقت و صلاحیت هم خرج می دهید۔ بعد از همکار بودن تحریک خلافت شما می توانید مارا و کار مارا از نزدیک ببینید ازین راه در اعتماد باہمی اضافه می گردد۔ این اعتماد و عاطفه بالاخر شمارا در تنظیم اسلامی خواہد آورد۔ باید این را خوب درک کنید که چیز اصلی که باید محکم بشود فقط تنظیم اسلامی می باشد۔

مَن انصاری الی اللہ؟

من می خواهم اهتمام خطبات خلافت رابین این دعوت بکنم که من انصاری الی الله؟ یعنی کیست کمک کننده من درراه خدا؟

صورت کمکی بمن یکی این است که شما در تنهای برایم دعا کنید۔ یک شکلی همکاری به من این هم هست که شما وابسته به انجمن خدام القرآن بشوند۔ صورت دیگری همکاری این هم ممکن است که جوانان چندی یک سال از زندگی خود را فراغت داده در برنامه یک ساله رجوع الی القرآن شرکت بنمایند۔ وسعی کنید تا علوم و معارف قرآن را بفهمید۔ سطح بلند تری درضمن همکاری با من این است که شما در تنظیم اسلامی شامل بشوید اعوان وانصار ودست وپای من بشوید۔ البته لازم به تذکراست که قبل از شامل گردیدن در تنظیم اسلامی برمن اعتماد کامل حاصل نمایید باید شامل شدن در تنظیم بربنای علی وجه البصیرت باشد۔

درجه کمترینی و سومی همکاری با من این است که شما همکار تحریک خلافت بشوید۔ آن افرادی که تا چهار روز برای خطبات چهار ساعت روزانه داده اند باید یک نتیجه عملی هم تا حدی بدست آنها برسد۔

اقول قَولی هٰذا واستغفر اللّٰہَ لی ولکم ولسائرِ المُسلمِین والمُسلِمات

حواشی

{۱} من شکر الله جل جلاله را ادا میکنم که برای من براین مباحث بنیادی سیر و توفیق بحث و گفتگو حاصل گردید و "خطبات خلافت" تا مرحله تکمیلی خویش رسید - این چیزیکه شده است همه به اذن او تعالی شده است درین کائنات یک برگ نیز بدون از اذن آن ذات اقدس حرکت کرده نمی تواند - اگر الله جل جلاله' حالات را سازگار و موافق نمی ساخت پس هیچ کرده نمی توانستیم براین موقع دو شعر مرحوم اکبر اله آبادی بیادم می آیند ع (ترجمه ازاردو):

عزمت بمساعی شدے دمساز چگونه
بے جمع سبب می شود آغاز چگونه
اسباب فراہم کند این کار خدا ہست
طالب ترا سرمایه جان دست دعا ہست

{۲} طوریکه درمباحث گزشته گفته شده است که نبی صلی الله علیه وسلم صریحا پیش گوئی فرموده اند که قبل ازقیامت دربن دنیا نظام خلافت علی منہاج النبوه قائم می شود واین قیام هم به سطح جہانی می باشد (نه درکدام خطه محدود دنیا) واینکه قیام این نظام چه وقت می شود؟ جواب این سوال راآنحضرت صلی الله علیه وسلم نداده اند برای این ما هم تعین وقت راکرده نمی توانیم البته رسول الله صلی الله علیه وسلم آن آثار و علاماتیکه بیان فرموده اند ازآن معلوم می شود که اکنون این سخن زیاده دورنیست- حالات وواقعات بیان کرده حضور (ﷺ) بمثل درامه های تیز رفتاریکی بعد دیگری ظهورپذیرمی شوند وازظهورپای به پای آن واقعات معلوم می شود که آن خوشخبریکه حضور (ﷺ) داده الد وقت تکمیل آن نیزبسیارقریب است-

{۳} خواهش یادرعربی "أُمنِيَّة" آن طلبی راگویند که درعقب آن عملی مطابق آن نه باشد-

{۴} گرچه این به جای خود یک حقیقت کلان است که شما اگرسیرت طیبه محمد صلی الله علیه را مطالعه کنید پس بلی دخل عمل معجزات مساوی نه بودن است- برعکس آن انقلابی راکه آنحضور صلی الله علیه وسلم برپاکرد آن بعد ازبرداشت محنت ومشقت کرده بود- بہمین طور گویاکه برای امت دست بردست پیچیده ونشستن درانتظار معجزات هیچ جوازی باقی نمانده است-

{۵} "قنوت نازله" دعائیکه درحال وقوع مصیبت ہمنگامی کلان تابرای دور شدن آن وبرای ناکام ساختن دشمنان دین ومسلمین درركعت دوئم نماز فجربعدازركوع خواندن آن مسنون است-

{٦} شرائط لازمی قبولیت دعادرج ذیل اند :

(i) دعا باید با یقین کامل 'ایمان' و با اخلاق بوده کرده شود۔
(ii) بنده یا اینکه بطور کلی بی چاره باشد و اینکه در مورد حصول آن چیز مطلوب تمام اصلاحیتها و وسائل خویش را بکار انداخته باشد۔
(iii) دعا که خلاف حقوق الله و حقوق العباد نه باشد۔
(iv) بعد از آنکه فیصله عذاب صادر گردید برای دفع آن دعا نه باشد (فقط قوم یونس علیه السلام که ازین مستثنی قرار یافته است)

با آن شرائطیکه دعا نیز کرده می شود۔ آن از سه صورتهای درج ذیل در یکی از آن صورتحال لازما قبول میگردد۔

(الف) شخصیکه چیزی میخواهد۔ به آن چیزی اعطاء کرده شود۔
(ب) از آن چیز بهتر و یا به مساوی آن چیزی به آن شخص اعطاء کرده شود۔
(ج) "دعا" اگر خلاف مصلحت کلی بوده باشد و قبول کرده نمی شود پس آن را در نامه اعمال آن بنده درج کرده برای اجر دادن در روز قیامت محفوظ کرد شود۔

{۷} عوام از اظهار این حقیقت را۔ پیدای عوامی این است۔ این چنین می گویند۔ "الله جل جلاله چهار کتاب نازل فرمودند و پنجم نازل کرد "دندا" واقبال در اند از خودش گفته است ع (ترجمه از اردو)

طلسم برہمن از فاقه رشی نه شکست
بجز عصائے کلیمی ست کار بے بنیاد

{۸} این ارشاد الله جلاله نیز پیش نظو باید بود۔ "که الله جل جلاله از مومنان در تبدیل جنت جان و مال آنها خریده اند آنها در راه او تعالی می جنگند پس قتل هم می کنند قتل کرده هم می شوند۔ این چنین کارکردگی ها خلاف حدود جواز شرائط قتال و احکام اسلام نیز می باشند۔ که موقع تفصیل آن درین جا نیست۔

{۱۰} در الجزائر به ذریعه انتخابات از کامیابی نهضت چیزی غلط فهمی نه باید بوده باشد۔ و نه معامله پاکستان را بر الجزائر قیاس کنید۔ چراکه در الجزائر بعد از آزادی نظام سوسیالزم استقرار یافته بود۔ که در نتیجه آن خاتمه کامل نظام اربابی شده بود لهذا در آنجا آن مانعی اصلا وجود

نداشت آنکه در پاکستان به مثال کره خود را ساخته وقائم است ۔

{۱۱} برای ناکام ساختن نهضت های اسلامی این نیز تحت یک سازش می شود۔ که برای جدا ساختن نهضت اسلامی از طرز روش اصلی آن برآن تشدد کرده می شود تا در رد عمل آن نهضت نیز راه تشدد را از خود سازد و این تشدد را بهانه ساخته و به ذریعه قوت حکومتی نهضت را میده میده ساخته مانده شود۔

{۱۲} وهمچنان در جدوجهد مسلحانه نیز پابند سرسختانه احکام شرعی باید بود۔ مثلا اینکه مسئولیت آن همه کارکردگیها بدوشی امیر با صلاحیت باشد و به ساکنین غیر مسلح شهر و دیهات نقصان نه باید رساند۔

{۱۳} بالترتیب حضرت خدیجه الکبریؓ حضرت ابوبکر صدیقؓ و حضرت علی ﷺ ابن ابی طالب

{۱۴} همین سبب است که من درس آن آیات سوره حجرات چندین بار داده ام که در آن "ایمان" و "اسلام" دو حقائق جدا جدا قرارداده شده اند۔ تاکه این مغالطه رفع گردد که ما "فی الواقع مومن هستیم" حقیقت این است که ما مومن نیستیم۔ فقط نزد ما یک عقیده موروثی است۔ ایمان یک قوت خیلی کلان و یک نور است۔ در دل ایمان حقیقی باشد و رد عمل "جهاد" نه باشد' این چنین شدن اصلاً ممکن نیست۔ در حقیقت ایمان نام یک چیز دیگری است و اسلام نام یک چیز دیگری! چنانچه در آیه شماره (۱۴) سوره حجرات است یعنی این اعراب میگویند که ما ایمان آوردیم۔ ای نبی (صلى) به آنها بگوئید که شما هرگز ایمان نیاورده اید' بلی این بگوئید که ما اسلام (فرمانبرداری) را اختیار کرده ایم۔ ایمان در دلهای شما تا حال اصلاً داخل نه شده است۔

{۱۵} بر وجود بصیرت در نهاد امه مسلمه واقعه مشهور را دا نمودن شکر او تعالی از جانب حضرت عمر رضی الله عنه را به این طور بیان کرده شده است۔ یک مرتبه در دوران خطابش فرمودند که اگر من کج روی کنم پس شما چه

خواہید نمود؟ یکی از سامعین بر شمشیر دست نہادہ گفت "ما ترا به این شمشیر به راه راست خواہیم نمود" آن گاه حضرت عمرؓ شکر او تعالی را اداء کرد که قیادہ آن قومی را می کند که آن قوم صاحب بصیرت است مشتمل بر کوران و کران نیست۔

{۱۶} دَرین ضمن سخنہای زیادی را از خارج آوردہ شامل کردہ شدہ اند۔ وگرنه سلوک آنحضرت صلی الله علیه وسلم به طور کلی به ذریعه قرآن بود۔

{۱۷} باطن انسان به چه طرحی در ضرب شیطان است معلومات درین مورد از یک حدیث مبارکه حاصل می شود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: "اِنَّ الشَّیطانَ یجری مِنَ الانسانِ مَجرَی الدَّم" (یعنی شیطان در وجود انسان همچو خون سرایت کردہ است، علامه اقبال این سخن را چنین بیان کردہ است :

کشتن ابلیس کارے مشکل است
زانکه او گم اندر اعماق دل است

در یک حدیث مبارکه دیگر واضح کردہ شدہ است۔ ممکن است که این شیطان مسلمان ساخته شود۔ مضمون حدیث چنین است که یک مرتبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند "با ہر انسان یک شیطان می باشد"۔ الله تعالی جزا خیر بدہد آن صحابی را که با ہمت کلان پرسبدند آیا با شما نیز کدام شیطان ہست؟ از جواب این سوال این یک نکته حکیمانه میسر شد که "بلی! مگر من آن را مسلمان ساخته ام" همین سخن را اقبال به معیار خودش چنین گفته اند ؂

خوشتر آن باشد مسلمانش کنی
کشته شمشیر قرآنش کنی

از کشتن همین شیطان بہتر این است که آن را مسلمان کن و با شمشیر قرآن آن را بزن چرا که فقط همین قرآن است که در رگ رگ انسان می روید و شیطان در خون به آن زراتی که میرسد در آنجا قرآن نیز رسیدہ و آن را مسلمان می سازد)۔ و همین وصف قرآن را اقبال چنین بیان کردہ است :

چون بجاں در رفت جاں دیگر شود
جاں چوں دیگر شد جہاں دیگر شود

یعنی ہر گاہ که قرآن در روح بیاید این یک روح دیگری جور می شود ہر گاہ روح دیگری شود پس جہان نیز بدل شده دیگری می شود- قرآن مجید ہر گاہ در داخل کسی سرایت می کند پس انقلاب عظیمی را برپا می دارد- فکر آن بدل شده می ماند- اولا زندگی خودش یک چیز باارزش به نظر می آمد مگر اکنون موت شہادت از ہمه باارزش ترین چیز به نظر می آید- خالد بن ولید ﷺ نیز ہمین سخن را به افواج دشمنانش رسانده بود که ہمراہم آن کسانی اند که موت برای آنہا آنقدر عزیز است به قدریکه زندگی برای شما عزیز است- شما مقابله ہمچو مردم چه میتوانند بکنید- بقول علامه اقبال ؒ (ترجمه از اردو)

شہادت مقصد و مطلوب مومن
نخواہد کشور و مال غنیمت

دوباره زندگی و موت نقطه نظر کسی چنین بوده باشد پس خوف از کدام سخنی شده می تواند!!

ہمین سبب است که بر موقع غزوه موته سه ہزار صحابه در مقابله صد ہزار افواج و در بعض روایات است که ہر گاہ ہرقل با افواج یکصد ہزار یکجا گردید پس مقابله سه ہزار تن یا دو صد ہزار افواج منظم بعمل آمد- صحابه کرام ؓ بر این صورتحال سنگین مشوره کردند فیصله چنین شد که ما به تمنای شہادت به این جا آمده ایم حصول فتح مقصود ما نیست- در ہمین جنگ جعفر طیار شہید شدند- این است آن انقلاب اندرونی که بذریعه قرآن حکیم برپا گردیده بود-

{۱۸} این سخن باید در یادداشت خود گرفته شود که در تاریخ انبیاء علیہم السلام نیز ما ببینیم که به آنہائیکه مردان کاری میسر نه شده اند آنہا انقلاب اورده نتوانستند-

{۱۹} (آیه شماره(۱۴۹) و آیه شماره(۱۰۱) :سوره البقره)

{۲۰} در دوران طفلی این قصه را ما و شما شنیده ایم که یک پدر به اولاد خودش نصیحت کرده بود و به آنہا گفته بود که این دستئه چوبہا را بشکنانید

مگر هیچ یکی از اولادش این کار را کرده نتوانست - لیکن هرگاه دسته چوبها بازکرده شد و چوبها همه جدا جدا ساخته شدند پس اولاد این به آسانی هریکی از آن را جدا جدا شکستاندند - براین موقع پدر نصیحت کنان گفت: ببنید! که اگر شما جمع ماندید پس شما راکسی شکست داده نمی تواند - لیکن اگر دربین شما تفرقه پیدا شود پس شما راهرکسی جدا جدا به آسانی مغلوب می سازد - بهمین سبب گفته می شود که یک تنها و دو یازده جور می شوند -

{۲۱} الفاظ مذکوره بالای روایت فقط برای تاکید مزیداند - برای این اگر حکم آن سخنها را خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از طرف خود نیز اگر میدادند پس آن هم فقط از طرف او تعالی می بود - چراکه قرآن حکیم می فرماید: ﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى ○ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُّوْحٰى ○ ﴾ (النجم: ۳-۴) "وسخن نمی گوید از خواهش نفس نیست گفتارش مگر وحی که به او فرستاده می شود"

{۲۲} براین موقع آن نظم انگلیسی از جارج آف لانگ بر بگید) به یادم می آید که در دوران تحصیلم در صنف دهم خوانده بودم آن شعر این است

Their's not to reason why?
their's but to do and die!

ترجمه "موقع حجت بازی این نیست که چرا و چرانه (تقاضای وقت فقط این است) که بر (حکم) عمل کن و در (تعمیل) جان خود را بده -

{۲۳} سه اوصاف لازمی جماعت انقلابی (۱) آن جماعت کاملا جدید باشد (۲) برای شمولیت درین جماعت قبول نظریه اش بطور شعوری ضروری باشد' بعد از آن پس از اختیار نمودن شمولیت آن شخص باید برای این نظریه آماده باشد تا از جان بازی هم دریغ نه کند (۳) وخصوصیت سوم جماعت انقلابی این باید بوده باشد که اشخاص فهمیده آن کاملا جدید باشند - این طور نه باید بود که بحواله چیزی از اول در کدام معاشره بلند بوده باشد دربین جماعت نیز بلند مقام تصور کرده شود و (مسلی) پائین مقام است لذا آن درین جماعت پائین مقام فهمیده شود - اگر معامله این

چنین بوده باشد پس آن جماعت انقلابی نیست۔ برعکس این در جماعت انقلابی از هر آن کسی که قربانی زیاده است۔ آن همان قد ربلند است۔ فقط وابستگی و قربانی نسبت به این نظریه انقلابی مقام کسی را متعین کردن بنیاد ساخته می شود)

{۲۴} در سوره فتح آیه شماره ۱۸ نیز ذکر بیعت آمده است و بر این بیعت اظهار رضامندی او تعالی است۔ وهمچنان در سوره ممتحنه آیه شماره ۱۲ ذکر بیعت زنان هم است و به رسول الله صلی الله علیه وسلم هدایت است تا از آنها بیعت اخذ کند۔

{۲۵} من برای فهماندن سخن کرده می باشم که عظمت و قوت نبوت را سنین شاید ما تصور آن را نیز کرده نتوانیم۔ در نبوت کاذبه آن قدر طاقت است که نظم جماعت قادیانی ها تا امروز قائم است۔ برای اینکه هر هر کسی اگر کسی را نبی تسلیم کند بهر صورت اطاعت آن را ضرورا می کند آن گفته نمی تواند که من آنگاه تعمیل میکنم که شما حکم خود را برایم واضح کنید۔ این سخن برای آنچنان شخصی گرچه گفته می شود که دعوی نبوت را نه کرده باشد وهمچنان اگر شما دعوی نبوت کسی را قبول نمی کنید پس از آن مطالبه دلیل کرده می توانید مگر بر نبوت کسی اگر ایمان آوردید پس حکم آن دلیل بوده می باشد۔ قرآن حکیم می فرماید ﴿مَآ اٰتٰکُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَمَا نَهٰکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (چیزی را که رسول به تو میدهد آنرا بگیرید' واز چیزیکه شما را منع کند از آن باز آیید) اکنون دجال هم دعوی نبوت را می کند۔ یک دجال "مسیلمه کذاب" کاملا در دوران ابتدائی نیز پیدا شده بود بعد از آن یک دجال در ایران پیدا شد۔ پس کسی در هند شاید دیگر دجال پیدا گردد خروج آن مسیح الدجال بهر صورت می شود آنکه در احادیث مبارکه خبر آن داده شده است۔ علاوه ازین دجالان خورد خورد نیز پیدا شده متوانند مگر نبی بهر حال اکنون هیچ نمی آید۔

{۲۶} بعد از آزاد نمودن حضرت زید بن حارثه نبی صلی الله علیه وسلم آن را به دهن خود متنبی ساخته بودند۔ برای اینکه برخلاف روایات جاهلانه الله

جل جلاله متبنیٰ را از دادن درجه فرزند صلبی و از دادن حقوق قانونی ممانعت فرموده بودند۔

{۲۷} در روایات است که بعض حضرات براین اعتراض هم نمودند مگر نبی اکرم ﷺ اعتراض آنها را با سختی مسترد فرمودند۔ بعد از وفات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم هر گاه وقت روان شدن آن لشکر رسید پس حضرت ابوبکر صدیقؓ برای خودش و برای حضرت عمر فاروقؓ اجازه عدم شمولیت در لشکر را با قاعده از حضرت اسامهؓ حاصل کردند که ما هر دو در امور نظام ملکی مشغول می شویم۔ نیز حضرت ابوبکرؓ حضرت اسامهؓ بر اسپ سوار کرده و خودش پای پیاده روان شده و لشکر را رخصت کرد۔

{۲۸} 'برای کتاب الله جل جلاله کافی است' همین فتنه امروز در صورت انکار از سنت در پیش روی ما است۔ برای جا به جا ساختن این سخن در اذهان نوجوان تعلیم یافته جد بد کوشش کرده می شود که برای حدیث و غیره هیچ ضرورت نیست' بس فقط کتاب الله کافی است۔

{۲۹} در فلسطین اسرائیل با P.L.O به خاطر این مصالحت کرده است که مسلمان قتل مسلمان را بکنند۔ یهودی این کار را چرا به کنند' اگر برای این توطئه ساخته شد که برای آنها یک حکومت خورد که اختیار آن محدود باشد ساخته شود تا یاسر عرفات یا مسلمانان فلسطین آن چیزی به کنند کدام چیزیکه حسنی مبارک یا مسلمانانی مصری می کنند۔

{۳۰} آنها این کار اترک کرده توانائی خود در جهاد حربت به صرف کردن شروع نمودند و در تنظیم کانگریس شامل شدند۔ این سخن را من چندین بار گفته ام که دلچسپی ام به آن ابوالکلام هیچ نمی باشد دلچسپی من با ابوالکلام ۱۹۱۲م الی ۱۹۳۰م می باشد۔

{۳۱} امام فخرالدین رازیؒ (۱۱۴۹-۱۲۰۹) محدث' فقیه و فلسفی و مصنف تفسیر مشهور (التفسیرالکبیر) بودند۔

{۳۲} جارالله زمخشری (۱۰۶۵-۱۱۴۴) لغت' نحو' بلاغت و امام تفسیر که معتزلی مسلک بودند انکشاف عن حقائق التنزیل تفسیر مشهور آن است۔

{۳۳}درین جا یک سخن به آن مردم میگویم که آنها گرچه علوم دنبوی وفنون را یاد کردند لیکن این قدر لسان عربی یا دنکردند که قرآن حکیم را براه است فهمیده بتوانند۔ آنها فکر کنند که در حضور او تعالی چه جوابی خواهند دهند به مطابق ارشاد آن حضور صلی الله علیه وسلم ((حاسِبُوا قبلَ آن تُحاسَبُوا)) "قبل از محاسبه احتساب خویش را خود بکنید" بقول مرحوم علامه اقبالؒ : (ترجمه)

ع این ساعت حشر است وتو در عرصه محشر!

{۳۴}در قرآن حکیم نیز ذکر آن سه بخش کار در صورت آن بخش شجر طیب موجود است۔ در سوره ابراهیم است: ﴿ اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَّ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴾

از درخت یک بیخ می باشد، یک تنه آن وبعد اشاخها می باشند آنکه منتشر می گردند۔ این مثال درخت دریک حدیث نیز آمده است آنکه از حضرت معاذ بن جبلؓ مروی است : آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند : "ای معاذؓ ! اگر شمابخواهید پس من عملی را از بلند ترین اعمال دین وبیخ آن به تو بگویم" آنها عرض کردند : مادر پدرم بر تو قربان ضرور ارشاد فرمائید! آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند : "بیخ عمل این است که شما این گواهی بدهید که ماسوی الله هیچ معبودی نیست، آن یک تنها است، هیچ شریک آن نیست۔ محمد صلی الله علیه وسلم بنده ورسول آن است۔ وبه آن عملیکه گرفت دین به مضبوطی می شود آن ادا کردن نماز ودادن زکوه است (یعنی نظم جماعت) وجهاد فی سبیل الله از بلند ترین عمل آن همه اعمال می باشد"۔

